

اتحاد کورد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

آبان ۱۳۷۶ شماره ۴۳ سال چهارم

دولت خاتمی

"اکثریت" و دو
برخورد؟

نشریه اکثریت، با تفکیک خاتمی از مسبین جنایات حکومت علیه مردم، این تصور را اشاعه می دهد که خاتمی تافته جدا بافته ای است که نباید در مقابل جنایتکاران، 'سعه صدر' نشان دهد، گویا خود خاتمی، سال ها عضو هیات دولت جمهوری اسلامی در کابینه های مختلف و یکی از کادرهای دست اندرکار در طول حیات آن نبوده است.

صفحه ۲

رژیم
در چنبره انزوای
بین المللی

صفحه ۱۳

اسد

ساندینست ها
و گردش به راست

صفحه ۱۴

حماس، شریک دزد
و رفیق قافله

صفحه ۱۷

همایون

گرامی باد یاد خاطره رفیق

شہید

منصور نورمحمدی

صفحه ۲۳

نگاهی به نامه ی اعمال رفسنجانی

نگرد آنچه گفت
نگفت آنچه کرد

* رفسنجانی که در اوایل کار به مردم وعده می داد که 'طی دو سه سال آینده کشورتان جزو کشورهای خواهد بود که دارای اقتصاد سالم براساس سیاست سالم... به عنوان یک کشور اسلامی در عرصه جهانی خودنمایی کند'، و پس از چند سال، گویی چنان که خود نیز مانند ملانصرالدین مشتبه شده باشد، می گفت: 'فعالیت های انجام شده در این مدت در طول تاریخ بی سابقه بوده است و مردم ما مشکل جدی در زندگیشان ندارند'، در اواخر کار ناکزیر از آن شده بود که به صورتی ابلهانه و مذبحخانه سعی در انکار واقعیت های موجود بنماید: آن مقدار چیزی را که از کشور می دانه اگر دیگران هم می دانستند آنها هم مانند من امیدوار و شاداب بودند... من مشخص صحبت می کنم و می گویم شما مشکل را کجا می بینید، بن بست را کجا می بینید و چه دلیلی دارد که منفی خوانی می کنید؟

صفحه ۵

برکناری فرمانده سپاه پاسداران و مسئله انتخابات

صفحه ۳

موقعیت خاتمی از دیدگاه یکی از طرفدارانش

صفحه ۴

محاكمه جنجالی مسئولان شهرداری

صفحه ۹

مصاحبه با رفیق ف-آزاد

نویسنده^۶ کتاب یادهای زندان

" آنچه مرا به این کار واداشت آن بود که ادبیات زندان جای خود را در دنیای ادبی کشور ما باز کند. زندان همیشه بعنوان سمبلی از وحشیکری های رژیم شناخته شده است. این یادها آینه یا نمونه یی است از این واقعیت و شاید کمکی باشد برای روشن تر شدن ابعاد مختلف زندان و تلاشی باشد برای تعمیق آنچه که ما اسمش را دمکراسی می گذاریم یعنی احترام به شان آدمی و شاید کمکی باشد به روشن شدن آن پدیده های مبهم و پیچیده ای که در زندان ها می گذرد."

صفحه ۱۸

دولت خاتمی

"اکثریت و دو
برخورد؟"

شرکت بی سابقه ی مردم در انتخابات ریاست جمهوری، مهم ترین حادثه ی سیاسی سال های اخیر و اقدام ابتکاری بی نظیری بود، که همه را حتی خود مردم را دچار حیرت ساخت. آنچه در این انتخابات حائز اهمیت بود، در وهله ی اول انتخاب نشدن کسی بود که بخش اعظم ارکان های رسمی قدرت، از جمله خود رهبر آشکارا طرفدار مطمئن انتخاب او بودند. در وهله ی دوم انتخاب شدن کسی بود که زیر فشار مجلس تحت ریاست رقیب خود، مجبور به استعفا از وزارت شده بود. عامل این همه، اراده ی مردمی بود که می خواستند نخواستن خود را به نمایش بگذارند. برای اولین بار در حیات جمهوری اسلامی، با استفاده از شکاف درون رژیم، در معادلات قدرت حاکم دخالت نمایند.

قبل از انتخابات، تقریباً همه ی نیروها، با هر استدلالی، شرکت در انتخابات را تحریم کردند. اساس استدلال ها، ضددمکراتیک بودن این انتخابات و محدود شدن آن به چند نفر از کاندیداهای جناح های داخلی رژیم بود. اما بعد از انتخابات، کم نبودند نیروهایی که با مشاهده ی حرکت خود انگیخته مردم، از موضع خود عقب نشستند و یا جرات اعلام پشیمانی از سکوت دیروز خود را یافتند. اکثر کسانی که از موضع تحریم، آن هم بعد از انتخابات عقب نشستند، مدعی بودند که می باید در انتخابات شرکت می شد و به خاتمی رای داده می شد، یعنی همان کاری که مردم با هر استدلالی و هر نقطه ی عزیمتی انجام داده بودند. برخی از این نیروها، رای به خاتمی را، مشتکی بر دهان جناح غالب رژیم و در نتیجه کل رژیم تلقی می کردند، اما، بخش اعظم و هسته اصلی نادمان از تحریم و مخالفان آن، حمایت از خاتمی را تنها راه درست و ممکن برای تغییر در اوضاع سیاسی ایران تلقی می کرد و می کند.

نشریه کار 'اکثریت' جزو اولین نشریاتی بود که بعد از انتخابات، بدون اما و اگر، از درستی سیاست تحریم و عدم شرکت در یک انتخابات ضددمکراتیک دفاع کرد و تاکید نمود که 'اکتون رای ۲۰ میلیونی مردم به محمد خاتمی را می توان پشتوانه ی این حقیقت قرار داد که اگر مردم حق انتخاب واقعی داشتند، بدون تردید با کل این رژیم و همه ی نامزدهای مورد تایید آن، همان می کردند که با نامزد مورد علاقه ی رهبر آن کردند.' و هشدار داد که: 'اپوزیسیون دمکرات، به جای این که با مردم بودن را سهم شدن در اجبار مردم برای خوردن دآوری تلخی بداند که رژیم در برابر آنان قرار

داد، باید این پتانسیل عظیم را دریابد و بسر دامنه فعالیت خود برای استقرار یک جمهوری دمکراتیک بیفزاید.' (سرمقاله، کار شماره ۱۵۹)

اما بلافاصله و در شماره ی بعدی این نشریه، لحن محکم دفاع از تحریم، و تفکیک بین اجبار مردم و ابتکار و پتانسیل عظیم آن ها، محو شده و جای آن را، ارائه رهنمود به خاتمی، گرفت. نشریه ای که در شماره ی قبل تاکید کرده بود که 'با مردم بودن، رای دادن به نماینده ی جناحی از رژیم نیست، اینک به مشاور این نماینده ی جناحی از رژیم تبدیل شده، می گوید:

'بدون تردید وضعیت پیچیده و شرایط سختی در مقابل خاتمی قرار دارد. او با تکیه به مردم و حفظ تداوم حضور آنها در صحنه ی سیاسی کشور می تواند در مقابل جناح انحصارطلب بایستد یورش های آن ها را خنثی سازد و برنامه های خود را پیش برد.'

در اینجا دیگر، نه سخن از دریافت پتانسیل عظیم حرکت مردم و نه از افزایش دامنه ی فعالیت خود برای استقرار جمهوری دمکراتیک در میان است. بلکه مسائل، اساساً رهنمود به کسی است که در شرایط پیچیده و سختی قرار دارد و برای خنثی کردن رقیب و پیشبرد برنامه هایش، نباید به مردم تکیه کند. این روال، البته در شماره های بعدی این نشریه، هم چنان دنبال می شود. در شماره ۱۶۵، از خاتمی خواسته می شود، 'در برابر جنایتکارانی که مسبب همه ی جنایاتی هستند که در این حکومت بر مردم رفته است، 'سعه صدر' نشان ندهد و در نتیجه همین نشریه، این قبیل 'سعه صدر'ها را 'نشانه امیدبخش' ندانسته، جابه جا، انتظارات خود از وی را، بنام انتظارات مردم برمی شمارد. از جمله این انتظارات آگاهی این نشریه از دشواری گذار از دیکتاتوری... است، که گویا قرار است خاتمی انجام دهد. نشریه اکثریت در این زمینه تا آنجا پیش می رود که جای خاتمی مورد انتظار خود را با خاتمی واقعی تعویض کرده، می گوید: 'سخنان اخیر' خاتمی در مورد ایرانیان خارج از کشور، 'با این انتظارات بیگانه' است. بدون آن که در صرافت آن باشد که برعکس مساله بیندیشد که انتظارات این نشریه، با واقعیت خاتمی و سخنان او در تناقض و بیگانه است.

از قرار معلوم، شورش های درون اکثریت، کار خود را کرده، زبان این نشریه را کاملاً تغییر داده است. اما مشکل نشریه اکثریت، زبان نیست. مساله اساسی تر، خط مشی این نشریه است.

هیچ جریانی جدی نمی تواند، با مردم بودن را شرکت کردن در اجبار آنها برای انتخاب بین بد و بدتر و دنباله روی از این یا آن جناح رژیم نداند، در عین حال به نماینده ی منتخب این یا آن جناح رژیم رهنمود دهد که چه و چه بکند، تا موفق شود. و برنامه اش را عملی کند، برنامه ای که اساساً نه 'برنامه گذار از دیکتاتوری' که اکثریت انکار در توهین آن است، بلکه حفظ چارچوب نظام ضددمکراتیک استبداد مذهبی و حداکثر با تعدیل در این یا آن جنبه ی خشن آن است. و همه ی این ها، اصولاً هیچ رابطه ای، با

فعالیت برای استقرار یک جمهوری دمکراتیک ندارند، چه رسد به افزایش فعالیت برای آن. این قبیل موضع گیری ها، ادامه ی این حکم که 'اگر مردم حق انتخاب واقعی داشتند بدون تردید، با کل رژیم و همه ی نامزدهای مورد تایید آن (لابد از جمله خاتمی) همان می کردند که با نامزد مورد علاقه ی رهبر آن کردند،' نه فقط نیستند، بلکه برعکس، بازگشت به سنکر دفاع از جناحی از رژیم هستند که گویا قرار است، حکومت قانون را برقرار کند، و از دیکتاتوری گذار نماید و انتظارات 'مردم' و در واقع اکثریت را، برآورده سازد.

روشن است که مردم کشور ما، خواسته های معینی دارند و خاتمی بر برخی از این خواسته ها، در مقابله با جناح دیگر انکشت گذاشته است. اما به اعتبار همین انکشت گذاشتن، تبدیل خاتمی به سنکر این قبیل خواسته ها، ظفره رفتن از شناسایی حق منشا واقعی این قبیل خواسته ها یعنی خود مردم است که اجباراً باید میان چند مترجع درون رژیم به یکی که کمتر از دیگران دستش در جنایات علنی آلوده است، رای می دادند. نشریه اکثریت، با تفکیک خاتمی از مسبین جنایات حکومت علیه مردم، این تصور را اشاعه می دهد که خاتمی تافته جدا بافته ای است که نباید در مقابل 'جنایتکاران'، 'سعه صدر' نشان دهد، گویا خود خاتمی، سال ها عضو هیات دولت جمهوری اسلامی در کابینه های مختلف و یکی از کادرهای دست اندرکار در طول حیات آن نبوده است.

نشریه اکثریت البته هنوز از برخی از جریانات، متحد این سازمان، فاصله دارد که معتقدند، با انتخاب خاتمی مسیر 'گذار مسالمت آمیز' این بار از طریق مصلح جدید، دوباره باز شده است. شکست رفسنجانی و اصولاً تجربه ی دوران سازندگی او، نفس این قبیل نیروها را، در درون خود اکثریت نیز، گرفته بود. الان این نفس ها، دوباره باز شده اند، تحت عنوان 'گذار مسالمت آمیز' تمکین به دیکتاتوری را به امید رخنه در آن و از طریق به کف آوردن دل این یا آن ناجی درون آن، موعظه می کنند و اصولاً حضور مردم را در این گذار زائد و مخل می دانند. آنها فقط باید هر از چند گاهی از آشی که جلوشان گذاشته می شود، همیشه قابل تحمل تر را برگزیده سرکشند.

مابقی را به اهل فن وا گذاشته به خانه بروند. نشریه اکثریت اما، مولفه های فکری این قبیل جریانات را تبلیغ می کند و تناقض خود بین دنباله روی از این یا آن جریان درون حاکمیت با مبارزه با کل آن را، به نفع اولی حل می کند و هر روز بیشتر از پیش جلوه های مبارزه با حکومت را مغلوب روحیه ی بازی در بساط حکومتگران می سازد.

نشریه اکثریت، در میان دو برخورد با حکومت سرگردان نیست، این نشریه علیرغم وجود مواضع دفاع از حق حاکمیت مردم و مقابله با کل حکومت بعنوان حکومت استبدادی در روند تبدیل شدن به زبان منتظران دارای انتظار از این یا آن جناح حکومت است.

سـرنگـون باد رژیم جمهوری اسلامی

در همین رابطه، حرف های علی ربیعی، مدیر مسئول روزنامه 'کار و کارگر' (مندرج در همین روزنامه در ۷۶/۴/۱) به اندازه کافی گویاست: 'من در اینجا مناسب می بینم برخی آمارها را ارائه کنم که مربوط به محل سکونت پرسنل درجه یک و دو یکی از نهادهای صدرصد وفادار به نظام است. توجه کنید: از مجموع آرا، ۱۷۰۰ رای به خاتمی، ۶۰۰ رای به ری شهری و ۱۲ رای به ناطق بود. یا در یکی از مراکز بسیار مهم و انقلابی ما تنها هفت هزارم آرا به آقای ناطق اختصاص داشته است. من حتی به جرات می توانم بگویم که در کلیه دستگاه هایی که وفادارترین افراد به نظام را در خود جای داده اند، افرادی که در جبهه های علنی و پنهان حاضر به جانفشانی برای انقلاب و نظام بوده و هستند، اکثریت رای اختصاص به آقای خاتمی داشته است.'

بعد از معلوم شدن نتیجه انتخابات، محسن رضایی کوشید که به نحوی این رسوایی و شکست را توجیه و یا جبران کند. وی در همان مصاحبه فوق الذکر با 'اطلاعات'، ضمن اعلام این که 'سپاه پاسداران نتیجه انتخابات را بسیار مقدس می داند و خودش را نسبت به احترام به نتیجه آن موظف می داند' به 'بحث های' درون سپاه اشاره می کند که 'در حال حاضر' در مورد 'حدود مشارکت' (در امور سیاسی) این نیرو جریان دارد. در همین مصاحبه، وی همچنین 'تحلیل' خودش از این انتخابات و 'پیام' آن را نیز ارائه می دهد: 'به نظر من مردم با آرا خود، دو چیز می خواهند، یکی تداوم راه امام (ره) و دیگری زندگی بهتر. تداوم راه امام (ره) به این دلیل که مردم آقای خاتمی را وابسته به بیت امام (ره) و تفکر انقلابی کشور می دانستند... یک بخش هم مربوط به زندگی بهتر برای مردم است... مردم زندگی بهتر از گذشته می خواهند، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فرهنگی و مسائل دیگر'. اما در همین حال، فرمانده معزول سپاه، هشدار می دهد که 'نوعی تردید فرهنگی در جامعه به وجود آمده است'. وی می گوید: 'احساس می کنم در دوران سازندگی، نوعی تردید فرهنگی، ولو با شدت کم در کشور ما بوجود آمده است که ما نباید نسبت به آن بی تفاوت باشیم' و اظهار امیدواری می کند که 'انشالله راه حل و عاجی' برای این مشکل پیدا شود.

در مصاحبه ی دیگری که فرمانده کل سپاه، پیش از برکناری، با روزنامه 'سلام' انجام داده (و در شماره های ۲ و ۱۲ و ۱۶ شهریور به چاپ رسیده است)، محسن رضایی ضمن تشریح عملکرد، برنامه ها و مسائل درونی و بیرونی سپاه پاسداران، و با اشاره به این که 'در خصوص دخالت برخی فرماندهان سپاه در جریان انتخابات ریاست جمهوری'، 'پسرونده ای در حال رسیدگی است'، با رد شایعات مربوط به استعفای خود، اظهار می دارد که تمایل شخصی وی فعالیت در 'امور فرهنگی' است. انتصاب فرمانده سابق سپاه پاسداران رژیم به عضویت و دبیری 'مجمع تشخیص مصلحت نظام'، ضمن آن که بیانگر تلاش سردمداران حکومتی برای حفظ ظاهر قضایا و پوشاندن مسائل درونی است، بدین معنی نیز هست که محسن رضایی فعلا باید چند سالی را زیر نظر هاشمی رفسنجانی به کار و کارآموزی بپردازد.

'در دور دوم این احساس وجود داشت که مشارکت مردم در صحنه کم بشود. در این حال ۵۰ درصد نمایندگان هم تقریباً انتخاب نشده بودند. برای این که شور و هیجان جدی تری در صحنه رقابت ها بوجود آید و همچنین برای این که نیروهای انقلابی بیشتری وارد صحنه مجلس بشوند و نیروهای طرفدار نظام رای بیشتری بیاورند و آدم هایی که لیبرال منش هستند، به مجلس وارد نشوند، بسیجی ها توجیه شدند...'

با وجود تکذیب ها و انکارهای رسمی مسئولان، دخالت سپاه در ماجرای انتخابات ریاست جمهوری نیز وسیع تر و آشکارتر از آن بود که پوشیده بماند. این کار، یکبار دیگر نیز، رسوایی بزرگی برای جمهوری اسلامی بیار آورد و آتش منازعات درونی باندهای

برکناری فرمانده سپاه پاسداران و مسئله انتخابات

حاکم را تیزتر کرد. نمونه ای از این دخالت ها، صدور بخشنامه ای بود که روزنامه 'سلام' در ۱۷ اردیبهشت مضمون آن را فاش ساخت. طبق این بخشنامه، فرمانده 'نیروی مقاومت بسیج' (یکی از نیروهای وابسته به سپاه)، تمامی فرماندهان مناطق، نواحی و رده های مقاومت بسیج مکلف شده بودند که در انتخابات ریاست جمهوری از یک نامزد خاص (یعنی ناطق نوری) حمایت کنند. در پی انتشار این مطلب، 'دفتر ارتباطات' فرماندهی مذکور در پاسخ روزنامه 'سلام'، ضمن صحنه گذاشتن به وجود چنین بخشنامه ای، اعلام کرد که این بخشنامه 'انعکاس نظر نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران' بوده است. آیت اله موحدی کرمانی، نماینده ولی فقیه در سپاه (و همچنین نایب رئیس مجلس)، بعداً، یعنی پس از برگزاری انتخابات، طی اظهاراتی دخالت سپاه در امور سیاسی را منع کرد (اطلاعات ۷۶/۴/۲).

پس از انتخابات خاتمی که در عین حال همراه با تقویت نسبی جناح های طرفدار وی در صف بندی های درون حکومتی بوده است، این دخالت و تخلف آشکار سپاه موجب گردید که فشارهای دار و دسته ی رفسنجانی و خاتمی برای تغییر و تعویض فرماندهی پاسداران افزایش یابد. اما نکته مهم تر این بود که، به رغم همه تمهیدات و اقدامات فرماندهی سپاه در جهت برنده شدن و انتخاب رقیب اصلی خاتمی، بررسی ترکیب و توزیع آرای اخذ شده در جریان این انتخابات نشان می داد که حتی بخش بزرگی از نیروهای سپاه و بسیج نیز به خاتمی رای داده اند. و این، جدا از هر چیز دیگر، بیانگر خدشه دار شدن و تضعیف اقتدار فرماندهی سردهسته های سپاه، و به ویژه فرمانده کل آن، بود. محسن رضایی باید برکنار می شد و شد.

فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محسن رضایی، در شهریور ماه گذشته از سمت خود برکنار شد و یحیی (رحیم) صفوی، یکی دیگر از فرماندهان با سابقه ی سپاه، توسط خامنه ای به جای وی منصوب گردید.

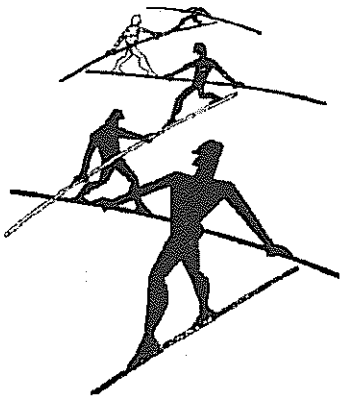
خامنه ای، طی حکم دیگری، محسن رضایی را به عضویت 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' برگزید و به دنبال آن، هاشمی رفسنجانی نیز، به عنوان رئیس این 'مجمع'، فرمانده برکنار شده سپاه پاسداران را به سمت دبیر 'مجمع فوق تعیین کرد.'

برکنار شدن سردار سرلشکر رضایی، پس از ۱۶ سال فرماندهی یکی از مهمترین نهادهای سرکوبگر امنیتی و نظامی رژیم، می تواند در ارتباط با مشکلات و نابسامانی درونی این نهاد و همچنین ناشی از رقابت ها و کشمکش های درونی دستجات حکومتی باشد. اما این امر، به طور مستقیم و غیرمستقیم، با مسئله انتخابات اخیر ریاست جمهوری که نهایتاً به انتخاب محمد خاتمی انجامید نیز مربوط بوده است.

از ماه ها پیش، اخبار و شایعات مربوط به استعفا یا کناره گیری محسن رضایی از مقام فرماندهی سپاه پاسداران رژیم، در محافل و مطبوعات حکومتی مطرح بود. یکی از زمینه های رواج این شایعات هم احتمال شرکت فرمانده سپاه در دولت جدید (یعنی در دولت ناطق نوری) در صورت اشغال مسند ریاست قوه اجرایی توسط جناح مورد حمایت وی، جناح خامنه ای، روحانیت مبارز و بازار، بود. پس از برگزاری انتخابات و شکست شدید این جناح در آن، شایعات برکناری محسن رضایی، این بار در ارتباط با نقش و عملکرد سپاه تحت فرماندهی وی در جریان انتخابات، باز هم بالا گرفت، به طوری که وی ناگزیر به تکذیب مکرر آن شد. او در مصاحبه ای با خبرگزاری جمهوری اسلامی، در ۱۴ تیرماه، با اشاره به این که 'همواره شایعاتی از این نوع در کنار سپاه و بسیج بوده است که این امر عملاً بیانگر نقش مهم و انکارناپذیر سپاه در امنیت ملی کشور است'، تأکید کرد: 'هرگز از سپاه جدا نخواهم شد، همان طور که از روحانیت و رهبری جدا نخواهم شد...'

دخالت علنی و مستقیم سپاه پاسداران در جریان انتخابات، در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی ابعادی گسترده یافت، چنان که نتایج آن را نیز، تا اندازه قابل توجهی، تحت تأثیر قرارداد، با وجود منع قانونی و به رغم آن که خمینی دخالت نیروهای نظامی در مناقشات سیاسی و گروه ها و احزاب را ممنوع کرده و آن را 'سم مهلک' خوانده بود، این بار فرماندهی سپاه، با اشاره و هدایت شخص خامنه ای و زیرعنوان 'مقابله با لیبرال ها'، وارد معرکه انتخابات شد و 'بسیجی' ها و 'حزب الهی' های زیر فرمان خود را به سر صندوق های رای در مرحله دوم انتخابات گسیل داشت. محسن رضایی، در پاسخ این سوال که 'در جریان انتخابات دوره پنجم شورای اسلامی، سپاه پاسداران برخلاف قانون عمل کرد و به عنوان یک نیروی سیاسی وارد صحنه شد. در آغاز رقابت های انتخاباتی دوره هفتم ریاست جمهوری نیز این حضور پررنگ بود... نظر جنابعالی در این باره چیست؟' در مصاحبه با 'اطلاعات' (۲ تیر)، ضمن انکار دخالت سپاه در این انتخابات، اذعان می کند که

خورد... رئیس جمهور حتی در زمینه تضمین آزادی انتخابات و آزادی احزاب نمی تواند قول قطعی به مردم بدهد. بخش مهمی از آزادی انتخابات با توجه به قانون نظارت استصوابی در اختیار شورای نگهبان است. در مورد آزادی احزاب هم یک کمیسیون ماده ۱۰ داریم که در وزارت کشور مستقر است و از دو نماینده مجلس، دو نماینده قوه قضائیه و تنها یک نماینده از قوه مجریه تشکیل می شود.



بهزاد نبوی با اشاره به این که در نظام ما براساس قانون اساسی رهبری اختیارات بسیار گسترده ای دارد که آن هم در حیطه کار رئیس جمهور نیست، به قوه قضائیه می پردازد که کاملاً مستقل است و زیر نظر رهبری قرار دارد و رئیس جمهور هیچ اشرافی بر آن ندارد و می افزاید: نباید رودریاستی کرد. هر چند قوای کلی نظام علی القاعده مصلحت نظام را در نظر می گیرند اما باید بپذیریم که مثلاً مجموع مسئولان قوه قضائیه موافق رئیس جمهور شدن آقای خاتمی نبودند. اگر این سلیقه، یک صدم درصد هم در مواضع این افراد تأثیر بگذارد، مهم است. در مورد رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی نیز، با اشاره به عملکرد آن در موقع انتخابات، وی می گوید: تکلیف صدا و سیما هم در برابر دولت جدید روشن است. مثلاً اگر آقای خاتمی قصد داشته باشد که یک خط تبلیغاتی خاصی را بپذیری کند، الزامی وجود ندارد که صدا و سیما هم در این زمینه با ایشان همراهی و همکاری کند. خلاف قانون هم نیست.

بالاخره وی با این جمع بندی که اگر بخواهید قدرت را در کشور تقسیم کنید، من فکر می کنم بین یک دهم تا یک پنجم قدرت به رئیس جمهور می رسد، چنین اظهار نظر می کند: در قبال همه این شرایط، آقای خاتمی بعد از یاری خداوند و حمایت های رهبری، بر روی افکار عمومی مردم می تواند حساب کند. البته افکار عمومی در جوامعی نظیر جامعه ما توانایی چندانی ندارد. افکار عمومی تا به شکل های منجمم سیاسی و فکری تبدیل نشود، نمی تواند نقش تعیین کننده ای در سرنوشت جامعه و کشور ایفا کند.

موقعیت خاتمی

از دیدگاه یکی از طرفدارانش

بهزاد نبوی، عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در انتخابات ریاست جمهوری از محمد خاتمی حمایت کرده و در دولت ائتلافی وی نیز مشارکت دارد، طی مصاحبه ای با «سلام» (۷۶/۶/۱۰) به ارزیابی موقعیت رئیس جمهور جدید، در چارچوب توازن نیروهای درون جمهوری اسلامی، پرداخته است. این ارزیابی، به لحاظ آگاهی از دیدگاه های مختلف جریانات حاکم نسبت به وضعیت موجود و چشم انداز آتی، قابل توجه است.

در این مصاحبه، بهزاد نبوی، ضمن ابراز نگرانی مکرر از توقعات مردم، انتظار معجزه داشتن از آقای خاتمی و از این که کسانی در داخل و خارج کشور هستند که می خواهند توقعات بسیار زیادی در مردم ایجاد کنند حال آن که امکانات خیلی زیادی در اختیار آقای خاتمی نیست، اظهار می دارد: تنها توقعی هم که من می توانم داشته باشم

این است که آقای خاتمی بتواند حق تعیین سرنوشت و اعمال اراده مردم که در انتخابات اخیر تبلور پیدا کرد را تثبیت نماید که البته کار بسیار مهم و دشواری است. این کار ساده ای نیست که آقای خاتمی بتواند شرایط انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری را در دوره ی هشتم بازسازی کند. وی در جای دیگری از این مصاحبه در این باره توضیح می دهد که من خودم به عنوان عضوی از این تشکل های حامی آقای خاتمی توقعاتم را مطرح کردم. تشکل های سیاسی بسیار شاکر و خوشحال هستند از این فضای آزادی که حفظ شده و انشالله ادامه پیدا خواهد کرد... اگر آقای خاتمی این فضا را بتواند حفظ کند، خیلی خیلی برنده ایم.

عضو شورای مرکزی، مجاهدین انقلاب اسلامی، خطاب به رئیس جمهوری می گوید: آقای خاتمی نباید سنگ بزرگ بردارد که علامت نزدن باشد. ایشان شعارهایی را مطرح کردند و حرف هایی را با مردم در میان گذاشتند ولی توقع نمی رود که در این چهار سال به تمام آن حرف ها عمل کنند. یعنی اصلاً فرصت این کارها نخواهد بود و تأکید می کند که هدف آقای خاتمی باید این باشد که مشکلات مردم در زمینه های مختلف بیشتر نشود، دو یا سه شعار اصلی را مطرح کند و تمام نیرویش را هم روی همین چند اولویت بگذارد.

وی با اعلام این که مردم باید بفهمند که رئیس جمهور در نظام اسلامی چه کاره است، خود به ارائه تصویری از موقعیت رئیس قوه مجریه در ارتباط با سایر قوا و مراکز قدرت پرداخته، می گوید: رئیس جمهور علاوه بر این که با رای اعتماد مجلس به اعضای کابینه حد می خورد، با قوانین و مقرراتی هم که توسط مجلس تصویب می شود، حد می

شیر را هم در پستان تقسیم کردیم!

روزنامه «سلام» بخشی از سخنرانی یکی از علمای محترم در جمع برادران سپاهی را بدون ذکر نام او و زیر عنوان «خودتان را بهتر از دیگران ندانید» چاپ کرده است (مورخ ۷۶/۶/۲) که به نوبه خود، نشانگر مسائلی است که درون سپاه پاسداران رژیم، پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری بروز کرده و سرانجام نیز به برکناری فرمانده کل سپاه منجر شده است. قسمت هایی از این سخنرانی را عیناً در اینجا می آوریم:

«دور باید بی طرف باشد، مانند انتخابات تشویش ما در انتخابات یک چیزی را ساختیم بنام دشمن فرضی و به رگبارش بستیم و شیر را هم در پستان تقسیم کردیم و بعد (پس از پیروزی آقای خاتمی) گفتیم جدی؟! (خوب) چه عیبی دارد و آدم خوبی هم است! اصلاً یک نفر هم نکفت بیسیم تو (آقای خاتمی) حرف حسابت چیست؟»

«خود بنده هم یکی از آنهایی بود که گول خوردم، (خنده حضار) نگفتم بیسیم آقا تو حرفت چی است، کابینه ات چیست؟ رقابت چه کسانی است. به رگبار می بندیم و شیر را هم در پستان تقسیم می کنیم و نمی دوشیم بیسیم چند لیتر است، نمی چشیم چه مزه ای می کند!...»

«اصلاً یکی از ما که (علیه آقای خاتمی) رگبار بستیم ننشستیم با خودش حرف بزیم چون من تحقیق کردم بعداً رفتم تحقیق کردم، و از آنهایی به رگبار بستند پرسیدم (که) شما که بر علیه فلانی حرف زدی، اصلاً با او حرف زدی؟ گفتم پس چطور مردم را خراب می کنی؟ گفت «پیدا» است! یعنی چه «پیدا» است!...»

«(در باره نتایج انتخابات) خیلی من خوشحال شدم و در تمام بدنم قند آب می شود. در انتخابات چون هیچکس احتمال نمی داد که (رفیق آقای خاتمی پیروز) نشود. (بعضی ها می گفتند) حالا به خاطر دموکراسی یک کاری می کنیم!»

«آهای جامعه مدرسین «شاوهرم» شامل طلبه ها هم می شود. یک بار هم با طلبه ها مشورت کنید، ای روحانیت مبارز و ارسی کنید دقت کنید، یک مقداری بعضی از ما خیال می کردیم از دماغ فیل افتادیم و چنان خدا حال گیری کرد و آن (نتیجه انتخابات) بهترین لطف خدا بود و آن بنده ی خدا هم که (انتخاب) شد آدم خوبی است و خدمت منقسم معظم رهبری رفته بود و به قدری منقلب شده بود و گریه کرده بود... بنده هم رفتم پیش او و یک آیه خواندم... اینطور نیست آقا! دقت کنید!...»

نگاهی به نامه‌ی اعمال رفسنجانی

نگرد آنچه گفت و نگفت آنچه کرد

صاحب شده بود، با این که هر دو نیز بر این نکته واقف بودند که 'دو پادشاه در یک اقلیم نکنند'.

در شهرها رژه می‌برند. جنگی که ابعاد خسارات و ویرانی‌های ناشی از آن هنوز هم دقیقاً روشن نیست و، به رغم همه ادعاهای رفسنجانی و کارگزارانش در مورد 'بازسازی'، آثار آن پابرجاست.

همزمان با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ 'شورای امنیت' و خاتمه جنگ، تصمیم در مورد 'پاکسازی' زندان‌ها نیز در همان جمع روسای سه قوه، بر مبنای حکم خمینی، اتخاذ شد. در این جنایت هولناک، هزاران تن از زندانیان سیاسی جان باختند و، علاوه بر همه جنایات دیگر، این نیز داغ تنگی شد بر چهره رژیم و گردانندگان آن که هیچگاه پاک نخواهد شد. خود منظری بود که، در نامه‌ای به خمینی، نوشت: 'جنایات (وزارت) اطلاعات و زندان‌ها روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است'.

ماجرای 'ایران گیت' و افشای آن در پاییز سال ۶۵، بالا گرفتن دعوای مربوط به جانمایی خمینی، دستگیری و اعدام مهدی هاشمی که سرانجام به عزل منظری از مقام 'ولایتعهدی' در آغاز سال ۶۸ انجامید، به قول ری شهری 'هولناک‌ترین بحران' درونی رژیم و از جمله حوادثی بوده‌اند که رفسنجانی نقشی اساسی در آنها ایفا کرده است. با پیش‌بینی مرگ قریب الوقوع خمینی، میراث‌خواران او ترتیبات لازم را برای تغییر قانون اساسی (حذف شرط مرجعیت ولی فقیه، افزایش اختیارات رئیس جمهوری حذف پست نخست‌وزیری، ...) را فراهم می‌آورند. خمینی در پاسخ نامه گروهی از نمایندگان مجلس، هیاتی را مامور 'بازنگری' آن قانون می‌کند. هنوز بینانگزار جمهوری اسلامی صحنه را ترک نکرده و هنوز تغییرات قانون اساسی به انجام نرسیده که 'جامعه روحانیت مبارز'، در اوایل سال ۶۸، رفسنجانی را کاندیدای ریاست جمهوری اعلام می‌دارد.

'یار و یاور' امام در حالی بر مسند ریاست جمهوری نشست که اقتدار و اختیارات قانونی و عملی آن افزایش فوق‌العاده یافته بود. مجلس رژیم (که ریاست آن نصیب گروهی شده بود) اگرچه با رئیس جمهوری 'مقتدر' همدل و همداستان نبود، بر کابینه و برنامه‌های وی مهر تایید نهاد. به جای دولت 'خدمتگزار' موسوی، دولت 'کار' رفسنجانی آمد که در آن، به تصریح خود وی، امر 'سیاست' در دست رئیس دولت و 'کار' و امور اجرایی به عهده وزیرانش بود. خامنه‌ای که قبای رهبری بر قامتش بسیار کشاد و پایه‌های تخت 'ولایت' اش سخت لرزان می‌نمود، ناگزیر به حمایت از این دولت‌مرد مقتدر بود و مصلحت خویش را نیز در آن می‌دید که از 'چهره درخشان' و 'مغز متفکر' نظام مرتباً تقدیر و پشتیبانی او را نسبت به خود جلب کند. جفت رفسنجانی - خامنه‌ای عمده‌ترین سهم را از میراث خمینی و اقتدار حکومتی



از حوالی رفسنجان و از خانواده‌ای خرده مالک برخاست و به قم آمد. عمامه بر سر نهاد و ملا شد. سالیانی را در وعظ و تبلیغ اسلام و مدتی را در مبارزه علیه رژیم شاه و در زندان‌های آن گذراند. پس از انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، ریاست و سیادت یافت و عنوان 'سرداری' گرفت. آرزو داشت که روزی بر تخت 'اکبر شاهی' بنشیند و تاجی جایگزین عمامه کند و یا، دست کم، ریاست جمهوری خود را 'مادام العمر' سازد. اما فعلاً ناگزیر شده است که به ریاست انتصابی مجمع مشورتی تشخیص مصلحت نظام بسنده کند و این، چه بسا، واپسین منزلگاه وی پیش از پیوستن به 'امام راحل' اش خواهد بود...

در آن دوران که هنوز 'امام راحل' زنده و سلسله جنبان جمهوری اسلامی بود، حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر هاشمی بهرمانی معروف به رفسنجانی، این 'فرزند فیزیعی'، مرید و 'عاشق' امام، یکی از نزدیکترین محارم وی و از پر نفوذترین عناصر رژیم بود. اکنون، بیش از پیش، آشکار شده است که مهمترین تصمیمات حکومتی، زیر نظر خمینی، غالباً در جمع روسای سه قوه، یعنی رفسنجانی، خامنه‌ای و موسوی اردبیلی (و گاهی نیز با مشارکت میرحسین موسوی)، با حضور سید احمد خمینی، اتخاذ می‌گردید. در این جمع نیز، در آن ایام، نفوذ و قدرت رئیس مجلس بیش از دیگران بود. او بود که هیچ وقت مورد تویخ علنی خمینی قرار نگرفت.

علاوه بر ریاست مجلس و امامت 'موقت' جمعه تهران، رفسنجانی به مدت شش سال قائم مقام فرمانده کل قوا و، عملاً، فرمانده جنگ بود: 'زیب و جمال معرکه و منبر بود'. هم‌اکنون مسئولان و مدافعان اصلی تداوم جنگ هشت ساله، با هدف فتح 'قدس' از طریق 'کره‌لا'، و بر آن بود که، پس از وقوع این جنگ، 'در ارتباط با منطقه وضعی پیش آمده است که می‌توان قدم اساسی برداشت'. جنگی که پس از گذشت سال‌ها از پایان آن، هنوز هزارگانه‌ی بازمانده‌ی استخوان‌های قربانیان بیشمار آن را یافته، در تابوت گذاشته و

صد جلد 'خاطرات' رفسنجانی!

محسن هاشمی، رئیس 'دفتر نشر معارف انقلاب'، در مصاحبه‌ای با خبرنگاران اعلام کرد که این 'دفتر' به منظور 'تنظیم و نشر معارف و مسائل مربوط به انقلاب با کرایش دیدگاه‌های آقای رفسنجانی تاسیس شده' و در حال حاضر 'یکی از فعالیت‌های دفتر... بررسی تاریخ معاصر از دیدگاه ایشان است'. وی با اشاره به چاپ دو جلد کتاب 'هاشمی رفسنجانی'، دوران مبارزه و سه جلد 'خطبه‌های نماز جمعه'، گفت که مجموعه این آثار تاریخی به 'یکصد جلد' کتاب خواهد رسید. روزنامه 'اطلاعات بین‌المللی'، چندین بار که انتشار 'هاشمی رفسنجانی'، دوران مبارزه را که زیر نظر محسن هاشمی تدوین و تنظیم شده است، به صورت پاورقی آغاز کرده است.

در این 'خاطرات'، که از زبان رفسنجانی نقل می‌شود، گوینده یا نویسنده در میان ضمایر 'من' و 'ما' سرگردان است، هر چند که گاهی نیز ضمیر سوم شخص مفرد به کار گرفته می‌شود. تکیه رفسنجانی بر 'ما' ('ما گفتیم'، 'ما فکر می‌کردیم' و...) در این 'خاطرات'، بی‌شبهت به خاطره‌نویسی‌های ناصرالدین شاه و یا لفظ قلم و سخن شاه سابق نیست که می‌نوشت: 'با تاییدات خداوند متعال - ما محمدرضا پهلوی... قابل توجه است که برخی حوادث و دیدارهای دوران نوجوانی و طلبگی نویسنده نیز، در این 'خاطرات' به عنوان 'تاریخی' یا 'تاریخساز' قلمداد می‌شود.

گذشته از اینها، رفسنجانی در این کتاب‌ها، تاریخ و رویدادهای دوره قبل از جمهوری اسلامی را نیز به میل خود جعل و تحریف می‌نماید. مثلاً در رابطه وقایع آذربایجان در سال‌های ۲۵-۱۳۲۴ (که هیچ رابطه مستقیمی با خاطرات شخصی وی نیز ندارد) می‌گوید: 'حلت آیت اله آسید ابوالحسن اصفهانی... که حضور وسیع مردم ایران در مراسم مرگ او ایران را از خطر تجزیه نجات داد'. در جایی دیگر، به توجیه و تحریف روابط نزدیک آیت اله بروجردی با دربار شاه پرداخته و می‌نویسد: 'اگر موضع‌گیری الحادیه حزب توده، تشش میان دکتر مصدق و آیت اله کاشانی و پاره‌ای حرکت‌های تند و ناپخته نبود... حرکت‌های ملی-مذهبی از حمایت آیت اله العظمی بروجردی نیز نصیب می‌بردند'. از طرف دیگر نیز اخیراً روزنامه 'جمهوری اسلامی' به چاپ پاورقی 'نگاهی به زندگی، مبارزات و خدمات سردار جهاد سازندگی هاشمی رفسنجانی' اقدام کرده است. این کتاب نیز که زیر نظر احمد مسجد جامعی، قائم مقام مهاجرانی در وزارت ارشاد، تنظیم شده است، به عنوان شرح تاریخی، به عراق و کزافه‌گویی‌های بسیار و تحریفات آشکار فراوان می‌پردازد.

زمینه سازی بهبود روابط بود، چنان که درآمدهای اضافی ناشی از افزایش سریع بها و صادرات نفت طی آن دوره، دست دولت را برای گسترش مناسبات بازتر کرد. لکن، در این زمینه نیز مانند سایر زمینه ها، سیاست جاری و عملی رژیم با ماهیت مذهبی و جناح بندی های درونی آن چنان گره خورده است که، در نهایت، منجر به تعلیق و حتی عقب کرد در اجرای اصلاحات آغاز شده، گردید.

رفسنجانی که خود نیز زمانی از علمداران مبارزه با استکبار جهانی بود، در پیشبرد سیاست توسعه ی مناسبات با غرب، با مخالفت جدی جناح حزب اللهی های قدیمی یا 'خط امامی ها' روبرو بود. این جناح، در جدال با جفت خامنه ای-رفسنجانی مغلوب و غالباً از مناصب قدرت کنار زده شده بود. نقش و نفوذ و ترستی رفسنجانی در جذب تعدادی از آنها به حلقه ی خویش، و راندن بخش بزرگتری از آنها به حاشیه کاملاً بارز بود، چرا که نه خامنه ای و نه جناح حامی وی (جامعه روحانیت مبارز و بازار) به تنهایی قادر به این کار نبودند. برکناری انتخابات مجلس چهارم، با شعار 'اطاعت از رهبری- حمایت از رفسنجانی' و با تهدیداتی چون 'دشمن هاشمی، دشمن پیغمبر است'، سهم و نقش دار و دسته ی 'خط امام' را شدیداً کاهش داد. با این همه، جناح شکست خورده، با تبلیغات و حرکات 'ضد استکباری' خود توانست موافقی بر سر راه گسترش روابط با غرب ایجاد کند. اما، فراتر از اینها، اوجگیری مجدد هیاهوی 'تهاجم

راه متوقف شد. رفسنجانی که در ابتدای کار حتی بسیجی ها و حزب اللهی های رژیم را، بعد از همه مانورهای مذهبی و جنگی شان، به اجرای 'مانور تجمل' فرا می خواند، در پیشبرد این اصلاحات ناتوان ماند، به طوری که حتی قادر به حفظ وزیر 'فرهنگی' دولت خویش نیز نشد. برکناری محمد خاتمی از وزارت ارشاد در تیرماه ۷۱، که به دنبال یک رشته تهاجمات و درگیری های دستجات رقیب رخ داد، نشانه ی کاملاً واضحی از شکست این اصلاحات بود. در موج تازه ای از تحجرگرایی رژیم، که زیر عنوان 'مقابله با تهاجم فرهنگی' توسط خامنه ای، جنتی و سایرین، به ویژه بعد از عصیان و تظاهرات اعتراضی توده های مردم در مشهد، شیراز و اراک، به راه انداخته شد، محدودیت های تازه ای در این عرصه به وجود آمد. هر قدر که عقب نشینی های 'سردار' بیشتر می شد لافزنی های متداول وی نیز به همان اندازه شدت می یافت. به طوری که با وقاحت تمام می گفت: 'چرا در هیچ کشوری در هیچ وقت در هیچ تاریخی هم نبوده؟ ما که در تاریخ حکومت های دنیا چنین چیزی ندیدیم که مسئول کشور برای بازدید از یک شهر و استانی برود، مردم این طوری رفتار کنند... مگر می شود در یک کشوری آزادی نباشد و

خلاصه، 'منجی' جدیدی برای جمهوری اسلامی در صحنه ظاهر گشته بود که خود نیز، با اظهار این که 'بنده هم خودم را وقف کرده ام... هر جا مشکل جدی کشور بود آنجا کار کنم'، آن را گاه گاهی به برادران و رقیبانش کوشزد می کرد. او آمده بود که بنابه ادعای خود و طرفدارانش 'رفاه و عمران و آبادانی' بیاورد، خرابی های جنگ را 'بازسازی' کند، ایران را در عرصه بین المللی از انزوا درآورد، امورات را 'اصلاح' کند و... بر پایه همین ادعاها، و در شرایط بعد از دوران دهشتناک جنگ هشت ساله، تبلیغات و تهمتات گسترده ای محافل و مطبوعات، کوی و برزن، داخل و خارج کشور را در بر گرفته بود.

اصلاحات عمده ای که دولت رفسنجانی قصد انجام آنها را داشت، شامل سه گونه 'کشایش' در گره در هم پیچیده ی بحران اجتماعی و اقتصادی حاکم بود که ادغام دین و دولت نیز آن را در چندان پیچیده و آشفته کرده بود:

- کشایش به غرب، به منظور بهبود و گسترش روابط خارجی و برخورداری از کمک ها و حمایت های اقتصادی و سیاسی کشورها و نهادهای عمده سرمایه داری جهانی.

- کشایش اقتصادی، در راستای تخفیف بحران حاد

اهمیت و ضرورت اصلاحاتی در زمینه اقتصادی برای دولت رفسنجانی، و مجموعه رژیم، بسیار بیشتر بود. زیرا که دولت ورشکسته و اقتصاد فلاکت زده ی پایان جنگ عملاً امکان حرکت را از آن سلب کرده بود. بعلاوه، چنان که پیداست، این مقوله مستقیماً با چگونگی توزیع و تقسیم ثروت ها و درآمدهای کشور، خاصه درآمدهای ارزی، پیوند می خورد و حساسیت دستجات و گروه های مختلف حکومتی نیز با حرص و ولع هر کدام از آنها برابری می کرد. چنین بود که "فرزند فیضیه" نیز چندی "مکاسب" و "تحریرالوسيله" را وانهاد و شروع به خواندن "اقتصاد" کرد.

داد. با این همه، جناح شکست خورده، با تبلیغات و حرکات 'ضد استکباری' خود توانست موافقی بر سر راه گسترش روابط با غرب ایجاد کند. اما، فراتر از اینها، اوجگیری مجدد هیاهوی 'تهاجم

فرهنگی' از جانب جناح موافق رفسنجانی نیز امکان مانور و پیشروی او را در این زمینه با تناقضات و محدودیت های زیادی مواجه کرد. فتوی قتل سلمان رشدی، به منزله ی میراث دیکری از 'امام راحل' همچنان کربانگیر رژیم بود و تقلاب های رفسنجانی برای خلاصی از این تنگنا و رفع و رجوع این 'قضیه' به جایی نرسید. ماجراجویی ها و دخالت های رژیم در امور داخلی کشورهای منطقه، کمایش، ادامه یافت. 'مسئله' جزایر خلیج فارس هم بعداً به این مسائل و موانع افزوده شد. تحریم اقتصادی یکجانبه آمریکا علیه ایران در سال های اخیر مشکلات تازه ای در روابط خارجی آفرید. و بالاخره، صدور حکم تاریخی دادگاه برلین در فروردین سال جاری، که رفسنجانی را در کنار خامنه ای، فلاحیان و ولایتی به عنوان مسئولان اصلی ترور مخالفان در خارج از کشور نامید، و تبعات آن در مناسبات رژیم با اتحادیه اروپا، نشانه و شاهد آشکاری بر شکست اصلاحات مذکور به شمار می رود.

اهمیت و ضرورت اصلاحاتی در زمینه اقتصادی برای دولت رفسنجانی، و مجموعه رژیم، بسیار بیشتر بود. زیرا که دولت ورشکسته و اقتصاد فلاکت زده ی پایان جنگ عملاً امکان حرکت را از آن سلب کرده بود.

مردم این همه راضی باشند؟، با وجود تلاش ها و مقاومت نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران مبارز و مستقل، تهاجمات رژیم در اواخر دوران ریاست رفسنجانی، باز هم فزونی گرفت که بستن برخی از روزنامه ها و دستگیری و یا ربودن نویسندگان از موارد نمایان آنست.

سیاست کشایش به سوی غرب، در آغاز پیشرفت قابل ملاحظه ای داشت. هر چند که 'زمزمه' های 'مذاکره مستقیم' با آمریکا به جایی نرسید، ولی آزاد کردن تعدادی از کروگان ها در لبنان، حل و فصل برخی از دعاوی حقوقی بین المللی، کنار گذاشتن چهره های سرشناس حزب اللهی در دولت و غیره، زمینه مساعدتری را برای بهبود مناسبات رژیم با غرب پدید آورد، تا جایی که رفسنجانی در سال ۷۰، برای نخستین بار، قصد سفر به اروپای غربی کرد، و وقوع جنگ خلیج فارس و همچنین فروپاشی اتحاد شوروی سابق که جغرافیایی سیاسی منطقه را دگرگون ساخت، از آن جمله 'امدادهای غیبی' مورد نظر جمهوری اسلامی بود که، در مجموع، فرصت ها و امکانات تازه ای را برای ایسن رژیم، خصوصاً برای دولت رفسنجانی، به وجود آورد. موضع 'بیطرفی' که رفسنجانی طی آن جنگ اتخاذ کرد عامل مهمی در

اقتصادی از طریق کاهش نقش دولت در اقتصاد، حذف سوسیدها و کنترل های دولتی و 'آزاد' کردن بازار و تقویت بخش خصوصی، جلب سرمایه ها و افزایش سرمایه گذاری و تولید.

- کشایش محدود در بعضی از عرصه های فرهنگی و اجتماعی، به منظور جلب نظر و همکازی گروه هایی از تحصیلکردگان، تکنوکرات ها، متخصصان و سرمایه داران داخلی و خارجی.

کارنامه هشت ساله دولت رفسنجانی بروشنی نشانگر اینست که، در هر سه زمینه فوق، نهایتاً با اختلالات اساسی، عقب کرد و یا ناکامی روبرو شده است. هر چند که، طی این مدت، طبعاً اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور را کد و ثابت نمانده و تغییر و تحولات قابل ملاحظه ای در جامعه ایران به وقوع پیوسته است. اصلاحات در عرصه فرهنگی و اجتماعی که عمدتاً در اغماض و چشم پوشی نسبت به پاره ای فعالیت ها، مقاومت ها و حرکت های فردی و اجتماعی مردم در زمینه های فرهنگی و هنری و ورزشی، آزادی های نسبی در انتشار مطبوعات غیردولتی، مسافرت به خارج از کشور و غیره، تعریف و خلاصه می شد، با وجود تغییراتی که در آغاز و در مقایسه با فضای شدیداً خفقان زده ی دوره جنگ، پدید آورد در نیمه

مطبوعاتی ایران' (ناشر روزنامه 'ایران' و نشریات دیگر) است، و با بهره گیری از امکانات عمومی، دفتر نشر معارف انقلاب' را راه انداخته است که فعلا به چاپ و فروش 'خاطرات' پدر مشغول است. فائزه هاشمی، که به گفته خودش به مطالعه کتاب هایی چون 'تاریخ (خاندان) پهلوی' و سرگذشت 'ملکه ویکتوریا' علاقه بیشتری دارد، رئیس 'شورای همبستگی ورزش بانوان' و نایب رئیس 'کمیته ملی المپیک' ایران است. عموها و عموزادگان او که به 'حکمرانان رفسنجان' ملقب شده اند، سهم بزرگی از امکانات و امتیازات دولتی در منطقه کرمان، و از جمله در مورد صادرات پسته، را در اختیار دارند. یک کارخانه مونتاژ و واردات اتومبیل هم به یکی دیگر از 'تامیل های دور' تعلق یافته است...

ادعاهای مربوط به 'خودکفایی' در مورد تولید مواد غذایی و کالاهای اساسی که سالیان طولانی در مجلس و منبر و همه تریبون های جمهوری اسلامی طنین انداز بود، دروغی بیش نبود. نیم نگاهی به فهرست واردات کشور در سال های اخیر برای پی بردن به واقعیت موجود کافیتست. افزایش صادرات غیرنفتی نیز یکی از شعارهای همیشگی رفسنجانی بود. تسهیلات و امتیازات فراوانی برای 'تشویق' صادرات برقرار شد که در آغاز موجب بالا رفتن حجم این گونه صادرات گردید. اما بعد، به واسطه ی همه اختلالات ساختاری و موانع اقتصادی و سیاسی، این روند معکوس شد که در حال حاضر نیز با رکود شدیدی روبروست. بخش بزرگی از ارزهای حاصل از صادرات نیز هیچگاه به داخل بازنگشت. رفسنجانی و کارکرانانش هیچ وقت معلوم نکردند که چقدر از درآمدهای نفتی و یا ریالی دولت صرف اجرای این سیاست و 'تشویق' صادر کنندگان گردید و چقدر ارز، از این صادرات، در واقع نصیب کشور شد؛ 'چه زرها به خاک سپه درکنند - که شاید که روزی مسی زر کنند'! چنین است نیز حکایت منطقه های 'آزاد' تجاری، که با صرف هزینه های کزاف قرار بود 'سکوی' صادرات ایران باشند ولی مجرای دیگری برای واردات اجناس خارجی، قاچاق رسمی و غیررسمی و حیف و میل شدند.

در این دوره، چند طرح بزرگ تاسیساتی و صنعتی، شامل سد و نیروگاه و جاده و اتوبان، و واحدهای تولیدی که اکثرا از سال های پیش از انقلاب و یا از دوره جنگ نیمه کاره مانده بودند، به انجام رسیدند و با طمطراق بی سابقه ای افتتاح شدند. لکن غالب طرح ها و پروژه هایی که به صورت 'کیلویی' هر روزه، در گوشه و کنار کشور، توسط 'سردار سازندگی' و 'آجودان' هایش افتتاح می شدند، موهوم و تبلیغاتی بوده و یا ناقص و نیمه کاره رها شده اند، زمینی را در بیابان برهوت خراشیده، تابلویی بر آن کاشته و یا، حداکثر، نرده ای به دور آن کشیده و نام آن را طرح 'کارخانه' فلان و 'مجتمع' بهمان نهاده اند... اما اگر همه این طرح ها و پروژه های 'عمرانی' دوره رفسنجانی برای اکثریت وسیع توده های مردم هیچ 'آبی' فراهم نکرد،

مساعدی برای حیف و میل اموال عمومی و سودجویی های شخصی و گروهی گردانندگان دستگاه های دولتی و شرکای آنها، به وجود آوردند.

هر چند دولت رفسنجانی عملا به سلب مسئولیت های عرفی و قانونی خویش در مورد تامین خدمات عمومی و اجتماعی مبادرت نمود، سوسیدها را غالبا حذف کرد، بهای خدمات دولتی، عوارض و مالیات ها را شدیداً بالا برد و... اما قادر به کاهش حجم هزینه های جاری دولت و حذف کسری بودجه نشد. رفسنجانی، به روال کزافه کویی های مرسومش، هنگام ارائه بودجه سال ۷۲ به مجلس، مدعی شد که برای نخستین بار 'طی ۲۵ سال'، کسری بودجه دولت به 'صفر' رسیده است. ولی، صرفنظر از هر چیز دیگر، گزارش های مطبوعات حکومتی حاکی از آنست که، در سال جاری، حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد کسری بودجه به دولت جایگزین به ارث رسیده است، و این جدا از بدهی های سنگین داخلی و خارجی دولت و شرکت های دولتی است که طی سال های گذشته روی هم

بعلاوه، چنان که پیداست، این مقوله مستقیماً با چگونگی توزیع و تقسیم ثروت ها و درآمدهای کشور، خاصه درآمدهای ارزی، پیوند می خورد و حساسیت دستجات و گروه های مختلف حکومتی نیز با حرص و ولع هر کدام از آنها برای برابری می کرد. چنین بود که 'فرزند فیضیه' نیز چندی 'مکاسب' و 'تحریرالوسیله' را وانهاد و شروع به خواندن 'اقتصاد' کرد. اما، به گواهی کفتار و کردار خود وی طی هشت سال تصدی مقام ریاست جمهوری، او در این رشته نیز چیز چندانی نیاموخت. آنچه آموخت و خواست به کار بگیرد نسخه ی دست دومی از دستورالعمل همگانی 'بانک جهانی' برای اقتصادهای وابسته و در حال توسعه، زیر عنوان 'تعدیل ساختاری' و یا به اصطلاح مرسوم 'تعدیل اقتصادی' بود.

رفسنجانی که در اوایل کار به مردم وعده می داد که 'طی دو سه سال آینده کشورتان جزو کشورهای خوب خواهد بود که دارای اقتصاد سالم براساس سیاست سالم... به عنوان یک کشور اسلامی در عرصه جهانی

سیاست های رفسنجانی نتوانست، چنان که وعده داده شده بود، زمینه افزایش سرمایه گذاری ها و جلب سرمایه های خصوصی داخلی و خارجی به سمت تولید را فراهم آورد. سرمایه های بزرگ خصوصی، به دلایل گوناگون، غالباً از ورود به عرصه ی تولید امتناع کرده، و به سودجویی های کزاف خود در زمینه بازرگانی، دلالی و بورس بازی ادامه دادند. سهم مجموع سرمایه گذاری ها - اعم از دولتی و خصوصی - در تولید ناخالص ملی در سطح بسیار نازلی باقی مانده است.

انباشته شده است. سیاست های رفسنجانی نتوانست، چنان که وعده داده شده بود، زمینه افزایش سرمایه گذاری ها و جلب سرمایه های خصوصی داخلی و خارجی به سمت تولید را فراهم آورد. سرمایه های بزرگ خصوصی، به دلایل گوناگون، غالباً از ورود به عرصه ی تولید امتناع کرده، و به سودجویی های کزاف خود در زمینه بازرگانی، دلالی و بورس بازی ادامه دادند. سهم مجموع سرمایه گذاری ها - اعم از دولتی و خصوصی - در تولید ناخالص ملی در سطح بسیار نازلی باقی مانده است. خصوصی سازی بنگاه ها و کارخانه های دولتی، جدا از جابه جایی های میان موسسات و بانک های دولتی، واکذاری آنها به 'ثمن بخش' به گروه معدودی از سرمایه داران و وابستگان و عوامل رژیم بود. بیشترین نفع بردگان این حراج بی سابقه ی ثروت ها و دارایی های ملی، بنیادها و نهادهای حکومتی (بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید و...) مدیران دولتی و عده ای از بستگان زمامداران رژیم اسلامی بوده اند. خانواده و نزدیکان خود رفسنجانی نیز از آن جمله اند. مهدی رفسنجانی، پسر او، با ایجاد چند شرکت مقاطعه کاری، قراردادهای بزرگ شرکت ملی نفت را در اختیار گرفته و با مشارکت کمپانی های خارجی به اجرا درمی آورد، ضمن آن که بخش بزرگی از امکانات جزیره کیش هم در دست اوست. محسن، که رئیس دفتر پدرش بود و بیشتر به کارهای 'فرهنگی' علاقه مند است، یکی از موسسان 'موسسه فرهنگی -

خودنمایی کند'، و پس از چند سال، کویی چنان که خود نیز مانند ملانصرالدین مشتبه شده باشد، می گفت: 'فعالیت های انجام شده در این مدت در طول تاریخ بی سابقه بوده است و مردم ما مشکل جدی در زندگیشان ندارند'. در اواخر کار ناکزیر از آن شده بود که به صورتی ابلهانه و مذبحخانه سعی در انکار واقعیت های موجود بنماید: 'آن مقدار چیزی را که از کشور می دانهم اگر دیگران هم می دانستند آنها هم مانند من امیدوار و شاداب بودند... من مشخص صحبت می کنم و می گویم شما مشکل را کجا می بینید، بن بست را کجا می بینید و چه دلیلی دارد که منفی خوانی می کنید؟'

ظاهراً قرار بود که 'سرمایه های سرگردان' به سمت فعالیت های تولیدی هدایت شود و تولید افزایش یابد. با وجود افزایش نسبی تولید در قیاس با رکود و توقف سال های جنگ، آنچه در عمل اتفاق افتاد استیلای تجارت و دلالی در همه زمینه ها و در واحدهای تولیدی و خدماتی بود. زیر عنوان 'خودگردانی' موسسات و نهادها، اغلب وزارتخانه ها و دستگاه های دولتی، حتی آنها که ارتباط مستقیمی با فعالیت اقتصادی نداشت، به صورت بنگاه های تجاری و کار چاق کنی درآمدند. شرکت های جدیدالولاده ای در مراکز و موسسات دولتی سر برآوردند که نه دولتی بودند و نه خصوصی، هم از امکانات و امتیازات دولتی استفاده می کردند و هم از آزادی عمل واحدهای خصوصی. اینها، علاوه بر سوار دیگر، زمینه بسیار

پرداخته اند و هیچ نفعی از اجرای آنها نبرده اند و هیچ چشم انداز روشنی نیز نسبت به آینده خود ندارند. محصول واقعی جمهوری اسلامی جز تولید و تکثیر فزاینده ی 'اسلام شهر' و 'اسلام شهرها چیز دیگری نبوده است.

با نزدیک شدن پایان دوره دوم ریاست جمهوری، رفسنجانی و دار و دسته ی او تلاش کردند که از طریق تغییر قانون اساسی، یا با توسل به تصمیم گیری 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' یا مثلا برگزاری یک 'فرانندوم'، به نحوی ریاست وی را 'مادام العمر' سازند. اما این کوششها، در برابر مخالفت آشکار خامنه ای و جناح وابسته به وی، ناکام ماند و 'سردار سازندگی' ناچار شد که صندلی ریاست جمهوری را ترک و فعلا به ریاست 'مجمع' فوق بسنده کند. با این همه، پیداست که رفسنجانی توانسته است طی سال های گذشته پایگاه اجتماعی جدیدی، متشکل از گروهی از 'لیبرال های اسلامی'، تکنوکرات ها و بوروکرات ها و بخشی از اقشار متوسط و مرفه، برای خود فراهم آورد که 'کارکزاران سازندگی' در حال حاضر آنها را به لحاظ سیاسی نمایندگی می کنند. پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل دولت خاتمی، این گروه موفق شدند سهم قابل ملاحظه ای از مناصب اجرایی را در دست خود بگیرند. از طریق اینان نیز، رفسنجانی هنوز نفوذ زیادی در دولت جایگزین دارد.

کار رفسنجانی در جمهوری اسلامی، تا زمانی که بساط این رژیم برجاست، هنوز به پایان نرسیده است. در صورت بروز اتفاقات پیش بینی نشده، مثلا حاد شدن درگیری های جناح های عمده رقیب و تشدید بحران سیاسی و یا مرگ ناگهانی 'رهبر'، رئیس 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' می تواند نقش واسطه و محلل را، مانند نقش امثال 'شریف امامی' ها در رژیم گذشته، در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی بازی کند. یکی از مداخلان و مجیزگویان فراوان رفسنجانی، وی را به 'امیرکبیر' تشبیه کرده بود. اگر با همان محدوده ی دوره قاجار، و نه دورتر از آن، مقایسه ای صورت بگیرد، می شود او را به 'حاج میرزا آقاسی' تشبیه کرد.

درباره کارنامه رفسنجانی هنوز می توان در فرصت ها و مناسبت های دیگری سخن گفت. چنین مناسبتی، دست کم یکبار دیگر، در آینده پیش خواهد آمد.

'گرانی جزو اهداف (برنامه) است' (و او، در این مورد، راست می گفت چرا که گرانی و از جمله گرانی کردن بهای کالاها و خدمات دولتی بخشی از همان سیاست تعدیل است.) وزیر بازرگانی اش، که ظاهرا نسخه ی ارائه شده از سوی 'بانک جهانی' را هم خوب نیاموخته است، اظهار داشت که 'فرمول عرضه و

کار رفسنجانی در جمهوری اسلامی، تا زمانی که بساط این رژیم برجاست، هنوز به پایان نرسیده است. در صورت بروز اتفاقات پیش بینی نشده، مثلا حاد شدن درگیری های جناح های عمده رقیب و تشدید بحران سیاسی و یا مرگ ناگهانی 'رهبر'، رئیس 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' می تواند نقش واسطه و محلل را، مانند نقش امثال 'شریف امامی' ها در رژیم گذشته، در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی بازی کند.

تقاضا جواب نمی دهد'. خامنه ای، در انتقادی مستقیم از سیاست های جاری دولت، گفت که 'گرانی غیرقابل اجتناب نیست'. در پی این بحث و جدل ها، رفسنجانی که فوت و فن بندبازی را خوب می داند، موضع خود را ترک کرده و بر آن می شود که سرکردگی 'مبارزه' با گرانی را شخصا بر عهده گیرد. پس هشدارها و تهدیدهای 'کرانفروشان' اوج تازه ای یافت. 'ستاد تعزیرات حکومتی' بار دیگر فعال شد. قیمت گذاری و کنترل قیمت ها سیاست رسمی اعلام گردید. سیستم چند نرخ ارز، بعد از شکست 'طرح یکسان سازی نرخ ارز'، بار دیگر برقرار شد. سیاست 'تعدیل اقتصادی' دچار جرح و تعدیل، و در مواردی حتی وارونه، گردید. نتیجه بلاواسطه ی این کش و قوس ها، نادانی ها و ندانم کاری ها، فشار و بهره کشی و فقر و محرومیت مضاعف برای توده ها بود. شورش زحمتکشان منطقه 'اسلام شهر' در فروردین ۷۴، که وحشت و هراس رفسنجانی و سایر سردمداران جمهوری اسلامی را برانگیخت. بازتابی از آن همه فشار طاقت فرسا بود.

حاصل کار رفسنجانی، و به طور کلی حاکمیت رژیم اسلامی، طی سال های گذشته چیزست که نماد و نمونه ی بارز آن 'اسلام شهر' و، به صورت مشخص تر 'اکبرآباد'، یکی از شهرک های واقع در این منطقه است: شهرک هایی که در حاشیه شهرهای بزرگ انبوه فزاینده ی جمعیت مهاجر از روستاها و شهرهای کوچک را در برگرفته اند، مناطقی که از حداقل امکانات ضروری زندگی، چون آب، برق، بهداشت، مدرسه و یا وسائل حمل و نقل کافی، بی بهره و یا بسیار کم بهره اند، در حالی که در گوشه و کنار آنها خانه های اشرافی و پاساژهای مغازه های کالاهای گران قیمت و لوکس ساخته شده اند، شهرک هایی که عمدتا رانده شدگان از چرخه ی تولید و مصرف، یعنی بیکاران و یا شاغلان کارهای فصلی و موقتی را در خود جای داده اند، حاشیه نشینی هایی که مکان کاملا مناسب برای رشد و گسترش قاچاق، اعتیاد و بزهکاری های اجتماعی است، و به طور خلاصه، شهر و شهرک های توده های وسیع زحمتکشان که سنگین ترین بهای برنامه های رفسنجانی و دولت او را

برای گروه اندکی از مدیران، مقاتله کاران و سرمایه داران، 'نان' فراوانی را به ارمغان آورد.

اصلاحات مورد نظر رفسنجانی در محصله ای گرفتار آمد که امکان مانور و حرکت او را بسیار محدود کرد: هم پیشرفت نسبی سیاست ها و برنامه های او و هم ناکامی و درماندگی وی، موجب و دستاویزی برای

تشدید اختلافات و کشمکش های گوناگون جناح های درون حکومتی بود. در واقع، سال های ۷۸-۷۰ اوج اقتدار رئیس جمهوری بود، همان روزهایی که دولتش، از زبان یکی از معاونان، مریدان و مدیحه سرایانش، عطاالله مهاجرانی، 'دولت یار' نامگذاری شده بود. پس از این دوره، اختلافات درونی شدت می یابد و افول تدریجی 'سردار' شروع می شود.

در انتخابات خرداد ۷۲، برای دوره دوم ریاست جمهوری، او نمی تواند بیش از ۱۰/۵ میلیون از مجموع ۱۷ میلیون آرای استخراج شده را به نام خویش به ثبت برساند و قریب به ۲۵ درصد آن آرا به کسی چون احمد توکلی تعلق می گیرد. تغییر و جابه جایی هشت تن از وزیران در کابینه دوم، به ویژه رای عدم اعتماد به محسن نوربخش، یکی از مجریان اصلی سیاست 'تعدیل اقتصادی'، ضربه سختی به 'مغز متفکر' نظام وارد می آورد. بسیاری از دستیاران اصلی او، مانند برادرش محمد هاشمی و یا روغنی زنجانی، در برابر حملات شدید جناح 'رسالتی' ها و بازار تاب نیاورده و از ریاست رادیو و تلویزیون و سازمان برنامه و بودجه کنار می روند. 'دوران سخت' رفسنجانی سخت تر می شود. خامنه ای که طی این سال ها کم کم پایه های قدرت فردی خویش را محکم کرده، بخشی از مطبوعات و 'صدا و سیما' را در کنترل مستقیم خود گرفته، نمایندگان خویش را در نهادها و ارکان ها مستقر ساخته و اعوان و انصار و گروه های ضربت ویژه خودش را سازمان داده است و 'مرجعیت' خود را نیز، هر چند با شرکت یک دوجین آیت اله دیگر، تا اندازه ای جا انداخته است، در جهت اعمال 'ولایت مطلقه' اش کام برمی دارد. اجرای اصلاحات مورد نظر رفسنجانی، بیش از پیش، به دیوار ضخیم 'ولایت فقیه' اصابت کرده و از حرکت باز می ماند. رفسنجانی نمی تواند و نمی خواهد این دیوار را از سر راه بردارد زیرا که نیک می داند برداشتن آن خودش را نیز به زیر آوار فرو خواهد برد.

همراه با آشکار شدن عواقب سیاست های تعدیل اقتصادی، و بخصوص گرانی سرسام آور، تردیدها درباره ادامه این سیاست ها بیشتر و آشکارتر گردید و اختلافات باز هم بالا گرفت. رفسنجانی اعلام کرد که

توضیح

دنباله مصاحبه های مربوط به صفحات 'برگی از تاریخ' درباره انشعاب اقلیت - اکثریت، به دلیل آماده نبودن مطالب، در شماره آینده درج خواهد شد. باپوزش از خوانندگان گرامی، توجه آنان را به مطالعه این مصاحبه ها در شماره بعدی جلب می کنیم

محاكمه جنجالی مسئولان شهرداری

دستگیری و محاکمه گروهی از مسئولان و شهرداران مناطق مختلف شهرداری تهران، در یکی دو ماهه اخیر، که سر و صدای زیادی برانگیخته است، به یکی از زمینه های زورآزمایی جناح های رقیب درون رژیم تبدیل شده است و به لحاظ مصادف شدن آن با آغاز کار دولت محمد خاتمی نیز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است.

دستگیرشدگان شامل ابریشم کار، معاون کرباسچی و 'مرد شماره ۲' شهرداری تهران، غلامرضا قبه، معاون اداری و مالی کرباسچی، ناجیان، مدیر کل حراست شهرداری تهران، نورالدین صفی نیا، مدیرکل املاک و مستغلات، خوش نیت و رجبی، رئیس و معاون اجراییات شهرداری، داود تاجران، شهردار منطقه ۲۰، شاپوریان، شهردار منطقه ۵، محمدعلی قاسمی، شهردار منطقه یک (شمیران)، محمد هاشم میمنی شهردار منطقه ۱۶، و عده ای دیگر از مقامات و مسئولان شهرداری عریض و طویل تهران و شرکت های وابسته بدان، می شود. نحوه ی دستگیری اینان نیز، که با مراجعه ماموران نامشخص (احتمالاً ماموران حراست دادگستری زیر فرمان آیت اله یزدی) و بدون ارائه کارت شناسایی به محل کار متهمان، و همراه با تفتیش دفاتر، اتاق ها و محل زندگی و پلمب کردن محل کار و دستبند زدن به بازداشت شدگان بوده، هر چند که در مورد افراد بیگانه و متهمان عادی همه روزه اتفاق می افتد، درباره مسئولان دولتی که خود بعضا از ماموران و مسئولان قبلی سپاه و کمیته های رژیم هم بوده اند، کم سابقه بوده است.

اتهامات آنان نیز موارد و مسائل گوناگونی را مانند ارتکاب فساد مالی، اختلاس، اخذ رشوه های ریالی و دلاری از 'برج سازان' و دیگران، تسبیحی با پیمانکاران در معاملات شهرداری، تصرف غیرقانونی اراضی، تصرف غیرقانونی در اموال شهرداری و سوءاستفاده از امکانات عمومی، دخالت در انتخابات مجلس پنجم و... در برمی گیرد.

پس از صحبت های خامنه ای راجع به 'مقابله با ثروت های بادآورده' و درخواست از قوه قضائیه در مورد برخورد با 'طبقه جدید ممتازان'، یکبار دیگر هیاهوی مبارزه با 'تخلفات' و 'متخلفان' برخاست و اجرای قانون از کجا آورده ای؟ مطرح گردید. دستگاه قضایی رژیم زیر فشار تبلیغاتی کسانی چون آیت اله جنتی و انصار حزب اله و یا روزنامه هایی مثل 'رسالت'، 'کیهان' و 'قدس' قرار گرفت که هر چه سریعتر در این زمینه اقدام کند. نهادها و موسساتی مانند شهرداری تهران و شرکت مخابرات که از قبل نیز در زمینه قانون شکنی، حیث و میل، فساد و سوءاستفاده شهره ی خاص و عام بوده اند، در معرض شدیدترین حملات دستجات رقیب قرار گرفتند. اگرچه، آشکارا، خاصه خرجی ها و دزدی ها و رشوه خواری ها ابد به این دو موسسه خلاصه نمی شود و

هم نهادها و دستگاه های حکومتی مربوط به جناح های رژیم و کلیت آن را فرا گرفته است.

دستگیری گروهی از شهرداران و دستیاران کرباسچی، که علنا خود وی و همچنین جناح حامی وی یعنی 'کارگزاران' رفسنجانی را مورد حمله قرار داده است، با واکنش شدید این جناح رویرو شد. مهاجرانی و دیگران به حمایت از شهرداری تهران و اقدامات 'عمرانی' آن برخاستند. صد نفر از نمایندگان - و یا ۷۴ نفر، به نوشته روزنامه های جناح مقابل- طی نامه ای به دستگاه قضایی، برخورد آن را در دستگیری شهرداران ناشی از ملاحظات سیاسی اعلام کردند. روزنامه 'سلام' که از منتقدین سابق دستگاه شهرداری بود، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، حمایت خود را از آن در مقابل تهاجم جناح 'رسالتی'ها ابراز کرد. بهزاد نبوی، در مصاحبه ای با این روزنامه، در همین رابطه اظهار داشت: 'برخوردی که چند روز قبل از تفیذ حکم ریاست جمهوری آقای خاتمی با بعضی از مسئولان شهرداری تهران شد، پیام دارد. صرف نظر از ماهیت قضیه، نوع و شکل برخوردها پدیده ی جدیدی بود که می تواند برای آقای خاتمی حاوی یک پیام باشد و آن اینکه می توانیم فردا با وزیر توهم اینگونه برخورد کنیم، به اتاقش بریزیم و با دستبند او را ببریم... به آقای خاتمی پیام می دهند که اگر وزیر توهم صاحب ثروت بادآورده ای شد، با او اینطور برخورد می کنیم. البته من نمی دانم اتهاماتی که به مسئولان شهرداری تهران در این باره زده اند تا چه حد واقعیت دارد. مسئولان قوه قضائیه می گویند اتهام این آقایان از مصادیق ثروت های بادآورده است ولی شواهدی در دست نیست که این را نشان بدهد.'

در هر حال، محاکمه داود تاجران، شهردار منطقه ۲۰ تهران که در انتخابات مجلس پنجم نیز یکی از نامزدهای 'کارگزاران' از همین حوزه بوده است، در ۲۵ شهریور آغاز گردید. این محاکمه بدون حضور خبرنگاران برگزار شد. تنها روزنامه کیهان، شرحی از این محاکمه را (به قول خودش، به نقل از افراد حاضر در جلسه) در ۲۶ شهریور درج کرد. تاجران از جمله متهم است به تسبیحی با پیمانکاران و شرکت های طرف قرارداد (مثل شرکت 'رایانه رزم') که در یکی از این شرکت ها برادرش سهامدار و یکی از مسئولان شهرداری عضو هیات مدیره آن بوده است، دریافت وجه از شرکت 'آهن مکان' که مبلغ دریافتی بالغ بر نیم میلیارد تومان چک و ۵۰۰ میلیون تومان آهن آلات بوده است، دریافت ۵ میلیون تومان رشوه به عنوان عیدی، تصرف غیرقانونی در اموال شرکت 'بازیافت' شهرداری و...

به دنبال آغاز محاکمه مسئولان دستگیر شده، دوازده تن دیگر از شهرداران کرباسچی که مسئولیت شهرداری ۱۷ منطقه دیگر از تهران را برعهده دارند، استعفا کردند. اما شهردار تهران با استعفای آنها مخالفت کرد و از آنها خواست که 'همچنان با قوت و قدرت در جهت خدمت به شهروندان عزیز تلاش کنند'. روزنامه کیهان، طی سرمقاله ای، ضمن 'استقبال' از استعفای شهرداران ۱۷ منطقه تهران، اظهار امیدواری کرد که

این اقدام آنها به 'تدبیر شایسته ای از سوی مسئولان عزیز نظام در حل مشکل اساسی نحوه اداره امور در سازمان بزرگ شهرداری تهران منجر شود'. همچنین همزمان با محاکمه ی تاجران، ۶ تن از شهرداران مناطق مختلف تهران نامه ای به رئیس جمهوری نوشتند و در آن، ضمن اعلام این که 'در اوضاع فعلی، اداره و برنامه ریزی و کنترل بخش های مختلف شهرداری تهران، دچار اختلال جدی شده است'، از وی خواستند که 'تدبیری اساسی برای جلوگیری از اضمحلال مدیریت شهری در تهران بزرگ اتخاذ فرمایند'.

تاجران در این دادگاه به پنج سال حبس و پرداخت صد و هفتاد و هفت میلیون تومان جریمه محکوم شد. دادگاه تجدید نظر بعدا به این حکم رسیدگی خواهد کرد و محاکمه سایر افراد دستگیر شده نیز ادامه دارد.

محمد شریعتمداری کیست؟

بخش عمده ی سابق 'خدمت' و فعالیت وزیر جدید بازرگانی در کابینه خاتمی، در عرصه ی 'اطلاعاتی' و 'امنیتی' است. البته این امر در مورد سابقه بسیاری از مقامات و مسئولان حکومتی تازگی ندارد. چنان که مثلا غلامرضا شافعی، وزیر صنایع دولت جدید، نیز چند سال معاون آیت اله مفتاح در 'کمیته انقلاب اسلامی' منطقه چهار تهران و سپس رئیس آن بوده است. با اینهمه، کسی که امروز پست وزارت بازرگانی را صاحب شده، طی سال های گذشته غالبا در مناصب امنیتی مشغول به کار بوده است.

محمد شریعتمداری یکی از مسئولان اصلی دفتر اطلاعات و 'حفاظت' نخست وزیری، پیش از ایجاد وزارت اطلاعات بود. پس از تاسیس این وزارتخانه نیز یکی از گردانندگان آن بود. معاونت وزارت اطلاعات رژیم چند سالی به عهده وی بوده است.

وزیر جدید بازرگانی که چهل سال دارد، فوق دیپلم رشته الکترونیک از 'آموزشگاه فنی تهران' است و در حال حاضر نیز در رشته کارشناسی علوم سیاسی در دانشگاه تهران تحصیل می کند.

محمد شریعتمداری، به همراه محمد ری شهری و عده ای دیگر از مسئولان امنیتی، اطلاعاتی و قضایی رژیم، 'جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی' را در سال ۱۳۷۴ به وجود آوردند. وی عضو موسس و عضو شورای مرکزی این 'جمعیت' است.

فروش چادرهای زلزله زدگان در بازار سیاه

* تعدادی از چادرهایی که توسط 'هلال احمر' جمهوری اسلامی، بایستی در اختیار زلزله زدگان خراسان قرار گرفته شود، سر از افغانستان درآورده است! این چادرها در مرز ایران و افغانستان به صورت قاچاق و به بهای ۸۰ هزار تومان خرید و فروش می شود، در حالی که آسیب دیدگان زلزله شدیداً به آنها نیاز دارند.

خبرهای کوتاه

اعتصاب کارگران ماشین سازی اراک

کارگران کارخانه ماشین سازی اراک در اواخر شهریورماه دست به اعتصاب زدند. خواست اصلی کارگران اعتصابی افزایش دستمزدها بود. مسئولان این کارخانه و مقامات وزارت کار رژیم، به منظور توقف این حرکت اعتراضی و جلوگیری از گسترش آن، تلاش کردند که با مذاکره و دادن قول رسیدگی و با تهدید کارگران به اعتصاب آنها خاتمه بدهند. این اعتصاب، بنا به گزارش روزنامه 'کار و کارگر' روز دوشنبه ۲۴ شهریور به پایان رسید. از چگونگی تحقق خواست های کارگران ماشین سازی اطلاعی در دست نیست. در این واحد بزرگ صنعتی حدود چهار هزار نفر فعالیت دارند.

گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران روز ۲۶ شهریور در برابر مسجد این دانشگاه اجتماع کرده و نسبت به شرایط نامطلوب و نابسامانی های موجود در کوی دانشگاه و چگونگی واگذاری خوابگاه ها، اعتراض کردند. دانشجویان معترض از سرپرست جدید دانشگاه تهران خواستند که در مورد رفع این مشکلات اقدام جدی به عمل آورد.

در همین حال حدود ۲۰۰ نفر از دانشجویان دختر این دانشگاه نیز با امضای طوماری از کمبود و اوضاع آشفته خوابگاه ها شکایت کردند. در حال حاضر، در برخی از خوابگاه های دختران، در اتاقهای چهارنفره، هفت نفر سکونت دارند، ضمن آن که تاسیسات و تسهیلات اولیه بسیاری از خوابگاه ها کهنه و فرسوده شده و مسئولان نسبت به ترمیم و بهبود آنها هیچ اقدامی نکرده اند.

دانشجویان دانشکده مهندسی 'دانشگاه آزاد' (واحد جنوب تهران) در اعتراض به افزایش شدید شهریه و خودداری مسئولان دانشگاه از ثبت نام و پرداخت قسطی شهریه دانشجویان، دست به تظاهرات زدند. در این تظاهرات شیشه های ساختمان این دانشکده هم شکسته شد. علاوه بر اختلالات حاکم بر سیستم آموزشی، عدم برنامه ریزی صحیح و رفتار 'طلبکارانه' مسئولان این دانشگاه، اخیرا نیز میزان شهریه را بالا برده و مشکلات بیشتری برای دانشجویان ایجاد کرده اند.

صدها نفر از اهالی 'ریاط کریم' (در جنوب غربی تهران) در اواخر مردادماه گذشته در مقابل اداره مخابرات این شهر جمع شده و به برخورد غیرمسئولانه ادارات دولتی شدیداً اعتراض کردند. ماجرا از این قرار بود که تلفن حدود ۱۲۰۰ خانوار از ساکنان این منطقه، به واسطه عدم پرداخت پول آن، طی دوره اخیر قطع شده بود. اما قبض های ارسالی شرکت مخابرات اصلاً به دست مشترکان نرسیده بود تا آنها نسبت به

پرداخت آن اقدام کنند، چرا که اداره پست ریاط کریم توزیع قبض های تلفن را به یک شرکت خصوصی واگذار کرده است که این شرکت نیز ظاهراً به بهانه این که مشترکان آدرس درست و حسابی ندارند، قبض های مذکور را اینجا و آنجا انداخته و به دست صاحبانشان نرسانده بود... حاصل همه ی این اشکالات و ناهماهنگی های خود ادارات دولتی (که مربوط به یک وزارتخانه هم هستند) آن شده بود که تلفن های مردم به طور ناگهانی قطع شود.

چادری که در مراسم افتتاح راه آهن مشهد - سرخس - تنج، با شتابزدگی بسیار در 'منطقه آزاد تجاری' سرخس نصب شده بود، در اثر وزش باد نابود گردید. در این حادثه سه کودک جان خود را از دست دادند و یک نفر نیز بشدت مجروح شد. این چادر از یک شرکت سوییسی به نام 'سارانافل' به مبلغ ۳/۵ میلیون فرانک (سویس) خریداری شده بود.

ناصر واعظ طبسی (پسر حجت الاسلام واعظ طبسی) که رئیس هیات مدیره 'منطقه آزاد' سرخس است، در مورد تخریب چادری که ظاهراً قرار بوده ۵۰ سال عمر داشته باشد، اظهار داشت که تعلل شرکت سوییسی در تعویض و جایگزینی غشای این چادر، متناسب با شرایط آب و هوای منطقه، باعث این خسارت شده است.

معاون اداری و مالی 'صدا و سیما'، در جریان انتخابات ریاست جمهوری، مبلغ ۳۰۰ میلیون تومان از بودجه این سازمان برای فعالیت های انتخاباتی ناطق نوری خرج کرده است. وی شخصاً نیز در ستاد انتخاباتی ناطق نوری بسیار فعال بوده است. گفته می شود که وی بزودی از سمت خویش برکنار خواهد شد تا قضیه این دزدی لاپوشانی شود.

محسن رفیق دوست در تدارک انتشار یک روزنامه از سوی 'بنیاد مستضعفان و جانبازان' است. غفور کرشاسبی، که قبلاً صاحب امتیاز روزنامه های 'ابرار' و 'اخبار' بوده است به دنبال راه اندازی روزنامه دیگری است. یکی از مدیران کل سابق وزارت امور خارجه نیز که از جانب گروهی از ملایان حاکم حمایت می شود درصد انتشار روزنامه ای دیگر است. عباس سلیمی نمین، مدیر مسئول 'کیهان هوایی' و از موسسان 'جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی' نیز می خواهد روزنامه ای منتشر بکند. نشریه ای با عنوان 'بشارت' از طرف کرباسچی و همفکرانش بزودی منتشر خواهد شد. فائزه هاشمی نیز یک مجله سیاسی در ارتباط با امور زنان راه خواهد انداخت.

پیش از این، یکی از روزنامه هایی که در حال تدارک انتشار بوده و تنها یک 'پیش شماره' از آن درآمده بود، مبلغ یک میلیون دلار از سهمیه ارزی مطبوعات از وزارت ارشاد دریافت کرده بود که ارز دریافتی را به مصرف واردات وسایل چاپ رسانده و آنها را در بازار فروخته است.

ملاحسنی، امام جمعه ارومیه، نسبت به سانسور سخنانش توسط 'صدا و سیما'ی مرکز آذربایجان غربی اعتراض کرده و گفته است که 'نمی دانم صدا و سیما بر طبق چه سیاستی اقدام به سانسور سخنان امام جمعه می کند. در حالی که برنامه سخنرانی خطبه های نماز جمعه از طریق شورای سیاستگذاری ائمه جمعه کشور اعلام می شود'. وی در سخنان خود شدیداً رژیم ترکیه را به خاطر سرکوب اسلامگرایی به باد حمله گرفته بود.

روز ۲۱ شهریور، در مراسم نماز جمعه اصفهان، درگیری شدیدی بین طرفداران آیت اله طاهری، امام جمعه این شهر، و مخالفان وی رخ داد. در این روز طاهری، آخوندی به نام فلاحی را به عنوان امام جمعه موقت فرستاده بود که به جای وی مراسم نماز را برگزار کند. اما مخالفان وی با عنوان کردن این که فلاحی ضد اصفهان و اصفهانی هاست، گروهی را برانگیخته و به مراسم نماز جمعه فرستاده بودند که به درگیری کشید. طاهری در نماز جمعه ی هفته بعد حاضر شد و ضمن اظهار این که طبق فتوای خامنه ای، امام جمعه می تواند 'نایب موقت' خویش را خودش تعیین نماید، از دستگاه اطلاعاتی و نیروهای انتظامی رژیم انتقاد کرد که چرا قادر به پیشگیری از این وقایع نشده اند.

گسترش قراردادهای "موقت" کار

در یک گردهمایی 'نهاد' های کارگری اعلام شد که بیش از ۵۰ درصد کارگران کاشان در ۲۰۰ کارخانه ی این شهر به صورت 'استخدام موقت' به کار گرفته شده اند.

دبیر اجرایی 'خانه کارگر' رژیم در کاشان، ضمن اعلام رواج روزافزون قراردادهای موقت کار، اظهار امیدواری کرد که وزیر و نمایندگان کارگران (در مجلس) جهت ابطال این قراردادهای اقدام نمایند زیرا که با این قراردادهای امنیت شغلی کارگران به خطر افتاده و نقش تشکل های اسلامی کارگران در کارخانجات کمزنگ شده است. وی افزود: 'مدیران ما نباید عدم توانایی های خود را به گردن قانون کار بیندازند بلکه باید انگیزه کار را برای نیروی کار فراهم آورده و خود در واحدهای تولیدی حضور فعال داشته باشند'.

از سوی دیگر، یکی از مسئولان 'نهاد' های کارگری، در جلسه ای که به مناسبت 'هفته دولت' در تبریز برگزار شده بود، خطاب به رئیس دادگستری استان آذربایجان شرقی، گفت: 'برخی از کارفرمایان به راحتی قانون و مقررات را زیر پا می گذارند و کارگران را اخراج و سرگردان می نمایند و به آرای هیات های حل اختلاف نیز توجهی ندارند. آنان حتی حکم بازگشت به کار کارگران را که قانونی است، به هیچ وجه پذیرا نیستند و فقط کار خود را می کنند! وی، به عنوان مثال، از کارگران اخراجی شرکت های 'قیال'، 'ایران فار'، 'خانه سازی پیش ساخته آذربایجان' و 'آذر لامپ' نام برد که همچنان بلا تکلیف هستند و سرگردان'.

تعویض پیمانکار و کاهش دستمزدها

حدود صد نفر از کارگران و کارمندان واحد 'آروماتیک' کارخانه پتروشیمی 'بندر امام'، نسبت به اقدام غیرقانونی و اجحاف آشکار این کارخانه و پیمانکار آن شکایت و اعتراض کرده اند.

ماجرا از این قرار است که در اواخر اردیبهشت ماه پیمانکار واحد مذکور از جانب مسئولان کارخانه تعویض گردید و مجموعه کارکنان آن که به ۱۰۷ نفر بالغ می شود به شرکت 'جدید' انتقال یافتند. در این نقل و انتقال، قول داده شده بود که موقعیت شغلی و حقوقی کارکنان تغییر نخواهد کرد. اما پس از حدود دو ماه که حقوق کارگران و کارمندان پرداخت گردید آنها متوجه شدند که دستمزدهایشان نسبت به قبل به طور فاحشی کاهش داده شده است. در برابر اعتراض کارکنان، پیمانکار جدید اظهار داشته است که این بخش خصوصی است، اگر نمی خواهید با این حقوق کار کنید، استعفا دهید! کارکنان اعتراض خود را به منظور احقاق حقوق شان همچنان پیگیری می کنند.

خرج ذخایر سازمان تامین اجتماعی برای هزینه های جاری

به گزارش روزنامه 'کار و کارگر'، در گردهمایی 'شوراهای اسلامی کار' استان تهران فاش شد که سازمان تامین اجتماعی مبلغ ۱۱ میلیارد تومان از ذخایر این سازمان را به هزینه های جاری آن اختصاص داده است. این اقدام سازمان تامین اجتماعی که خلاف قوانین موجود است، توانایی آن را جهت پرداخت مقرری ها و مستمری های بیمه شدگان در سال های آینده شدیداً کاهش می دهد. طبق اصول و ضوابط موجود، این سازمان بایستی ذخایر خود را که از محل حق بیمه های پرداختی بیمه شدگان جمع آوری شده است، به مصرف سرمایه گذاری برساند تا در آتی بتواند از عهده پرداخت مقرری های گوناگون (از کارافتادگی، بازنشستگی و...) برآید.

مطابق گزارشی که موسسه حسابرسی وابسته به سازمان تامین اجتماعی منتشر کرده، این موسسه طی بازرسی و حسابرسی های خود در کارگاه های مختلف طی سال های ۷۴ و ۷۵، جمعا مبلغی حدود ۲۷۵ میلیارد ریال به عنوان ارقام مشمول کسر حق بیمه اظهار نشده، شناسایی کرده است. یعنی صاحبان و مسئولان کارگاه های مذکور از کسر حق بیمه مربوط به ارقام فوق و ارسال آن به صندوق تامین اجتماعی خودداری کرده اند. قابل توجه است که تعدادی از شرکت ها و بنگاه های دولتی نیز در ارسال به موقع فهرست و حق بیمه کارگران شاغل به صندوق مزبور کوتاهی کرده و می کنند.

براساس برآوردهای سازمان تامین اجتماعی، خود دولت تنها در مورد اجرای قانون 'معافیت کارفرمایان

کارگاه های کوچک از پرداخت سهم حق بیمه کارفرما'، بیش از ۱۵ میلیارد ریال به 'سازمان' بدهکار است که تا به حال نسبت به پرداخت آن اقدامی نکرده است.

تغییر مقررات به زیان بیمه شدگان

لایحه اصلاح چند ماده از قانون تامین اجتماعی، که در ۲۶ شهریور در شور دوم به تصویب مجلس رسید، برخی از مقررات موجود راجع به شرایط پرداخت مستمری به بازماندگان بیمه شدگان را به زیان آنها تغییر داد. از جمله این که، بر مبنای مقررات قبلی، کسانی که در ده سال آخر عمر خود یک سال سابقه پرداخت حق بیمه داشتند می توانستند از مستمری بازماندگان برخوردار شوند. در صورتی که، طبق 'اصلاحیه' ای که در ماده ۸۰ قانون مذکور انجام گرفته است، علاوه بر آن که بیمه شده متوفی باید حداقل یک سال حق بیمه در ده سال آخر عمر خود پرداخت کرده باشد، بایستی در سال آخر حیات خود نیز سه ماه حق بیمه داده باشد تا بازماندگان وی بتوانند از مبلغی به عنوان مستمری استفاده نمایند. در واقع از آنجا که حصول شرط پرداخت سه ماه حق بیمه در سال آخر حیات تقریباً غیرعملی است، استفاده بازماندگان از مستمری هم غیرممکن خواهد شد.

از سوی دیگر، طرح بازنشستگی پیش از موعد زنان کارگر (با داشتن ۲۰ سال سابقه کار و ۴۲ سال سن) که در مجلس به تصویب رسیده بود، با مخالفت شورای نگهبان روبرو شده، به مجلس بازگشت. شورای نگهبان این طرح را مغایر با اصل ۷۵ قانون اساسی تشخیص داده است.

تظاهرات در جنوب تهران

به دنبال تهاجم مأموران شهرداری 'منطقه ۱۵' به منظور تخریب خانه های مردم در شهرک 'مسعودیه' در حوالی 'مسکراآباد' در جنوب شرقی تهران در ۲۶ مرداد، تظاهرات وسیعی از سوی اهالی این منطقه صورت گرفت که منجر به درگیری با عوامل سرکوبگر رژیم شد. مردم خشمگین در اعتراض به این اقدام شهرداری، برخی از اماکن و اتومبیل های دولتی را مورد حمله قرار دادند. نیروهای امنیتی رژیم برای سرکوب حرکت اعتراضی مردم مبادرت به تیراندازی کردند. در جریان این تظاهرات عده ای از زحمتکشان محروم ساکن منطقه دستگیر و تعدادی نیز مجروح شدند. شهرک های 'مسعودیه'، 'مشیریه' و 'کاروان' در این منطقه واقع است که صدها هزار نفر از حاشیه نشینان تهران را در برمی گیرد.

چند روز پس از این واقعه، شهردار 'منطقه ۱۵' تهران به مسجد 'ولی عصر' شهرک 'مشیریه' آمده، به

سخنرانی پرداخت. وی ضمن اعتراف به این که 'گرفتاری های فعلی در این شهرک ها مولود غفلت های مسئولان در اوایل انقلاب است'، گفت: 'اگر روند ساخت و ساز بی رویه را رها کنیم در یک طرفه العین تهران از ناحیه شرق به گرمسار، از جنوب به شرق شهر ری و... متصل می شود'. شهردار 'منطقه ۱۵' با اعتراف به این که 'این شهرک و شهرک های مشابه آن با کمبود فضاهای آموزشی و کمبود شدید امکانات درمانی، بهداشتی و عمومی رویه رو هستند'، یکبار دیگر وعده داد که 'برای جبران عقب افتادگی های خدماتی در این گونه شهرک ها به ۲ تا ۳ سال مهلت فشرده... دیگر نیاز است'.

محاكمه مدیران نثریات

در پی شکایت مسعود ده نمکی، یکی از سردهسته های گروه های 'حزب اله' و صاحب امتیاز و مدیر مسئول 'نشمیجه'، از مجله 'دنیای سخن'، به اتهام 'اهانت به یکی از انبیای الهی (حضرت آدم)'، مدیر مسئول این مجله در دادگاه عمومی شعبه ۳۴ تهران، مورد محاکمه قرار گرفت.

دلیل این شکایت ظاهراً درج مطلب طنزآمیزی راجع به آدم و حوا زیر عنوان 'رساله ی آب سرد' بوده است. طی این محاکمه، 'هیات منصفه مطبوعات' مدیر مسئول 'دنیای سخن' را 'مجرم' تشخیص داد ولی او را 'مستحق تخفیف' اعلام کرد. در این دادگاه همچنین، مدیر مسئول نشریه 'گزارش هفته' هم محاکمه ولی از اتهامات 'وارد تیرنه' شد.

در همین جلسه دادگاه، که در ۱۷ شهریور برگزار شد، قرار بود به شکایات علیه مدیر مسئول ماهنامه 'ایران فردا' هم رسیدگی شود که به علت عدم حضور وی در دادگاه (به دلیل ناراحتی پا) به بعد موکول شد. علاوه بر آیت اله مهدوی کنی، 'گروهی از رزمندگان، بسیجیان و خانواده شهدا' و مدیر عامل 'جبهه فرهنگی موعود' نیز علیه عزت اله سبحانی شکایت کرده اند.

از سوی دیگر، مجله 'جامعه سالم' نیز به دلیل 'زیر سوال بردن حکم محکم حجاب اسلامی زن مسلمان' در معرض تهدید و محاکمه قرار گرفته است. یکی از نهادهای رژیم به نام 'شورای فرهنگی-اجتماعی زنان' خواستار محاکمه مسئولان آن نشریه شده است.

قابل توجه است که روزنامه 'آفتابگردان' که چند هفته پیش از آمدن دولت جدید، از طرف دادگاه محکوم به لغو اجازه انتشار شده بود و بعد از تعیین مهاجرانی به وزارت ارشاد اسلامی، تا اعلام رای دادگاه تجدید نظر، اجازه نشر یافته بود، در دادگاه تجدید نظر مورد رسیدگی قرار گرفت و اجازه انتشار آن به طور قطعی لغو گردید. کرباسچی و تشکیلات وابسته به وی در نظر دارند نشریه جدیدی به نام 'بشارت' برای 'نسل جوان' بزودی منتشر کنند.

با خوانندگان اتحاد کار

رفیق دکتر مسعود نقره کار بمناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، و بیاد حسین اقدامی مطلبی برای ما ارسال داشته بود که با توجه به انتشار آن در نشریه شهروند ما از انتشار مجدد آن معذوریم. با تشکر از رفیق.

رفیق ناهید: ترجمه قطعهنامه انترناسیونال چهارم در باره رواندا و زئیر را دریافت کردیم. با تشکر.

رفیق ک. پویان: ترجمه های شما، ادیان و مسئله زنان و بحران انرژی و صف آرایی های جدید، به دستمان رسید در فرصت مناسب از آن ها استفاده خواهیم کرد با تشکر.

بزرگداشت خاطره زندانیان سیاسی
قتل عام شده شهریور ماه سال ۶۷

'کانون دموکراتیک ایرانیان مقیم سوئیس' در رابطه با برگزاری مراسم یادبود کشتار زندانیان سیاسی اطلاعیه ای منتشر ساخته است که ذیلا از نظر خوانندگان می گذرد:

شنبه سی ام آگوست ۹۶ در شهر برن، سوئیس به مناسبت بزرگداشت این فاجعه دردناک تاریخی، برنامه ای با حضور جمعی از ایرانیان به دعوت 'کانون دموکراتیک ایرانیان مقیم سوئیس' برگزار گردید. مراسم با خوش آمد گویی به زبان های فارسی، کردی آغاز شد. سپس اعلامیه ای که، جهت همبستگی با این روز از طرف کانون دموکراتیک تهیه شده بود به زبان های مختلف قرائت گردید. آنگاه یک دقیقه سکوت اعلام گردید و سپس برنامه با اجرای سرود شهدا توسط گروه کودکان و معرفی آقای نسیم خاکسار نویسنده مبارز کشورمان، توسط آقای بهرام حیدری، یکی دیگر از نویسندگان متعهد و انقلابی کشورمان و زندانی رژیم جمهوری اسلامی ادامه یافت.

آقای نسیم خاکسار نویسنده تبعیدی، به سخنرانی پیرامون ادبیات زندان پرداخته و آثار منتشره در این زمینه را مورد بررسی قرار دادند.

در بخش دوم این برنامه آقای بهرام حیدری، با قرائت بخش هایی از کتاب های خاطرات زندانش پرده از گوشه هایی از جنایات انجام یافته توسط درخیمان حاکم بر کشورمان برداشت. سرانجام آقای خاکسار، با پاسخ به پرسش های حاضرین این مراسم را به سر انجام رساندند.

قابل ذکر است که، آقایان نسیم خاکسار و بهرام حیدری دو تن از نویسندگان بنام کشورمان، عضویت افتخاری کانون دموکراتیک را پذیرفتند.

فاطمه طباطبایی، همسر احمد خمینی، که یکی دیگر از کردندگان 'جمعیت' فوق است.

فاطمه هاشمی، دختر رفسنجانی، رئیس و موسس 'انجمن همبستگی زنان' که ریاست چند موسسه یا نهاد 'خبریه' را هم در دست دارد.

فائزه هاشمی، دختر رفسنجانی، رئیس 'شورای همبستگی ورزش بانوان کشورهای اسلامی' که در عین حال نایب رئیس 'کمیته ملی المپیک' ایران و نماینده مجلس است.

ملکه یزدی، دختر رئیس قوه قضائیه، مسئول 'شورای زنان' و مشاور حقوقی 'دفتر امور زنان ریاست جمهوری'.

مریم خزعلی، دختر آیت اله خزعلی عضو شورای نگهبان، رئیس 'شورای فرهنگی' - اجتماعی 'زنان' که یکی از نهادهای وابسته به 'شورای عالی انقلاب فرهنگی' است.

این گونه نهادها و تشکیلات، چه به صورت رسمی و مستقیم و چه به طور غیرمستقیم و یا غیررسمی، از امکانات بودجه عمومی بهره مند و تغذیه می شوند.

بلا تکلیفی ۲۵۰۰ متقاضی پناهندگی
در هلند

در پی سیاست مقامات پناهندگی هلند دایر بر امن شناختن کشور ایران، تقاضای پناهندگی بسیاری از متقاضیان ایرانی بعد از سه دور بررسی رد شده و هم اکنون بیش از ۲۵۰۰ متقاضی در بلا تکلیفی بسر میبرند. مطابق رویه های جاری این متقاضیان باید به کشور خود رجعت داده شوند و تنها مبارزات آنها و پشتیبانی انجمنها و نهادهای دموکراتیک هلند از آنان ماندن موقت آنان را در کمپهای پناهندگی میسر ساخته است.

اعتصاب خانوادگی یک خانواده که با اعتصاب غذای آقای ناصری (پدر) مدتی قبل شروع شد و با پیوستن دختران ۱۳ و ۱۷ ساله او ادامه یافت و مدت ۱۷ روز ادامه داشت نمونه ای از این مبارزات است. ایرانی دیگری بنام امیر امیری نیز قبل از آن دست به اعتصاب غذا زده که حدود ۷۰ روز طول کشیده و وضع سلامتی او بسیار وخیم گشته است. این اعتصابات مجددا مسئله پناهجویان ایرانی را در میان اخبار روزنامه جای ویژه ای داده است. در نتیجه حرکات پناهجویان ایرانی در هلند نخست وزیر هلند در پارلمان مطرح کرده است که در مورد متقاضیان پناهندگی ایرانی تجدید نظر صورت بگیرد و از دادگستری هلند خواسته است فعلا از اخراج متقاضیان خود داری شود. تحصن های اعتراضی در استانهای مختلف توسط متقاضیان صورت گرفته و ادامه دارند.

۱۵ تا ۲۰ درصد کسری بودجه
سال جاری

پیش از پایان نیمه اول سال جاری و قبل از انتشار 'بخشنامه' مربوط به تهیه بودجه سال آتی، بررسی وضعیت مالی دولت نشان دهنده ی کسری قابل ملاحظه ای در درآمدهای عمومی نسبت به هزینه ها بوده است.

به نوشته هفته نامه اقتصادی 'میهن'، به نقل از کارشناسان امور مالی دولت، از کل بودجه عمومی دولت در سال جاری که بالغ بر ۷۵ هزار میلیارد ریال است، حدود ۱۴ هزار میلیارد ریال کسری است که تقریباً ۲۰ درصد آن را تشکیل می دهد. برخی برآوردهای غیررسمی، طبق همان گزارش هفته نامه، حتی حاکی از حدود ۱۸ هزار میلیارد ریال کسری بودجه در سال جاری است.

دلایل بروز این کسری روشن است: زیادی برآورد کردن درآمدها و، برعکس، کمتر نشان دادن هزینه ها در هنگام بستن بودجه، که یکی از شیوه های متداول بودجه بندی دولت و مجلس طی سال های گذشته بوده، 'پیش خور' شدن بخشی از درآمدها توسط دولت سابق و یا به دلیل هزینه های پرداخت نشده قبلی، عدم تحقق درآمدهای مالیاتی به میزان پیش بینی شده، عدم فروش 'اوراق مشارکت' آن طوری که در قانون بودجه پیش بینی شده بود و...

این وضعیت، چنان که در متن بخشنامه بودجه نیز منعکس است، مشکلات مضاعفی را برای دولت خاتمی به بار خواهد آورد. اگر این دولت بخواهد لایحه 'متمم بودجه' ای جهت تامین کسری موجود به مجلس ببرد با موانع و محظورات سیاسی روبرو خواهد گشت. هم اکنون، از جمله راه هایی که برای مقابله با کسری در دولت بررسی می شود، کاهش هزینه های 'عمرانی' و متوقف کردن اجزای تعدادی از طرح ها است، در حالی که از قبل نیز صدها طرح ناقص و نیمه کاره بر زمین مانده است. یکی دیگر از 'راه حل' های مورد بحث افزایش نرخ ارز رسمی (صادراتی) از ۳۰۰ تومان به مثلاً ۴۰۰ تومان است (ظاهراً با این استدلال که تفاوت بین نرخ رسمی و نرخ بازار سیاه در حال حاضر حدود ۱۸۰ تومان است) که این نیز علاوه بر تأثیرات آن بر تشدید تورم قیمت ها با دشواری های سیاسی معینی همراه خواهد بود.

گردانندگان "نهاد" های زنان جمهوری
اسلامی

غالب نهادها و تشکیلاتی که به نام زن در جمهوری اسلامی ایجاد شده اند به وسیله بستگان و نزدیکان زمامداران حکومتی هدایت و کنترل می شوند. برخی از مهمترین آنها به قرار زیر است:

فریده مصطفوی، دختر خمینی، مسئول اصلی 'جمعیت زنان' جمهوری اسلامی.

رژیم در چنبره انزوای بین المللی

اسد

بهبود مناسبات رژیم اسلامی با کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی و مصر در واقع تجلی دست کشیدن رژیم از مخالفت و رزیدن با روند صلح خاورمیانه می باشد. این امر در شرایطی که تاکنون چند بار آمریکا خواستار تجدید نظر در محاصره اقتصادی ایران بدلیل ناکامی آن بوده است زمینه را برای گشایش گفتگوهای آشکار یا پنهان دو طرف فراهم می سازد. بویژه اینکه مقامات کنونی دولت اسلامی از ضرورت گفتگو با آمریکا سخن به میان می آورند.

رژیم اسلامی در مناسبات خود با اروپا نیز از احتیاج مفرط به این مناسبات حرکت می کند و در جستجوی راه حلی برای برون رفت از بحرانی است که دخالت خامنه ای علیه آلمان، در این مناسبات ایجاد کرده است. خامنه ای، که توسط دادگاه برلین بعنوان رهبر "کمیته عملیات ویژه" که ترورهای برلین را تصویب کرده است شناخته شده، بعد از قطعنامه اتحادیه اروپا درباره پایان دادن به "گفتگوی انتقادی"، اعلام کرد سفرای اروپا بغیر از سفیر آلمان می توانند به ایران بازگردند. از آن زمان، کشورهای اروپا از بازگشت سفرای خود به ایران خودداری کرده اند. کمال خرازی وزیر خارجه دولت خاتمی علیرغم تعدیل هایی که به نادرده گرفتن شرایط خامنه ای نیز منجر شده است، هنوز موفق به بازگرداندن سفرای اروپا نشده است. اروپا هیچگونه تبعیضی را برای بازگشت سفیران کشورهای عضو اتحادیه اروپا نمی پذیرد و این امر را نیز اخیرا با اعزام فرستاده ویژه ای بنام پاول موریتس با اطلاع مقامات جمهوری اسلامی رسانده است. قرار بوده است در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل که در حال حاضر در نیویورک جریان دارد مذاکرات میان اتحادیه اروپا و کمال خرازی بطور غیرمستقیم از طریق گروه "تروئیکا" ادامه یابد. اما با برگزاری اجلاس مجمع عمومی در روزهای گذشته و علیرغم مذاکراتی که بین وزیر امور خارجه رژیم اسلامی و نمایندگان چند از کشورهای اروپایی صورت گرفت، نتیجه جدیدی برای رفع بحران میان اروپا با رژیم اسلامی حاصل نشد.

نیاز جمهوری اسلامی به رفع انزوای آن در مناسبات بین المللی به حدی است که ناکزیر است از گستاخی خود در اقدامات تروریستی و مغایر موازین بین المللی بکاهد. آنچه مسلم است می توان و باید فشار بین المللی را بر جمهوری اسلامی برای دست برداشتن آن از اقدامات تروریستی بخصوص علیه اپوزیسیون و در کشورهای منطقه و برای ممانعت آن از نقض شدید حقوق بشر افزایش داد.

با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری اسلامی، که از طرف دولت های اروپا و آمریکا بعنوان موقعیتی برای بازبینی روابط دو جانبه مورد توجه قرار گرفته است، بحران و بن بست روند صلح اعراب و اسرائیل و نیز ناکام ماندن محاصره اقتصادی ایران توسط آمریکا، موقعیتهایی را برای تلاش رژیم اسلامی در جهت رفع انزوای بین المللی فراهم ساخته است. بروز بن بست در روند صلح خاورمیانه، به نزدیکی کشورهای عرب منطقه به رژیم اسلامی منجر گشته است به همانگونه که نزدیکی آنها به لیبی را نیز برانگیخته است. کشورهای عرب از جمله عربستان سعودی که شاهد تخریب روند صلح توسط دولت راست حاکم بر اسرائیل می باشند و آمریکا که خود را معمار این صلح معرفی کرده است بطور درستی به جانبداری از اسرائیل می پردازد، نمی توانند نسبت به خواستهای آمریکا پاسخ مثبت دهند و به روش خود در قبال رژیم ایران بنحو سابق ادامه دهند. رژیم ایران که از مدتها قبل از بن بست کنونی روند صلح اسرائیل به بازسازی مناسبات خود با کشورهای عربی منطقه بر محور تشکیل اجلاس سران کشورهای اسلامی که در دسامبر سال جاری در تهران برگزار می شود اقدام کرده بود، اخیرا به مانورهای خود دامن زده است. توسعه مناسبات بین ایران و عربستان سعودی و برقراری خط هوایی بین دو کشور از نتایج این تلاش هاست. رژیم اسلامی، با بهره گیری از بن بست صلح خاورمیانه، کنفرانس سران کشورهای اسلامی در ماه دسامبر در تهران را بعنوان آلترناتیو کنفرانس دوحه (در ماه نوامبر در قطر) اعلام داشته و از تمایلات برخی از کشورهای عربی در تحریم کنفرانس دوحه در جهت مقاصد خویش بهره می گیرد. کنفرانس دوحه که با حضور اسرائیل و کشورهای عربی، بدنبال کنفرانس هایی از این نوع در سال های گذشته، قرار است برگزار گردد در واقع بعنوان سبیل روند صلح اعراب و اسرائیل و منظور کارسازی مناسبات اقتصادی شرکت کنندگان تلقی می شود. تحریم این کنفرانس که تاکنون توسط عربستان سعودی مطرح شده و احتمالا برخی کشورهای عرب دیگر خلیج فارس نیز به تبعیت از عربستان به این اقدام دست ززند، شکست بزرگی برای آمریکا تلقی خواهد شد. آمریکا به این مسئله نمی تواند بی تفاوت باشد و بنابر این اقدامات فوری از سوی آن برای رهجویی بن بست صلح انتظار می رود، هر چند شانس چندانی برای این اقدامات با بقای دولت فعلی اسرائیل بنظر نمی رسد. در یک نگاه، آنچه از رهگذر بن بست صلح خاورمیانه برای رژیم اسلامی حاصل شده است بهبود مناسبات آن با کشورهای عربی است.

تلاش جهت رفع انزوای بین المللی رژیم، بی تردید یکی از اولویت های اصلی سیاست حاکم است. بطوریکه از پیش از انتخابات، جناح خامنه ای- بازار که پیروزی خود را تامین شده تصور می کرد، به اعزام سفیر حسن نیت (لاریجانی) مبادرت کرده بود تا زمینه های لازم را برای بعد از انتخابات مهیا سازد. انزوای بین المللی رژیم در ماههای آخر ریاست جمهوری اسلامی رفسنجانی بنحو بی سابقه ای توسعه یافت. در آن هنگام تنزل سطح رابطه دولت های اروپایی و فراخواندن سفرای این کشورها از ایران، به محاصره بازرگانی ایران توسط آمریکا و نیز بحران روابط کشورهای عربی منطقه با رژیم ایران افزوده شد. دولت های اروپایی که مدتها چشم بر اقدامات تروریستی رژیم اسلامی در خارج از مرزهای ایران و از جمله در خاک کشورهای اروپایی بسته بودند، بالاخره بعد از رای دادگاه برلین درباره دست داشتن مقامات درجه اول رژیم در ترورها، به واکنشی هر چند خفیف مبادرت کردند و بدنبال عکس العمل رژیم اسلامی علیه آلمان، بازگشت سفرای اروپایی از ماه آوریل سال جاری تاکنون به تاخیر افتاده و مناسبات دو طرف تنزل یافته است. رژیم اسلامی در شرایط بحران اقتصادی حاد و در هراس از انفجارات توده ای بیش از هر زمان از انزوای بین المللی نگران است و نمی تواند در جهت رفع آن به اقدامات مختلف دست نزند.

اما روابط کشورهای خارجی بخصوص آمریکا و اروپا با ایران به تبع افکار عمومی این جوامع، از سیاست های تروریستی رژیم اسلامی، سیاست خرابکارانه آن در قبال روند صلح خاورمیانه، نقض شدید حقوق بشر و فتوای خمینی درباره قتل نویسنده هندی تبار انگلیسی، سلمان رشدی، متأثر بوده است. اغماض های کشورهای غربی نسبت به سیاست های نامبرده جمهوری اسلامی و در جهت تامین منافع اقتصادی، به جسور ساختن رژیم آخوندی در پیشبرد سیاست های تبهکارانه اش منجر گشته است. در عین حال دامنه وسیع این تبهکاریها، به برانگیختن افکار عمومی بین المللی علیه این رژیم نیز منجر شده است.

در شرایطی که رژیم اسلامی به بازسازی مناسبات بین المللی خویش بخصوص با آمریکا و اروپا نیازمند به نظر می رسد، به یمن حساسیت و برانگیختگی افکار عمومی بین المللی، دست رژیم در مبادرت به ترور مخالفین در اروپا و آمریکا، در خرابکاری در روند صلح خاورمیانه و در دست یازیدن به ترور سلمان رشدی بسته بنظر می رسد گرچه کماکان به نقض شدید حقوق بشر در ایران و ترور مخالفین در کشورهای همجوار مبادرت می ورزد.

ساندنیست ها و گردش به راست

اشاره: این مقاله از نشریه 'اینترنشنال ویبویوت' شماره ۲۸۷، آوریل ۹۷، ترجمه شده است که جهت اطلاع خوانندگان از دیدگاه های گوناگون پیرامون ارزیابی اوضاع نیکاراگوئه درج می شود.

در اکتبر گذشته آرنولد آیمان به ریاست جمهوری نیکاراگوئه انتخاب گردید و این در حالی بود که رهبر ساندنیست ها (FSLN) دانیل اورتگا، با اختلاف ۱۳٪ در این انتخابات شکست خورد. اغلب نشریات چپ دنیا اعلام نمودند که آرنولد آیمان با تقلب توانسته است رای بیشتر برای خود کسب نماید. اما بنظر عده ای از صاحب نظران چپ دلیل اصلی شکست FSLN در این انتخابات انحراف به راست این جبهه می باشد.

ساندنیست ها که از طریق جنگ مسلحانه چریکی در انقلاب پیروز شدند و بعد از انقلاب به قدرت رسیدند، بعد از شکست خود در انتخابات سال ۱۹۹۰ مجبور گردیدند دولت را ترک نمایند. این کناره گیری و شکست محوری برای بحث های طولانی میان نیروهای چپ و راست دنیا و نقطه حرکتی شد برای بررسی موقعیت و شرایط نیکاراگوئه.

آنچه مهم است اینکه، شکست ساندنیست ها در انتخابات ۱۹۹۶ برای حزبی که انقلاب ۱۹۷۹ را رهبری نموده است ناکامی بزرگی به حساب می آید. و این سوال را پیش روی صاحب نظران باز می نماید که آیا شکست FSLN تحت تاثیر تنش های بین المللی صورت پذیرفت و یا اینکه عوامل و بردارهای داخلی از جمله سیاست ناموفق FSLN باعث این مسئله گردید.

از طرف دیگر امریکا با تقویت کنترها و گسترش جنگ داخلی نیکاراگوئه، در سال ۱۹۸۱ سیاست این کشور را به یک مسیر انحرافی کشانده و عملا مردم نیکاراگوئه را بر سر یک دو راهی قرار داد. به این صورت که یا اینکه رای به UHO داده و به این وسیله سریع تر به صلح رسیده و از موقعیت اقتصادی بهتری برخوردار گردند و یا ساندنیست ها را انتخاب نموده و تن به جنگ طولانی و نتایج بد اقتصادی آن دهند. در کنفرانسی که در ماه ژوئن سال ۱۹۹۰ در شهر 'الکرو سرو' که از طرف FSLN تشکیل گردید سعی شد از طرف اعضا و کادرهای این سازمان علل شکست انتخابات ۱۹۹۰ بررسی گردد. در پی روزها بحث و گفتگو کمیسیونی تشکیل گردید که نتیجه آن تهیه لیستی از نقاط ضعف و اشتباهات این سازمان بود از جمله:

۱- تبعید اجباری سرنشینان شهر 'میسکیتو' به صحرای آتلانتیک یکی از عوامل شکست بود.

۲- سواستفاده برخی از کادرهای FSLN در کل تشکیلات و در سطح جامعه.

۳- ناتوان بودن FSLN در پاسخگویی به نیاز دهقانان کوچک و فقیرترین اقشار جامعه در مقابله با وضعیت اقتصادی ناهنجار نیکاراگوئه.

۴- در نظر نگرفتن این مسئله مهم که دهقانان خرد خواهان کنترل بر روی زمین خود بوده و می بایست به خواست آنها توجه می شد و همانگونه که این سازمان در سال ۱۹۸۱ وعده کرده بود می بایست دولت ساندنیست ها دهقانان را تقویت نموده و از طریق دادن واحدهای کشاورزی و حمایت از محصولات داخلی به بهبود وضعیت کشاورزان کمک می کرد ولی متاسفانه همه چیز بر روی کاغذ مانده و نتوانست به قول خود وفا نماید و این یکی از دلایل مهم روی برگرداندن دهقانان متوسط و کوچک از FSLN بود.

اما مهمترین دلیل شکست ساندنیست ها جنگ طولانی و فرسایشی با ضدانقلاب در نیکاراگوئه بود که آمار نشان داد تمام کسانی که در سال ۱۹۸۸ به FSLN رای داده بودند، در سال ۱۹۹۰ به UNO رای دادند. یعنی ۲۸٪ از طرفداران سال ۱۹۸۵ این جبهه، رایشان را در سال ۱۹۸۶ تغییر دادند و ۱۳٪ در سال ۱۹۸۷ و ۱۵٪ در سال بعد و...

اما بیشترین آرابی که از ساندنیست ها روی برتافتند زمانی بود که FSLN قویترین مقابله را علیه نیروهای 'کنترا' نمود. از طرفی دیگر نفوذ قدرت های خارجی و وابستگی اقتصادی به خارج، خستگی مردم و تمایل آنها برای برون رفت از مشکلات اقتصادی و جنگ و رسیدن به آخر توئل، از دلایل مهم شکست ساندنیست ها بشمار می رود. و این عوامل خود باعث گردید که روز به روز سیاست FSLN ضعیف تر گردیده و در نتیجه به شکست آنها در انتخابات بیانجامد.

نباید فراموش نمود که فروپاشی شوروی و کشورهای بلوک شرق، در هم ریختگی بین المللی و دخالت مستقیم آمریکا در پاناما و اعلام جرم بوش مبنی بر پیروزی UNO، همه و همه نکات مهم دیگری بودند که به شکست FSLN کمک نمودند. با نگاهی کوتاه به وضعیت دهقانان در روستاهای نیکاراگوئه، عدم موفقیت FSLN در انتخابات بهتر درک می شود. دهقانان نیکاراگوئه قبل از به قدرت رسیدن ساندنیست ها از هیچگونه تشکیلات دهقانی برخوردار نبوده و حتی اگر تاریخی بررسی نمایم برعکس جنبش های دهقانی مکزیک، در نیکاراگوئه هیچگونه آمادگی و زمینه تشکل جنبش های دهقانی وجود نداشت، در قسمت غربی این کشور دهقانان متوسط و کوچک زندگی می کردند در این قسمت FSLN، مزارع سوموزا و مالکان بزرگ را ابتدا بین دهقانان تقسیم نمود و اما آنچه مهم بود اینکه سرمایه های بزرگ مالی زراعی تحت کنترل FSLN و زیر نظر دولت در خدمت مزارع مدرن کشاورزی و در خدمت مزارع اشتراکی قرار گرفت و این خود باعث گردید که دهقانان

مترجم: ناهید

بسیاری که خواستار تسلط بر روی زمین بودند روی از FSLN برگرداندند. بطوری که ۶۵٪ طرفداران در سال ۱۹۸۴ به ۳۶٪ در سال ۱۹۹۰ کاهش یافتند یعنی در سال ۱۹۹۰ بخاطر سیاست یک جانبه FSLN این سازمان توانست فقط رای کارگران زراعی شرکت های زیر نظر دولت را به خود اختصاص دهد ولی آرا دهقانان کوچک و متوسط را از دست داد.

کارگران شرکت های دولتی آزادانه خود را در اختیار ارتش قرار داده و اعلام آمادگی برای شرکت در جنگ نموده به این منظور دولت هم موظف بود در قبال این استقبال خرج خانواده های آنان را تقبل نماید و این خود از لحاظ اقتصادی فشار مضاعف بر سایر اقشار جامعه بود. بخصوص دهقانان فقیر این مسئله را ضرری جبران ناپذیر برای بودجه دولت دانسته و اعتقاد داشتند این ضرر زندگی اقتصادی آنان را بدتر و تحت الشعاع قرار خواهد داد. به این دلیل دهقانان هر چه بیشتر طرفداری خود را از FSLN می بردند، در حالی که، کارگران کارخانجات و شرکت های زراعی به پشتیبانی خود ادامه می دادند.

جنگ هر روز بیشتر از روز قبل عرصه را بر FSLN تنگ می نمود و بدنای آن خواه ناخواه هر اشتباه کوچک به مسئله ای بزرگ و حل نشدنی تبدیل می گردید که می بایست برای آن بهای کران پرداخت و از آنجا که FSLN تمام تصمیمات خود را از بالا بدون ارتباط با پایین انجام می داد دچار یک سردرگمی اقتصادی بزرگ گشته و در نتیجه بدانجا منجر شد که مردم نیکاراگوئه در انتخابات پاسخ صریح خود را به این اوضاع دادند.

کنار رفتن از دولت و از دست دادن امکانات، FSLN را به جایی کشاند که بسیاری از اموال خود مثل چاپخانه ها و ساختمان های خصوصی و اتومبیل های دولتی را از دست داده و این جابه جایی به آنجا ختم گردید که برخی از تشکل های منطقه ای و محلی و رهبران تشکل های منطقه ای این سازمان مجبور شدند بعنوان شعبه ای از FSLN اما زیر پوشش مالی دولت و حزب جدید قرار بگیرند. پیامدهای بین المللی و شکست FSLN باعث گردید که بخش هایی از این تشکیلات مجبور شوند سیاست خود را برای حفظ بقا، با نیروهای UNO تطابق بدهند. در سال ۱۹۹۰ زمانی که 'چامورو' قدرت را در دست گرفت قول داد که در عرض ۱۰۰ روز تغییرات اساسی در تمامی بخش های دولتی بدهد. از طرف دیگر ساندنیست ها یک فراخوان عمومی داده و مردم نیکاراگوئه را به تصمیم گیری دعوت نموده و بدنای این فراخوان در سرتاسر ماناکوا سنکرنندی شد. و بالاخره ساندنیست ها با این تاکتیک دولت چامورو را مجبور نمودند پای میز مذاکره نشسته و دست به یک توافق بزنند. به این صورت که اموال ساندنیست ها به آنها برگردانده شود و



درست از همین جا سرنوشت نیکاراگوئه به دست بخش خصوصی سپرده شد. و ساندنیست ها نظارت بر این بخش را به عهده گرفتند. سه سال بعد از این توافقنامه ساندنیست ها به همراه دولت چامورو و رهبران UNO دور میز مذاکره در مجمع ملی نیکاراگوئه نشستند. ژانویه ۱۹۹۳ در مجلس، رهبران ساندنیست ها با نیروهای UNO تشکیل یک اکثریت داده و این بار FSLN که از لحاظ مالی قوی شده بود و قدرت پیدا نموده بود وارد ائتلاف جدید علیه نیروهای شورشی رژیم قبلی گردیده و همواره روز به روز با مشکلات بیشتر روبرو شده و از طرف مردم مسئول وضعیت بد اقتصادی تلقی گردیدند.

در سال ۱۹۹۴ بانک جهانی قراردادی با نیکاراگوئه بست و از اینجا کنترل وضعیت مالی نیکاراگوئه زیر نظر سرمایه های خارجی قرار گرفت. وضعیت جدیدی که در اثر تغییر وضعیت مالی برخی از رهبران ساندنیست ها به وجود آمده بود

به نحوی بود که کاندیداتورهای نمایندگی رهبری FSLN مثل 'سرجیو رامیرز' از آن به عنوان زیان اخلاقی که قابل ترمیم نیست یاد می نماید.

جامعه شناس معروف ساندنیست ها 'آنتونیو وارگاس' می گوید کسانی که در ابتدا صاحب یک خانه و یا یک اتومبیل بودند، کم کم آنچهان قدرت می گیرند که هر کدام ۴۲۰ هکتار زمین و ۸۰۰ دام را به خود اختصاص داده و کم کم در اینجا یک طبقه جدید تشکیل می شود که ۵٪ جامعه را تشکیل داده و طبیعتاً برای سود بیشتر تلاش می نماید. این طبقه جدید از ثروتمندهای ساندنیست ها، خواهان آن می شوند که توسط طبقه سنتی و قدرتمند نیکاراگوئه به رسمیت شناخته شده و به این لحاظ برای حفظ قدرت و امکانات هر روز خود را به طبقه رهبری سرمایه در جامعه نزدیک و نزدیک تر نموده و در اکثر مواقع دست به توافقات مختلف می زنند. در هر حال اتفاق نظر بین ساندنیست ها و حکومت چامورو تنها خاصیتی را که بدنبال داشته اینست که توانسته است جنگ داخلی ناشی از انتخابات ۱۹۹۰ را خاموش نموده و اوضاع را تحت کنترل بگیرد. دست آخر در سال ۱۹۹۷ در مجمع ملی نیکاراگوئه قانونی وضع گردید که طبق آن تمام صاحبان زمین و مالکین ویلاهای متعدد و خانه های شخصی و غیره که بعد از انقلاب تصرف نموده اند، این اموال را میبایست به صاحبان خود برگردانده

هدف دیگر این اتحاد بعد از انتخابات ۱۹۹۶ جلوگیری از رشد افکار سوسیالیستی و سوق دادن سیاست نیکاراگوئه در جهت راست بود.

دولت چامورو باعث گردید تا بخش خصوصی بشدت رشد نموده و تقویت گردد. در سال ۱۹۷۸ دولت نیکاراگوئه بیشتر از ۱۳٪ زمین زیر کشت و ۵۰٪ محصولات صنعتی و تعداد بسیار زیادی کارخانجات در حال کار، هتل، و رستوران و سوپرمارکت و هواپیمائی ملی را زیر پوشش خود داشت. اما بعداً با نظارت وزیر دارایی این کشور 'لاکایو' بخش عمده این سرمایه ها، کارگاه ها و کارخانجات با قیمت بسیار نازل به بخش خصوصی فروخته شد. اما از شواهد و مدارک بدست آمده چنین برمی آید که چیزی از این سرمایه ها نصیب دولت نگردید. جالب اینجاست که این کارخانجات با وجود ضایعات جنگی هنوز هم ۳۰٪ صنعت نیکاراگوئه را تشکیل می داد. این مسئله این سوطن را در اذهان عمومی به وجود آورد که رهبران FSLN با برگرداندن اموال به صاحبان آن و با فروش کارخانه ها به مالکین و صاحبان قبلی سرمایه خسارت می پردازند. در هر حال ۲۵۱ کارخانه صنعتی و کشاورزی و ۲۸۰۰۰۰ هکتار زمین زراعی در اختیار بخش خصوصی قرار گرفت.

و یا حداقل اینکه در مقابل یک قیمت مناسب خریداری نمایند. به این منظور در ژانویه ۱۹۹۷ بعد از دومین شکست انتخاباتی FSLN دانیل اورتگا خانه ای را که در آن زندگی می نمود و بعد از انقلاب اشغال کرده بود به صاحبش برگردانید. و آنهم به این دلیل اساسی که مالکیت شخصی رهبران ساندنیستها و بدست آوردن امکانات توسط کل تشکیلات بعد از انقلاب بهانه ای را به دست مخالفین راست برای کوبیدن این سازمان داده بود.

دولت چامورو هم از این نقطه ضعف استفاده نموده و با راستهای طرفدار UNO تشکیل یک جبهه داده و FSLN را پای میز مذاکره کشیده و یک توافقنامه را تنظیم نمود. هدف مرکزی این توافقنامه این است که میبایست اقتدار مرکز را دوباره بازسازی نمود. در حقیقت دست به تقویت بخش خصوصی زده و با فرستادن خون به رگهای بخش خصوصی برای مردم نیکاراگوئه این امر را بیان نمود که دولت و UNO و FSLN متحداً دست در دست هم داده و تلاش برای به وجود آوردن یک جامعه با اقتصاد لیبرالی داشته اند و این خود فاجعه ای اجتماعی برای نیکاراگوئه را بدنبال داشت. اتحاد بین رهبران که زیر نظر دولت چامورو انجام پذیرفته بود خود سابقه ای تاریخی در تاریخ و سیاست کشورهای آمریکای لاتین دارد.

باعث می گردد که چامورو بالاخره ژنرال اورتگا را از شغل خود برکنار نموده و بجای او کس دیگری را فرمانده ارتش نماید. بحران تشکیلاتی درون ساندنیست ها در سال ۱۹۹۴ شدتی می رسد که تمام تهمت هایی را که FSLN به جناح MRS ها می زد خود به اجرا درمی آورد. مثلا دانیل اورتگا کاندیداهای انتخاباتی خود را از افراد COSEP که از شخصیت های مهم و چهره معروف سرمایه داری در نیکاراگوئه می باشند، انتخاب نموده است، در حالی که این افراد در سال های ۸۰ از مخالفین سرسخت ساندنیست ها بودند. هم این انتخابات و هم آن انتخاب اورتگا از طرف مردم نیکاراگوئه علامتی بود در این که این سازمان به راست کشیده شده است. و این بخش از ساندنیست ها تلاش می کرد روزه روز خود را به اهداف نئولیبرال ها و اهداف امپریالیست ها نزدیک نماید. به زبان دیگر اورتگا و طرفدارانش در سال ۱۹۹۶ به راهی افتاده بودند که خود در سال ۹۴ در کناره شان جناح MRS را به آن محکوم می نمودند یعنی در غلطیدن به دامان نئولیبرال ها. تا اینکه در آخرین انتخابات اورتگا برای خود یک کاندیدای جدید را انتخاب نمود که این کاندیدا کسی جز نماینده کاپیتالیست ها و امپریالیست ها نبوده از طرف مخالفین کاسترو در میامی تقویت می گردد. آیمان پولانوس' شهردار سابق شهر ماناکوا که پیروز شدن او در انتخابات از طرف بسیاری از جریانها پیش بینی شده بود. در هر حال با روی کار آمدن آیمان، او ورق دیگری از وضعیت نیکاراگوئه را کشود.

مبارزه برای رفم در نیکاراگوئه ادامه خواهد داشت. بخصوص مسئله حق مالکیت بر روی زمین از طرف دهقانان کوچک و متوسط، مسئله ای که ساندنیست هادر مدت حکومت خود به آن بها ندادند.

از سال ۱۹۹۰ اشغال زمین های زراعی شروع گردید و همین طور ادامه دارد مبارزات کارگری پیکیر و ادامه دار بوده و ساندنیست ها هنوز این مسئله را درک نموده اند که می بایست خود را از صحنه سیاست کنار بکشند. برای مشکلاتی که FSLN در صحنه بین المللی با آن روبروست راه حل منطقی وجود ندارد می بایست بجای دلایل پیش افتاده و عقب مانده راجع به تقلب در انتخابات و امثالهم تلاش نمود انتخابات آخر ساندنیست ها را مورد بررسی قرار داده و بدنبال آن به کند و کاو دقیق علل شکست FSLN و وضعیت انفجاری نیکاراگوئه پرداخت و چراغی را پیش پای ساندنیست ها قرار داد تا با برطرف کردن اشکالات خود برای یک مبارزه جدی در راه آزادی نیکاراگوئه در آینده تلاش نمایند.

آنچه پیداست اینکه در سایه حکومت چامورو، سازمان FSLN مجبور بود خود را با قانون نیکاراگوئه و خواست امپریالیست ها هماهنگ سازد و حال هم با حکومت آیمان این مسئله ادامه داشته حتی این سازمان مجبور است بیشتر از گذشته به طرف راست قدم بردارد.

در این کشور به لحاظ وضعیت بی ثبات اقتصادی و اجتماعی ترس داشته و این خود شکستی بزرگ برای صدور محصولات قهوه این کشور می باشد. ساندنیست های خلع سلاح شده اکنون با مشکل بزرگی روبرو می باشند و آهم قادر نبودن در پیشبرد وعده و وعیدهای داده شده از طرف دولت چامورو است.

در سال ۱۹۹۴ FSLN بحران بزرگی را پشت سر می گذارد زیر که سرچیو رامیز (یکی از کاندیداهای رئیس جمهوری در سال ۹۰) از مجلس استعفا داده و رهبریت اورتگا را محکوم به روش های استالینی نموده و خواهان تجدیدنظر در بازسازی تشکیلات ساندنیستی می گردد. رامیز و برخی دیگر از سران قدیمی FSLN مثل دوراماناتلز، دست به تشکیل سازمان MRS زده و اعلام می دارند که تشکیلات FSLN فاقد روابط و مناسبات دمکراتیک بوده و هم چنین اعتراض به توافقات رهبران FSLN با دولت چامورو (بطور مشخص قرارهای محرمانه اورتگا و آتونو لاکایو وزیر دولت چامورو) می نمایند.

از طرف دیگر اکثریت FSLN، جناح MRS را محکوم به غلطیدن به دامان راست نموده زیرا که آنها بجای دفاع از اعصاب کارگران بخش ترانسپورت در سال ۱۹۹۳، از مواضع نئولیبرالی چامورو پشتیبانی نموده اند. در هر حال نتیجه این بحران به تشکیل کنکره فوق العاده در ماه مه ۱۹۹۴ انجامیده که در آن کنکره اکثریت به نفع رهبریت اورتگا رای داده و در این کنکره جناح چپ موفق می شود به اکثریت برسد و رامیز و طرفدارانش را در اقلیت قرار دهد.

در سال ۱۹۹۴ این بحران نظری و تشکیلاتی به سطح روزنامه های چپ و راست بخصوص روزنامه باریکاد روزنامه ای که سردبیرش عضو کنار گذاشته MRS بوده است، کشیده می شوند.

اکثریت FSLN این سیاست را برقراری دیسپلین حزبی دانسته در حالی که MRS مخالفین خود را به آتوریتته خواهی و چپ های ارتودوکسی محکوم می نماید بخاطر این مسائل 'ارنستو کاردینال' از حزب کناره گیری کرده و اظهار می دارد که اورتگا حزب را گول زده است تا بتواند اهداف خود را به پیش برد.

دولت چامورو دست به جمع و جور کردن ارتش ساندنیست ها زده و از ۹۶۰۰۰ نفر در سال ۱۹۹۰ به ۲۱ هزار نفر در سال ۱۹۹۲ و ۱۵۲۵۰ در سال ۱۹۹۳ محدود می نماید. و سپس ژنرال اورتگا در سخنرانی خود در سال ۱۹۹۱ می گوید که دیگر ارتش نیروی مسلح ساندنیستی نمی باشد، و هم چنین او اطمینان می دهد که به آزادی و روابط خارجی صدمه وارد می گردید اگر برادر او انتخاب می شد و می افزاید که او صد درصد پشت سیاست اقتصادی دولت چامورو ایستاده است. بدنبال این مصاحبه در سال ۱۹۹۳ ارتش سابق ساندنیست ها به یک گروه ساندنیستی حمله نموده و به این وسیله ژنرال اورتگا به آمریکا و UNO ثابت می نماید که دیگر ارتش دنباله رو ساندنیست ها نمی باشد. فشار افکار عمومی

بانک های جدید خصوصی شروع کردند به کارخانجات وام دادن. البته این وام ها شامل زمین داران کوچک و متوسط نمی شد بلکه فقط، کارخانجات بزرگ از آن بهره مند می گشتند.

از طرف دیگر بانک های دولتی هم وام های خود را در اختیار شرکت های بین المللی قرار دادند. و این آغازی بود برای جنبش های اعتراضی از طرف کارگران و زحمتکشان این کشور. ساندنیست ها به یک سیاست دو جانبه مشغول شدند. از طرفی سازمان ها و اتحادیه های کشاورزی را پشتیبانی نموده و از طرف دیگر همکاری با دولت چامورو و متحدینش را که با پشتیبانی UNO و طرفدارانشان در واشنگتن توانسته بودند بحران را بخوابانند شروع نمودند. در هر حال رهبران FSLN در یک بازی دو جانبه پشتیبان کارگران و متحد دولت چامورو شده و در دستگاه دولت مشغول معامله.

سال ۱۹۸۹ نیکاراگوئه سرانه ۳۵ دلار برای بهداشت و درمان خرج می نمود که در سال ۱۹۹۶ این مبلغ به سرانه ۱۴ دلار تنزل نمود. مرگ و میر کودکان از ۵۸ نفر در هزار نفر در سال ۹۰ به ۷۲ نفر در هزار در سال ۹۵ رسید. همین طور در سال ۱۹۹۵ در حدود ۷۰٪ نیروی کار این کشور به طور نامرتب شاغل بوده و یا بیکار بسر می بردند در حالی که در همان سال ۷۱٪ به صادرات این کشور اضافه گردید، البته آهم در ازای پرداختن قروض خارجی، نیکاراگوئه به فقیرترین کشور آمریکای لاتین تبدیل گردید.

درآمد سرانه این کشور به ۵۹۷ دلار، معادل نصف السالوادور (۱۱۹۲ دلار) و یک سوم پرو (۱۸۸۵ دلار) و یک پنجم مکزیک (۳۰۴۱ دلار) و یک هجدهم پورتوریکو (۱۰۸۲۰ دلار) رسید.

بین سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۹ در حدود ۷۸ هزار خانواده صاحب زمین شده بودند ولی نبودن وام های کشاورزی کافی آنان را حتی به مرز خودکفایی هم نرسانده و این مسئله از رشد کشاورزی منطقه ای و اختصاصی جلوگیری نمود. سیاست دولت چامورو وضعیت کشاورزان را بدتر از گذشته نمود. بطوری که مالکین بزرگ شروع نمودند به قطعه قطعه کردن زمین های زیرکشت و دست به فروش املاک خود زده و کشاورزی به یک مرحله عقب افتاده برگشت نمود. قهوه در حدود ۵۰٪ صادرات این کشور را تشکیل می داد که آهم در سال های ۸۰ هر عدلی ۱۴۳ دلار فروخته می شد که در سال های ۱۹۹۳ به بعد به ۵۴ دلار تنزل نمود.

نباید فراموش نمود که قهوه عمده ترین محصول صادراتی این کشور است. در واقع در رابطه با قهوه نیکاراگوئه را می توان یک کشور تک محصولی نام نهاد. اما مشکل اساسی نیکاراگوئه نداشتن توان رقابت در بازار آزاد جهانی بوده و از آنجا که روز به روز در رقابت آزاد بین المللی قیمت ها تنزل می یابد نیکاراگوئه به هیچ وجه قادر به تحمل این رقابت نبوده به این خاطر سرمایه داران خارجی هم از سرمایه گذاری

حماس، شریک دزد و رفیق قافله

همایون

المقدس را منشا خشونت در سرزمین های اشغالی عنوان داشته و ضمن محکوم کردن بمب گذاری های اخیر اینگونه اقدامات را نتیجه لجاجت اسرائیل و نادیده گرفتن قوانین بین المللی و قطعنامه های سازمان ملل می داند یا در نظر گرفتن تمام مسائلی که در این دوره اتفاق افتاده است می توان گفت آنچه که بر توافق اسلو سایه انداخت و در عمل آن را به بن بست کشانده است دو اشتباه بزرگ بود. موافقت با اجرای متوالی بندهای توافق نامه و سپس جایجایی نیروهای اسرائیلی در مناطق فلسطینی نشین اشتباه اول بود زیرا بندهای توافق اسلو باید همزمان با جایجایی نیروها انجام می شد. اشتباه دوم موافقت با تقسیم کرانه ی باختری توسط اسرائیل به نام مناطق ب و ج بود در حالی که

صادر می گردد. نیروهای نظامی اسرائیل در پاسخ به حملات اخیر حماس، علاوه بر مانور نظامی در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن، مردم فلسطین را در محاصره خود قرار داده و شهرها و روستاهای فلسطین را به بازداشتگاه تبدیل نموده اند.

سیاست شهرک سازی های اسرائیل برخلاف قوانین بین المللی همچنان در دستور کار دولت اسرائیل قرار دارد و تجربه ۴ سال گذشته نشان می دهد که اکنون دولت خودگردان فلسطین بر مجموعه ای از شهرهای کوچک و پراکنده نوار غزه و کرانه غربی حکومت دارد که شهرک های یهودی نشین آنان را از هم جدا کرده است. در حال حاضر به جز دو شهر، تمامی شهرهای

آیا روند صلح در خاورمیانه سیر طبیعی و بی دردسری را ادامه خواهد داد و یا شاهد جنگی تمام عیار در این منطقه خواهیم بود؟ در این میان سیاست اسرائیلی ها، دولت خودگردان فلسطین و جنبش اسلامی حماس چه خواهد بود؟

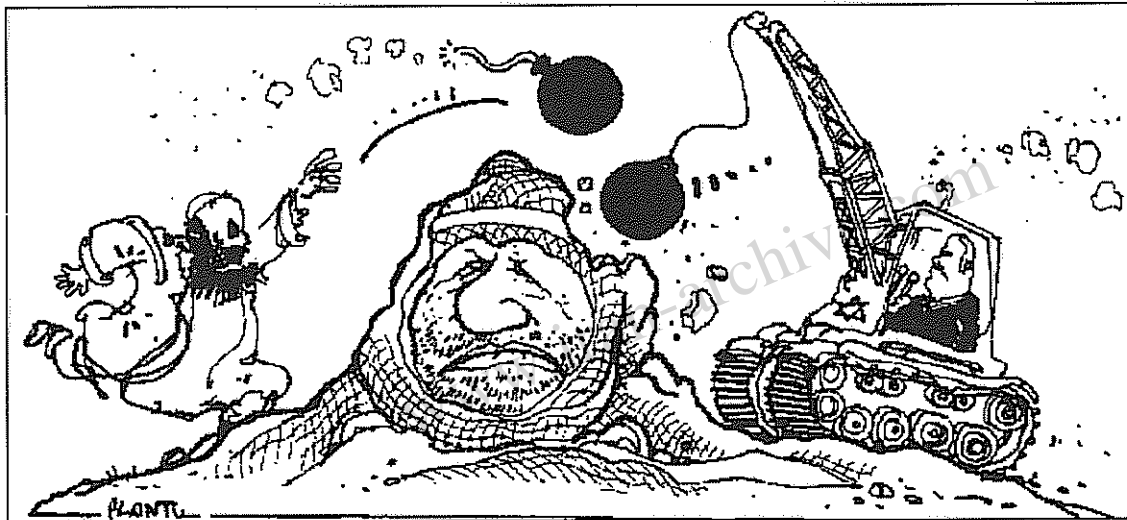
تحولاتی که طی دو ماه گذشته در منطقه خاورمیانه رخ داده است علاوه بر تشدید موقعیت ناپایدار مردم فلسطین، منافع عمومی آنها را بار دیگر زیر ضرب گرفته است. سیاست توسعه طلبی، تجاوز، مصادره زمین ها و یهودی کردن بیت المقدس و نادیده گرفتن مصوبات سازمان ملل از سوی اسرائیلی ها و بمب گذاری های حماس در مناطق اشغالی زمینه های واقعی تشدید روند این خشونت ها بوده است. این

وضعیت بیانگر عدم کارآیی صلح خاورمیانه بر پایه قرار دادیست که در اسلو به امضا رسید. ظرف ۴ سال که از امضای توافق نامه اسلو می گذرد ۱۴ حمله نظامی مهم توسط حماس علیه اسرائیل انجام گرفته که حداقل ۱۴۰ کشته و نزدیک به ۵۰۰ مجروح را به دنبال داشته و در مقابل صدها نفر از فلسطینی ها توسط سربازان اسرائیلی به قتل رسیده اند.

در این میان همکونی شیوه هایی که نیروهای راست

افراطی اسرائیل در تقابل با حق حاکمیت فلسطینی ها پیش می برند و سیاست تروریستی و ضدیهودی نیروهای اسلامی فلسطینی نشان می دهد که چگونه این دو نیرو مکمل سیاست های همدیگر بوده و یکدیگر را تغذیه می کنند. این پدیده نه صرفاً در محدوده جغرافیایی خاورمیانه بلکه در تمامی جهان عمل می کند و روند صلح جهانی را به مخاطره می اندازد. اسرائیلی ها با وحشی کسری نظامی جان غیرنظامیان بیشتری را تهدید می کنند و بمب های حزب اله اغلب مردم کوچه و بازار را زیر نگیب مرگ خود می گیرند. پاشیدن بذر مرگ برای آنها بسیار آسان است.

بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل از بن بست روند صلح بر اساس توافقی های اسلو صحبت می کند و حماس با قبول مسئولیت انفجارهای اخیر در تل آویو، آتش بس با دشمن اشغالگر را جایز نمی داند و هر روز فتوای رنگارنگی از سوی رهبران حزب اله که دست پروردگان جمهوری اسلامی ایران می باشند



کرانه باختری رود اردن باید بر اساس مناطق مسکونی و غیرمسکونی تقسیم می شد که در این صورت حاکمیت تمامی مناطق فلسطینی نشین را در برمی گرفت اما در حال حاضر این مناطق در میان پایگاه های نظامی اسرائیل از یکدیگر جدا شده اند. بطور نمونه در شهر یکصد و ۲۰ هزار نفری الخلیل در حدود چهار صد شهرک یهودی نشین سکنی دارند که انبوهی از نظامیان اسرائیلی از این شهرک نشینان حمایت می کنند و حضور آنها سبب جدایی مناطق مختلف شهری از یکدیگر و در یک کلام مختل شدن بسیاری از امکانات شهری گردیده است.

و آنچه که بحران موجود در منطقه را دامن خواهد زد سیاست جنگ فرسایشی ای است که اسرائیل سالهاست در منطقه پیش می برد. سیاستی که در لبنان آن را به عمل درآورده است. اشغال ۱۹ ساله بخشی از جنوب لبنان و استقرار ۱۵ هزار نظامی در این منطقه که به رغم وجود قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت حاضر نیست نیروهای خود را از جنوب لبنان خارج نماید. داستان بلندی های جولان نیز از این قاعده مستثنی نیست.

فلسطین تحت کنترل دولت خودگردان همچنان در محاصره سربازان اسرائیلی قرار داشته و دستگیری گسترده جوانان فلسطینی به اتهام همکاری با بمب گذاران ادامه دارد.

حماس این دستگیری ها را نتیجه همکاری امنیتی دولت فلسطین با اسرائیلی ها اعلام کرده و به دولت هشدار داده که ادامه این روند وضعیت انفجارآمیزی را به دنبال خواهد داشت. آمریکا و اسرائیل دولت فلسطین را تحت فشار قرار داده اند که سرکوب اسلامی ها را هر چه سریعتر انجام دهند و دولت نیز در بن بست اتخاذ سیاست در چنین وضعیتی قرار گرفته است. یکی از مقامات مسئول در دولت خودگردان اعلام نمود که همکاری امنیتی مشترک اسرائیل را نمی پذیریم و یاسر عرفات نیز ضمن محکومیت انفجارهای بیت المقدس غربی اعلام داشت که با تروریسم مبارزه خواهد کرد چرا که این اقدامات علیه روند صلح، علیه فلسطینی ها و علیه اسرائیلی ها است.

هیلا ریون کاپوچی اسقف تبعیدی نیز شهرک سازی بیت

یادهای زندان

اینکار شد. تصورش را بکنید که این مادران همیشه آن احساس را با خود حمل می کردند. مادری که به طرف جوخه اعدام می رود. نگاه بچه اش را پشت سر دارد. مادری که جلادان در سودای شکستن مقاومتش بچه اش را به همراهش در بند حبس می کنند و زندانی می کنند و این بچه مرخص می شود این مادر رنج می برد از اینکه بچه اش زندانی است. گذشته از این یک مادر یا زن زندانی از نظر بیرون و اطرافیان حتی خانواده اش هم او را به رسمیت نمی شناسند چون فکر می کنند که سنتا زندان مال مردهاست نه مال زنان و همه این ها فشارهایی است مضاعف برای آنکه تو حتی بعنوان یک مادر باید تحملش کنی. به نمونه دیگری که یاد می آید توجه کنید.

یکی از مادران از وقتی دو ماهه حامله بود در زندان بسر می برد بدلیل متعدد از جمله نبودن غذای کافی بچه اش رشد طبیعی نکرده بود بچه وقتی بدنيا آمد زردی گرفته بود. و دیرری نگذشت که در داخل بند روی دست مادرش مرد. مادر پیکر بی جان کودکش را خود تا بهداری حمل کرد وقتی او را گذاشت و برگشت حتی گریه نمی کرد. دردش جانکاه تر از این حرف ها بود. سکوتش حتی به مفهوم مقاومت نبود. او کودکش در آغوشش مرده بود بدون آنکه بتواند کوچکترین اعتراضی کند. چیزهایی در زندان جمهوری اسلامی گذشته است که من فکر می کنم اصلا نتوانسته ام به آنها پردازم. هر چه بگویم کم است.

س- پرداخته اید، خوب هم پرداخته اید. ببینید شما در قسمت اول از تفاوت بین مرد زندانی و زن زندانی سخن گفتید. مساله اما اینجا بر سر مادری زندانی است مادری با فرزندش. همانطور که ذکر کرده اید به گفته لاجوردی نگهداشتن فرزند همراه مادرش در زندان برای شکنجه توامان صادر است. احساس این زن مبارز در بند نسبت به بچه اش چه بود؟ سربارش بود؟

ج- شاید بتوانم بگویم احساس متناقضی بود. مثلا وقتی که سحر داد می زد، من در آن لحظه فکر می کردم چقدر بهتر بود که بچه نداشتم او هیچ تقصیری در آنچه برایش اتفاق می افتاد نداشت و این مرا آزار می داد اما یک چیزی که برای خودم اتفاق افتاد این بود که فکر می کردم وقتی من کودکم ۱۰ ماهه است و این همه سرنوشتش مرا آزار می دهد، حال مادرانی که فرزندان خود را بزرگ کرده اند و این فرزندان اعدام می شوند چگونه است باری سحر در دو سالگی به این نتیجه رسیده بود که زندان جای طبیعی او نیست و این را بیان می کرد. می خواست با مینی بوسی که در تلویزیون می دید از آنجا برود. تصور کنید حال مادری را که این وضعیت را در بچه اش می بیند.

توامان یک مادر زندانی و دیگری آن کودک همراه است. بخش اول فقط یک مادر زندانی است که برای اولین بار دارد خاطراتش را می گوید. اهمیت این مساله در یادها چه جایی را اشغال می کند؟

ج- چیزی که من متاسفم که در این کتاب بخوبی نتوانستم آن را بیان کنم، تفاوت یک زن زندانی با یک مرد زندانی است. البته تلاش هایی کرده ام که این موضوع را نشان دهم بویژه با اشاره به فشارهای مضاعفی که یک زن بویژه یک مادر با آن روبرو است ولی متاسفانه به این دلیل که شدیداً به هنگام نوشتن تحت تاثیر احساساتم قرار می گرفتم نتوانستم آنچه را که می خواهم، عنوان کنم! باید بگویم که در زندان حتی در اولین لحظه ورود به آن تفاوت یک زن زندانی و مرد زندانی را درک کردم. قبلا فکر می کردم مبارزه برای زندانی مقوله ای است که زن و مرد نمی شناسد.

لحظه ای که دستگیر شدم و قرار شد بچه ام را با خود ببرم همه چیز برایم عوض شد. اولین جیغ هایی که سحر می زد و من پشت در بازجویی بودم واقعا فشار مضاعفی بر من وارد می آورد حتی واکنش من بدین صورت بود که دستم را روی گوشه های می گذاشتم که صدایش را نشنوم و نمی توانم بگویم که واقعا کابلی که می زدند و شکنجه ای که می کردند بیشتر برایم دردناک بود یا وقتی احساس می کردم که سحر یک ساعت دیگر خواهد مرد، هیچ تفاوتی را نمی توانم قائل شوم. من در لحظه ای که فکر می کردم سحر خواهد مرد دردی داشتم فراتر از آنکه بتوانم فریاد زنم یا گریه کنم. احساس می کردم که یک مرد زندانی هرگز نمی تواند این مساله را درک کند و این فراتر از یک شکنجه بود. چیزی که در بدو ورودم به بند توجه مرا جلب کرد تعداد بچه ها بود. بچه هایی کوچک و بزرگ و فضایی که در آن آنها خود را بعنوان زندانی احساس می کردند و بد خوابیدن، غذا نداشتن، مشکلات بهداشتی و سلامت آنها همه این چیزها فشار مضاعفی بود به یک مادر. صحنه ای را برایتان مثال می زنم. یکی از مادران زندانی که بچه اش تازه متولد شده بود، (از هواداران مجاهدین) اصرار داشت که در آخرین ملاقات با شوهرش پیش از اعدام وی، کودکش را که حسین نام داشت با خود ببرد. او با اصرار زیاد به هنگام ملاقات، این خواسته را با زندانبانها مطرح کرد آنها به او اجازه این کار را دادند. اما شوهرش هرگز نخواست در آخرین لحظه ای که می رفت تا اعدام شود بچه اش را ببیند. می خواهم بار عاطفی را که مادرها حمل می کردند نشان دهم. مسلما این پدر احساس عاطفی شدیدی نسبت به بچه اش داشته است و مشتاق دیدنش هم بوده است اما ترس از اینکه این احساس در آخرین لحظه های زندگیش او را در راهی که می رفته متزلزل کند مانع از

جلد اول 'یادهای زندان' روایت ف-آزاد، تابستان امسال توسط انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - در پاریس انتشار یافت.

مثل دیگر اسنادی که تاکنون در ارتباط با زندان های جمهوری اسلامی منتشر شده است، روایت این زن مبارز، کوشه هایی از جنایات و وحشیگریهای رژیمیان حکومت اسلامی را علیه انسانیت و آزادیگری بر ملا می کند. از کوشیده است تا در نخستین جلد کتاب خاطرات خود فقط راوی آنچه به چشم و گوش خویش دیده و شنیده باشد. کمتر از احساسات خود سخن می گوید و بسیار کمتر به تحلیل آنچه دیده است می نشیند. شاید همین دلیل است که می خواهد نوشته دیگری یا جلد دومی برای این خاطرات فراهم کند.

به مناسبت انتشار کتاب یاد شده مصاحبه ای با ایشان انجام شده است که بخش مهمی از آن را در این شماره می خوانید.

س- ضرورت یادهای زندان چیست؟

ج- به نظر من یاد از زندان یا بیان خاطرات زندان که متاسفانه تاکنون در ادبیات ما جای آن بسیار خالی است، بسیار ضروری است و هر چند با قلمی نارسا، باید بدان پرداخته شود. من خود اعتراف می کنم که هرگز نویسنده نبوده ام و نه ذوق ادبی ویژه ای داشته ام. با این همه آنچه مرا به این کار واداشت آن بود که ادبیات زندان جای خود را در دنیای ادبی کشور ما باز کند. زندان همیشه بعنوان سمبلی از وحشیگری های رژیم شناخته شده است. این یادها آینه یا نمونه یی است از این واقعیت و شاید کمکی باشد برای روشن تر شدن ابعاد مختلف زندان و تلاشی باشد برای تعمیق آنچه که ما اسمش را دمکراسی می گذاریم یعنی احترام به شان آدمی و شاید کمکی باشد به روشن شدن آن پدیده های مبهم و پیچیده ای که در زندان ها می گذرد.

تا حالا فقط یک بعد از زندان و زندانی بودن بویژه زندانی سیاسی بودن را درک کرده ایم و آن بعد مقاومتش به یک شکل خاص بود. هیچ وقت مقاومت را بعنوان یک مقوله ی پیچیده و ادامه دار یعنی بعنوان یک رنجیریه ای که در نهایت مقاومت را تشکیل می دهد نگاه نکرده ایم ما مقاومت را فقط بعنوان چیزی که فقط درونش نه هست و آن نه برجسته می شود، هر چند آن نه یک زمانی مثلا زمان شاه عمل کرده، اما احتیاج بود که یک تعریف تازه ای از مقاومت بشود.

دوم اینکه جنایت های رژیم جمهوری اسلامی در حق بشریت هر چند با قلمی نارسا باید در تاریخ ثبت شود.

س- جلد اول خاطرات از دستگیری آغاز می شود. مراحل اولیه ورود به زندان همان هراس

شخصی که اسمش فرح بود رو بر سر شدم اصلا نمی دانستم چه احساسی نسبت به او باید داشته باشم .

س- همین نگاه را در کتاب شما در تفکیک زندانبان هم می توان دید، چه کسانی که به خدمت زندانبان درآمده اند یا کسانی که اصلا زندانبان هستند نمونه سارای در مانگاه یا پاسداری که نخ و سوزن می دهد.

ج- من از همان موقع و شاید شنیدنش برای خیلی زندانی ها عجیب باشد - حتی نمی توانستم هیچ توهینی نسبت به پاسدارها بکنم امروز حتی نمی دانم چرا ، من در عین حال مرز خودم را با آنها سعی می کردم حفظ کنم ولی به آنها نمی توانستم توهین کنم . شاید به این مساله بطور جدی نپرداخته ام ولی نمونه سارا برای من نمونه ای بود که می گفت همه چیز یا سیاه و یا سفید نیست - درون این سیستم آدمهایی هستند که می توانند شکنجه نکنند درست تر بگویم وقتی بصورت سیستم نگاه می کردم کینه ای بی حد داشتم اما بصورت اشخاص کینه ویژه ای نداشتم . جالب تر اینکه من در سال های ۶۴ خودم به این نتیجه رسیدم که هرگز خواستار این نباشم که حتی کسی که مرا شکنجه می کند ، شکنجه و یا اعدام گردد . طرفدار اعدام بودن وسیله ای است برای سرکوب اندیشه ها . زمانی که می دیدم لاجوردی ، کسی که خودش زندانی بوده می گفت که همه شما را باید اعدام کرد . بر این باور بیشتر پا می فشردم که اعدام هرگز برای بشر کارساز نبوده .

س- شاید به همین خاطر است که قضاوت نویسنده بیشتر در گفته های دیگران آمده است پایبندی شما به گزارشی که دارید می دهید و به وقایعی که گذشته خارج از نظرتان بوده این از چه ناشی می شود متعهد ماندن به گزارش و یا متعهد ماندن به همین گزارش است؟

ج- واقعیت این است که من بدلیل پیچیدگی مساله در همان اوایل دستگیری شخصا هیچ قضایاتی نداشتم و به خود اجازه نمی دادم در این مدت کوتاه قضایاتی داشته باشم . شاید نقل قولهایی که از دوستانم ذکر کرده ام بعنوان تجربه پذیرفته باشم . ولی می توانم این را تاکید کنم که بعدا خودم قضاوت مستقل و مشخصی پیدا کردم . اگر دقت کرده باشید در آنجا که از کسانی حتی نظیر روحانی یا یاراحمدی حرف می زنم یعنی کسانی که باعث کشته شدن آدم های دیگری هم شده اند ، با یک نوع ناباوری حرف می زنم . نمی دانم آگاهانه و یا ناآگاهانه به خودم اجازه قضاوت نمی دادم .

س- اما نمی توانید از این حال زندانی بودن و طبعا در مقابل رژیم ایستادن خود جدا بمانید . اینجا است که توبه تاکتیکی و همکاری با پلیس و اینها را مورد نقد قرار می دهید.

نمی داشت تا بچه شاهد آن وضعیتی که امروز دچارش شده بود ، نباشد .

س- در جلد اول یادها اولین نگاهی را که آدم از زوایه دید راوی گزارش می بیند نگاه به مقاوم و بریده است . این فضا برای یک زندانی چگونه بوجود می آید؟ دانسته های اوست یا فضای زندان است؟



ج- زندانی که به نسل ما متعلق بود همیشه با یک دید رویایی و افسانه ای نسبت به زندان نگاه می کرد . من که اردیبهشت ۶۲ دستگیر شده ام از همان بیرون به کسانی که می آمدند تلویزیون نمی توانستم با دید ساده ای نگاه کنم که این بریده و یا بعد از اینکه برید دنبال دلایل روانی بگردم که مثلا این آدم شخصیتش اشکال داشته و بریدنش ناشی از آن اشکال است . در عین حال دید من هم از مقاومت و خودم از آدم های دیگر مستثنی نبود .

پیش از اینکه جذب سازمان های سیاسی شوم آدمی بودم که زندگی اجتماعی بیشتری کرده بودم و یک سری مسائل برابرم مطرح بود اما شجاعت ابراز آن را در آن فضا نداشتم . وقتی از مقاومت حرف می زدند جرات نداشتم که سوال کنم که آیا تمام اینها که می برند فقط در اثر ضعف شخصیتی است و طبیعتا وقتی وارد زندان می شوی از همان لحظه های اول بجزارت بگویم معنای مقاومت داشت شروع می کرد به عوض شدن . اینکه به من می گفتند تو حتی آدرس خانه ات را نده از همان لحظه ی اول می فهمیدم که چقدر بی اساس است . اصلا معنای مقاومت این نیست . و همان دم که با

بعضی وقت ها بعضی مادران بچه های خود را همراهشان به بازجویی می بردند تا ترحم بازجو را نسبت به خود جلب کنند تا شاید شکنجه نشوند و یا زودتر به بند برگردند . من هرگز نمی توانستم این کار را انجام دهم . در عین حال نمی توانم آن مادران را سرزنش کنم . هرگز نمی توانستم آن کار را انجام دهم . فکر می کردم ترحمی در کار نیست نظر آنها این بود که اینها بچه هایی هستند که فردا مثل شما خواهند شد . می خواهم بگویم مادر زندانی نه فقط از مرد زندانی بلکه از زن زندانی نیز شرایط متفاوتی دارد . من شنیده بودم که یک پدر آنها فقط برای ۱۵ روز بچه اش را با خود در زندان داشت و ما صدای او را از پشت در می شنیدیم من که خود یک مادر بودم همه اش ناراحت بودم که این پدر با این بچه چکار می کند . چقدر به او فشار می آید انکار پذیرفته بودم که این فقط یک مادر است یک زن است که باید این فشار را تحمل کند . هنگامی که لاجوردی با کینه به من گفت ، بهتر است بچه ات بمیرد . چون او هم مثل تو خواهد شد . و ما اجازه نمی دهیم او بیرون برود فکر می کردم چقدر می توانم مقاومت کنم در مقابل اینکه بچه ام بمیرد یا من درست تر بتوانم در مقابل لاجوردی بایستم یا اینکه بروم مساتلم را بگویم . می خواهم بگویم یک احساس متناقض و پیچیده ای داشتم . وسوسه ای که گاه به تو بسیار نزدیک می شد و گاه ترا پشیمان می کرد از اینکه اصلا بچه ای داری .

س- زندان جمهوری اسلامی شاید از اولین زندان ها می باشد که بچه ها در وضعیتی به این شکل که شما بیان کرده اید قرار دارند . رفتن سحر وقتی مادرش را یعنی تنها کسی را که از اطرافیان خود شناخته، وقتی به او می گویند می تواند برود، می گذارد و می رود و یا در جای دیگر وقتی او را می خواهند به ملاقات بیاورند نمی آید. چه احساسی دارید وقتی این قسمت را بیان می کنید؟ بیان احساس مادرانه است یا تصمیم با افشاگری؟

ج- شاید بتوان گفت هر دو احساس . نمی شود این دو را از هم دیگر جدا کرد . آن موقع که او را می بردند من خوشحال بودم از اینکه او از این محیط می رود و یک فضای بهتری برای رشد خواهد داشت در عین حال ناراحت بودم از واکنشی که حتی نسبت به من که مادرش بودم نشان می داد شما تصور کنید که بچه حتی شب جای خوابیدن نداشت . یعنی شب ها توی دست و پای بچه های دیگر می رفت و پیش می آمد که مادرها مثلا شب های ماه رمضان که بچه ها می خوابیدند و بزرگترها بیدار بودند و روزها بچه ها بیدار می شدند ، روزها را هم همراه بچه ها باید بیدار می ماندند و من به جرات می گویم این یکماه را بندرت خوابیده ام . صحنه ی دیگری را که من در کتابم فراموش کردم بگویم این است که حتی مادری که تواب بود و بچه اش را با خودش به بیرون برای گشت های خیابانی می برد ، در برخوردی که با بچه های دیگر داشت عذاب می کشید . دلش می خواست این بچه را

ج- شاید این قسمت کتاب همان چیزی باشد که من شدیداً در گفتن یا نگفتنش با خود درگیری داشته ام. ولی ترجیح دادم خودم را سانسور نکنم حتی اگر اشتباه بکنم.

بارها این را نوشتم، حذف کردم دوباره نوشتم، تیرتر آنرا عوض کردم. پلاهای زیادی خواستم سرش بیاورم ولی دیدم بهتر است آن چیزی را که احساس آن موقع من بود بیان کنم. و ترجیح دادم که خودم را سانسور نکنم.

س- ولی وجود و حرکت یک زندانی مقاوم یک چیز بود مثلاً وجود عبدالله که تاثیرات خاصی روی خود شما داشت و وجود و برخورد نادم و تسلیم شده ای که می توانست روحیات را تضعیف کند.

ج- اشاره به موضوع مهمی کردید. شاید همین امر باعث شده بود که من آن احساس را داشته باشم. سال های بین ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲ که من بیرون از زندان بودم آنچه از زندان نقل می شد فقط جنبه های مقاومت رفقا بود. اما از زمانی که مجاهدین شروع کرده بودند به توبه تاکتیکی، جو زندان بکلی شکسته شده بود. چون به جرات می توانم بگویم که سه چهارم زندانی ها مجاهد بودند. مجاهدینی که بیشترین مقاومت ها و زیاترین مقاومت ها را داشتند، در حالی که به اسم توبه تاکتیکی آمدهایی از این میان پیدا شدند که به رفقای خودشان تیر خلاص می زدند و این برای من بهیچ وجه قابل قبول نبود که کسی تیر خلاص بزند بخاطر اینکه بیاید بیرون و برود به جنبش بپیوندد.

س- برای این ادعای خودتان مثال های مشخصی را دارید؟ یعنی اسامی مشخصی را می توانید ذکر کنید؟

ج- همانجایی که به بیماری سحر اشاره کردم، فردی بودی به اسم فریده که مسئول بهداری بند بود. او بدون آنکه با کسی حرفی بزند وقتی می خوابید در کابوس هایش فریاد می زد خون، خون روی برف. یا زهرا بخارایی. بطور مشخص خودم شاهد بودم یکبار که به ملاقات رفت، بعد از آنکه برکشت بسیار کریه کرد و گفت مادرم که امروز از سر خاک مهدی می آمد، گفت دستت درد نکند! که برادرت را فدا کردی. و بلافاصله بعد از آن او را به بازجویی بردند.

س- آیا در ذهن شما تواب دسته بندی خاصی داشت؟

ج- مقوله تواب واقعا برای خود من موضوع پیچیده ای است. موضوع کلیت کینه و نفرت از آنها نیست، هیچ چیز در آنجا سفید سفید یا سیاه سیاه نیست. آیا تواب به کسی می گوئیم که می رود و تیر خلاص می زند، یا کسی که می خواهد بهر دلیلی جانش را حفظ

کند و در زندان موضع تهاجمی ندارد تواب است؟ یا به کسی می گوئیم که اطلاعات می دهد. یا به کسی می گوئیم که علی رغم این با پلیس همکاری هم می کند. اینها چیزهایی است که به نظر من موضوع بحث مفصلی است که باید کاملاً باز شود. این حکم و لفظی است که خود جمهوری اسلامی آن را باب کرد. و عمد داشت که یک عده از زندانیان را در زندان ایزوله کند و بسیاری از ما آگاهانه و ناآگاهانه به این مساله دامن می زدیم. بچه پانزده ساله ای که دستگیر می شد و تحت شدیدترین فشارها قرار می گرفت، در زندان اگر کوچکترین نظری برخلاف باور عمومی ابراز می کرد بعنوان کسی که بریده به او نگاه می شد و ما او را به آن جایی می فرستادیم که نباید. ما این فکر را نمی کردیم که اگر این را یکجایی به او کمک کنیم تا اشتباه خودش را بفهمد بهتر است. شاید به این خاطر بود که خودمان قادر به تاثیر گذاری نبودیم.

س- محیط اجازه نمی داد یا قادر نبودیم؟

ج- هر دو. من گاهی فکر می کنم که در مورد دسته بندی های درون بند حتی در مورد تواب ها، من فشار زیادی را تحمل می کردم. گاهی واقعا علی رغم میل، پیش می آمد که تن می دادم به آن فضا برای آنکه آرامش را حفظ کنم.

س- آیا شما این را متأثر از شکل وحشیانه شکنجه و رفتار جمهوری اسلامی با زندانیان نمی بینید؟

ج- چرا، دقیقاً همین طور است. اتفاقاً گاهی در تعریف پدیده تواب چیزی که فراموش می شود جمهوری اسلامی است. ما دیوانه های بسیاری داشتیم و من بدلیل آنکه بیان وضعیتشان بسیار آزاردهنده بود فقط چند نمونه را توانستم ذکر کنم. همه این ها قربانیان بی نام و نشان جمهوری اسلامی بودند.

بدون آنکه بخواییم مقاومت ها را کم رنگ کنیم و به نظر من مقاومت های بسیار پیچیده و بالایی در زندان های جمهوری اسلامی اتفاق افتاد، اما می توانم بگویم که تواب قربانی خشونت بی حد و حصر یک نظام ایدئولوژیک بود که اسم آن جمهوری اسلامی است. شاید بتوان گفت به بیماری که دچار یک مرض مسری است نباید نزدیک شد. ولی نمی توان بسادگی این بیمار را محکوم کرد. بهر دلیلی که این بیماری را گرفته است. من در نزد خود تنها برای رهبران سازمان ها تفاوت قائل می شدم. این خیلی مرا آزار می داد که چطور یک رهبر سازمانی، حتی کتک هم نخورده درهم می شکنند و داوطلبانه همه اطلاعات خودش را می داد به بند هم که می آمد همکار فعال رژیم می شد برای سرکوب دیگران.

س- آیا گستردگی دامنه دستگیری ها و وسعت طیف هایی که به زندان می افتادند در این آمار بالای بریدن و همکاری با رژیم تاثیر نداشت؟

ج- گستردگی این جنبش باعث شده بود که فقط روشنفکران جانباخته نبودند که به زندان می افتادند مبارزه یک وسعت توده ای داشت و بعضاً بسیاری از این آدم ها از دوارن انقلاب سیاسی شده بودند. و جمهوری اسلامی به عمد فقط شکست ها را به ما نشان می داد و در جامعه منعکس می کرد و ما هم خودمان این جنبه را باور می کردیم. در حالی که مقاومت برای خودش یک جریان بزرگی بود. که رژیم برای مقابله با آن دست به این همه جنایت می زد. از کسی که در برابر همه سوال ها و خواست های بازجو گفت نه، و اعدام شد تا کسی که با افت و خیزهایی مقاومت کرد همگی نیروهای سنگر مقاومت بودند. و به اشکال مختلف عمل می کردند. کسانی که بطور واقعی از این حیطه و سنکر خارج شدند و عملاً وادار به همکاری به بهای جان دیگران شدند بنظر من بسیار اندک بودند و حجم آنها در برابر هزاران کشته و زندانی، ناچیز بود گفتیم مقاومت ابعاد پیچیده ای داشت. مثالی می زنم. بازجو علاوه بر آنکه ترا شکنجه می داد و از تو می خواست مثلاً جای همسرت را بگویی، تلاش می کرد به هر وسیله ممکن ترا تحقیر کند البته به تناسب فرهنگ و شخصیت خودش از زندانی می خواست بگوید که من یک سک هستم، یک حیوان هستم. او نه تنها از تو اطلاعات می خواست در پی آن بود که تو را از شخصیت انسانی تهی کند. هنوز باورم نمی شود که بتوان از آن زندان بیرون آمد و یک آدم عادی بود. کسانی را می شناسم که بسیار مقاومت کرده اند و بارها برای خلاص شدن از شکنجه دست به خودکشی زده اند و یا تجربه قفس ها را پشت سر گذاشته اند. وقتی بیرون آمدند بعد از سال ها هنوز توانسته اند خود را با زندگی معمولی عادت دهند. مقاومت در زندان جمهوری اسلامی فقط به هنگام بازجویی نبود. در مقابل اینکه صبح تا شب در گوش تو قرآن می خواندند باید مقاومت می کردی، در برابر فضای تنگ زندان و شکنجه هایی که جلو چشم تو به همبندانت می دادند، در برابر نبود بهداشت و درمان و خلاصه به اشکال مختلف باید خودت را نکه می داشتی، رژیم بطور مداوم در پی آزار تو بود.

س- علاوه بر شکنجه های معمول بویژه در ارتباط با زنان از حربه تجاوز و آزار جنسی یا اتهاماتی از قبیل داشتن روابط جنسی با مردان سعی داشتند روی زن ها فشار بیاورند. در این رابطه چه می دانید؟ این موضوع چه تاثیری روی یک زن زندانی داشت.

ج- من زمانی که خودم در زندان بودم به هیچ موردی برنخوردم که کسی اعتراف کند که مورد تجاوز قرار گرفته است و تمام این ها را بعد از زندان شنیدم، ولی در مورد یک نفر که بعد خودکشی کرد به اسم سهیلا درویش کهن و کسی دیگری که در نشریه نقطه اعتراف کرد که به او تجاوز شده است بطور مشخص می دیدیم

نامه های رسیده

درباره کنفرانس زنان در پاریس

در ارتباط با گزارش هشتمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران در پاریس که در شماره ۴۱ نشریه اتحاد کار چاپ شده بود، خانم جمیله ندایی یکی از برگزارکنندگان کنفرانس مذکور نامه ای برای ما ارسال داشته اند. در این نامه ضمن تذکر چند نکته خیری از جمله اجرای نمایشنامه 'دعوت' نوشته ساعدی و اجرای خانم شکوه نجم آبادی، در خاشیه این کنفرانس (که در گزارش از قلم افتاده بود)، پاسخ هایی نیز از دید خویش به انتقادات طرح شده در گزارش مذکور، داده اند.

ایشان از جمله توضیح می دهند که:

'زن برکنده، نه بانوی نمونه'، معمولا به پیشنهاد و از طرف زنانی معرفی می شود که معتقدند زنانی که در زندگی شخصی شان قدمی برای پیشرفت زنان و احقاق حقوق اجتماعی آنان برداشته اند، قابل تقدیرند. این زنان معمولا در سنین بالا و در سن بازنشستگی هستند. خانم دولتشاهی در لیست زنان برکنده ی بنیاد بود و در پنجمین کنفرانس به دلیل بیماری نتوانست شرکت کند. در جلسه یی که خانم دولتشاهی پیشنهاد شد، ایران زندیه، نازی بنایی، رضا ربانی، ناهید ربانی، کلناز امین، عزیزه ی ارشدی و من جمیله ندایی شرکت داشتیم و همه تصویب کردند، قبل از او خانم مولود خانیلی پیشنهاد شده بود، که ایشان قبول نکردند. ازین جمع خانم زندیه به علت سفر، کناره گرفت و هیلدا اوهان به ما پیوست که با نظر جمع موافقت کرد. در ضمن سعی می شود کسی انتخاب شود که ساکن همان شهری باشد که کنفرانس برگزار می شود. در همین جلسه من مادر شایگان را پیشنهاد کرده بودم که هیچکس مخالفتی نکرد. اما خود ایشان نپذیرفتند. بیشتر سخنرانان این کنفرانس از طیف چپ بودند، و نظر همگانی این بود که بنیاد نمی خواهد مدافع نظر بخصوصی باشد و حضور خانم دولتشاهی، دلیل بی طرفی بنیاد است.'

در این نامه خانم ندایی بی آنکه به دلایل مخالفت جدی اعتراض کنندگان به انتخاب خانم دولتشاهی اشاره کند، می نویسد:

'بعضی از زنان چپ در سالن، با انتخاب خانم دولتشاهی مخالف بودند، اما بسیاری از زنان مارکسیست رادیکال، که حق رای برای زنان و قانون حمایت خانواده را در تاریخ زنان ایران، فراموش نکرده بودند و در ضمن در یک کنفرانس دموکراتیک حرکت می کردند، به خانم دولتشاهی به چشم یک زن از طبقه ی بورژوا و مدرن که در حدود امکانات زمان خودش برای حقوق زنان کوشیده است، از او تقدیر کردند. ایشان همچنین در رابطه با دشواری های سازماندهی چنین کنفرانسهایی از جمله به محدودیت زمانی و

برنامه هایی که خارج از اراده ی برگزار کنندگان بر روند کار تاثیر می گذارد اشاره کرده و می نویسند:

'اما یکی از برنامه های مهم که ما حذف کردیم، برنامه ی جشن یکشنبه شب بود. در چنین کنفرانسی جمع شدن شرکت کنندگان و برگزارکنندگان و مهمانان در یک شرایط دوستانه از برنامه های ضروری ست. در چنین فرصتی ست که صحت دو به دو، به همه امکان می دهد که از نظر یکدیگر آگاه شوند و قرارهای بعدی و ارتباط با یکدیگر را سازماندهی کنند. متأسفانه به دلیل همزمانی برنامه ی انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران که در میدان تروکادرو برگزار شد، این قسمت مهم برنامه حذف شد، چون بسیاری از شرکت کنندگان مایل بودند در گردهمایی تروکادرو شرکت کنند. آرتیست های نقاش از اینکه در دعوت دوستانه ی آنها کسی شرکت نکرد کمی دلگیر بودند.'

نامه وارده و چند توضیح

از طرف 'فعالین چپ ایرانی مقیم نروژ' - اسلو نامه ای که تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۹۷ را دارد دریافت شده است که طی آن خواستار شده اند که تذکرات زیر درباره اخبار مندرج در نشریه که به آنها مربوط می شده است منعکس شود:

- شماره ۲۲ اتحاد کار در آردماه ۱۳۷۵ ضمن گزارش مراسم مربوط به یادمان قتل عام زندانیان سیاسی، خبر برگزاری مراسمی تحت عنوان 'شب همبستگی با زندانیان سیاسی ایران' در اسلو منتشر می کند. دعوت کنندگان این شب همبستگی باشتباه 'کمیته اعتراض علیه زندانیان سیاسی در ایران' - اسلو گزارش شده و بخش هایی از اعلامیه این کمیته طی خبر برگزاری 'شب همبستگی با زندانیان سیاسی ایران' در اسلو درج می شود.

- شماره ۳۶ اتحاد کار در تاریخ فروردین ۱۳۷۶ گزارشی از تظاهرات ایرانیان در اسلو منتشر می کند که نام 'فعالین چپ ایرانی مقیم نروژ' تحت عنوان 'کمیته ی نیروهای چپ سوسیالیست' عنوان می شود. بنابه گزارش نهاد نروژ سازمان اشکالات وارده فوق واقعی است و بدین ترتیب تصحیح می شوند.

- گزارش منتشره در نشریه شماره ۳۷ با عنوان 'اجلاس نمایندگان نهادها و واحدهای سازمان در خارج' به شرکت فعالان 'نهاد سازمان' در ایجاد تشکل فعالین چپ ایرانی اشاره کرده است در این نامه نویسندگان اعتراض کرده اند که تشکل فعالین چپ ایرانی مقیم نروژ مجمعی است از فعالین سیاسی وابسته به جریانات سیاسی و برخی منفردین.

لازم به یادآوری است که در گزارش فوق، اولاً به هیچ نهاد خاص و کشور بخصوصی اشاره نشده و گزارش کلی است در باره فعالیت های نهاد های خارج از کشور. دوماً طبق سیاست سازمان، یکی از وظائف اعضا

نهادها شرکت فعال در ایجاد و ادامه کاری تشکل های دموکراتیک و مستقل از سازمان می باشد. شرکت این رفقا در این فعالیت ها به مفهوم وابستگی این تشکل ها به سازمان نیست.

در باره سالگرد کشتار زندانیان سیاسی....

رفیق پویا در نامه خود می نویسند:

.... در اتحادکار شماره ۴۱ رفیق مسعود ۲ مصاحبه با رفقا امیرسعیدی و مصطفی زندی درباره قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ دارند که چاپ شد. در اول مصاحبه شرحی که داده شده آمده است (شهریور ماه امسال مصادف است با نهمین سالگرد کشتار وسیع زندانیان سیاسی ایران).

در سوال اول از امیرسعیدی آمده است 'هدف رژیم اسلامی از کشتار جمعی (قتل عام) زندانیان سیاسی در شهریور ماه چه بود؟' و همین سوال از مصطفی زندی شده است.

.... کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ از مردادماه شروع می شود و تا آخر مهرماه یا نیمه اول آبان ماه ادامه داشت. ناصر رهایی در همین شماره در مقاله عشق به مردم می نویسند:

'از خردادماه ۶۷ فشارهای بازرسی شروع می شود در تیرماه محدودیت بیشتر می شود- در مردادماه ساعت ۱۰ شب می آیند ۷ نفر از مجاهدین را می برند ساعت ۱۲ شب صدای ریکار گلوله می آید. رابطه با آنها تماس می گیرد و می گوید عده یی را به درخت بسته زدند و بعد اعدام کردند. در آبان ماه اسماعیل شوشتری به داخل بند می آید و اعتراض می کند که چرا آنها را اعدام نکردند و به انفرادی می فرستند'. تا بحال ده ها مقاله نوشته شده که سال ۶۷ سال اعدام و یا قتل عام زندانیان می باشد. پس از اینکه در شهریور ماه زندانیان توده ای و اکثریتی اعدام شدند در چند ماه بعد خانواده آنها فهمیدند قرار گذاشتند روز ۱۰ شهریور برونند به خاوران برای دیدن عزیزانشان تصمیم گرفتند روز ۱۰ شهریور را روز شهدا و قتل عام اعلام کنند در همان موقع خانواده جانباختگان سازمان های دیگر بخصوص اقلیت آن روز را قبول نکردند و مراسم خود را در روز دیگری برگزار می کردند من نمی فهمم چرا سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران اصرار دارد حتما کشتار را شهریور ماه اعلام کند پس ماه های دیگر چه؟ چرا درست اعلام نمی شود قتل عام تابستان ۶۷. جانباختگان فرقی ندارند چه مجاهد چه فدایی چه پیکار و غیره... فکر می کنم به دو نفر مصاحبه شونده توضیحی در این باره داده نشده و نظر آنها را هم در این باره نخواستید. بیش از این صحبت را به درازا نمی کشم.

موفق باشید. پویا

مسابقه فوتبال ایران - کانادا

و افشاکری علیه رژیم

روز یکشنبه ۱۷ اوت، بازی دوستانه ای بین تیم های ملی فوتبال ایران و کانادا صورت گرفت که نتیجه آن یک بر صفر، به نفع ایران، بود. حدود ۱۵ هزار تماشاگر ایرانی، از سراسر کانادا، در استادیوم ورزشی 'وارستی'، حضور داشتند.

سازمان های اپوزیسیون ایرانی، در مقابل استادیوم حضور داشتند و با حفظ نظم و ترتیب، به افشاکری رژیم جمهوری اسلامی پرداختند و شعارهایی علیه آن سردادند. نکته قابل توجهی که در این بازی به چشم می خورد، تشویق دو تیم ایران و کانادا، به طور یکسان، از طرف ایرانیان بود که مورد استقبال سایر تماشاگران و مسؤلان کانادایی برگزار می شد. فدراسیون فوتبال کانادا قرار گرفت. نکته قابل توجه دیگر این بود که در تمام اعلام های رسمی از بلندگوهای استادیوم در جریان این بازی، نامی از جمهوری اسلامی برده نشد.

در گرمای داشت خاطره قربانیان کشتار سال

۶۷

رفقای سازمان در سوئیس به همراه فعالین حزب دموکرات کردستان ایران، در این کشور، به مناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷، اطلاعیه ی مشترکی در ۶ شهریور منتشر کردند. در این اطلاعیه، ضمن محکوم کردن جنایات رژیم و قتل عام زندانیان سیاسی و گرامیداشت یاد آن جان باختگان، آمده است که 'متحد نبودن صفوف اپوزیسیون در مبارزه علیه این رژیم و عدم همکاری آنها، باعث ادامه و گسترش بیشتر این جنایات می گردد'. در پایان این اطلاعیه تاکید شده است که 'رهایی مردم از زیر ستم این جنایت پیشگان حاکم بر کشورمان، تنها با سرنگون ساختن آنها و حاکمیت یک حکومت دموکراتیک در ایران میسر است'.

کمک های مالی رسیدن

محمود - آلمان ۲۳ مارک
اسفندیار - هلند ۸۲ مارک
فرهاد - هانوفر ۵۰ مارک
اسفندیار - هلند ۴۰ مارک
اسفندیار - هلند ۵۰ مارک
همایون - کلن ۱۰۰ مارک
حمید - آلمان ۱۰۰ مارک
پهروز - آلمان ۱۰۰ مارک
مهدی - آلمان ۷۰ مارک
سیامک - آلمان ۱۰۰ مارک
میلاد - آلمان ۱۰۰ مارک
مسعود و ترکس ۴۰۰ دلار کانادا
عباس ۷۰ دلار کانادا
سیامک ۵۰ دلار کانادا
علی ۵۰ دلار کانادا
تابان - سوئیس ۲۵ فرانک سوئیس
واحد سوئیس ۱۲۰ فرانک سوئیس
بیژن - سوئیس ۸۰ فرانک سوئیس
م. ۷۰۰ - سوئیس ۷۰ فرانک سوئیس
واحد اتریش ۵۰۰ شیلینگ اتریش

نماید. و ما در این وضعیت صف بکشیم و بلیط خریدیم، به شنیدن آواز نازنین نازنین ترین آوازه خوان زادگاهمان. اما آنها نگران و نباشند که پس بر داریوش چه رفت. پس چرا فرهاد اجازه خواندن در ایران را ندارد و یا گوکوش نمی تواند بخواند. پس چرا اسماعیل خوبی نمی تواند برگردد. پس چرا این همکاران و برادر و خواهران فرهنگی ما به صرف اینکه دکراندیشند و با آنچه در ایران می گذرد همدلی و همراهی ندارند حق بازگشت به آنجا را ندارند؟ او در جای دیگر از سخنانش گفت: آن زمان می توانستیم سازماندهی کنیم و حداقل کاندیداهای جایزه نوبل را به سالن های دفاع از زندانیان سیاسی، دفاع از سرنوشت زنان ایران بیاوریم و آنها با احترام می آمدند. افرادی نظیر آرنل دوسگر تا ادوارد بان تا بزرگترین نویسندگان تئاتر، دنی بویل و مایکنی که فیلمشان را به کان بردند و جوایز بزرگ را می برند، می آمدند و شرکت می کردند و همدلی میکردند. اما وقتی که این مفاشات پیش آمد در خلوت به من گفتند که ایرج تو ما را فریب دادی (این سخنانی است که من به سعودی چند سال پیش گفتم) پرسیدم چرا؟ گفتند: شما آمدید و به ما گفتید که در ایران شعر قدغن است. موسیقی، زیبا بودن زن، قدغن است، خندیدن و آواز... ممنوع است. اما ما خبر داریم که مرتب این برنامه ها از ایران می آید و در بهترین و کرانترین سالن های لندن اجرا می کرد و با بلیط های گران قیمت و صف طویل. پس اینکه شما می گوید در ایران زن تحت ستم و... همه اش دروغ است. فرهاد مجدآبادی سخنران دیگر مطرح نمود: 'ما باید با کارهای هنرمندان در تبعید به نیازهای جامعه ایرانی پاسخ دهیم. ما باید افشاکری کنیم و افشا کنیم جریانهایی را که با جمهوری اسلامی همدستی می کنند و هرکسی را نیز به عنوان اینکه از ایران می آید عامل رژیم و یا پیش برنده خط آن ندانیم. مثلاً خود من در سال ۶۵ اخراج شده ای از طرف همین آقای خاتمی بودم که مجبور به ترک کشور شدم و می بایستی بنا به این منوط که هرکس از ایران می آید سفیر جمهوری اسلامی است من را نیز همانطور قلمداد می کردند. اما اینطور نیست. ما نمی توانیم همه را بد بدانیم... ما راجع به هر حرکتی که از طرف جمهوری اسلامی می شود هر چیزی که از آن مملکت بیرون می آید اجازه داریم، وظیفه داریم و حق داریم حرف بزنیم اما به راحتی همدیگر را محکوم نکنیم'.

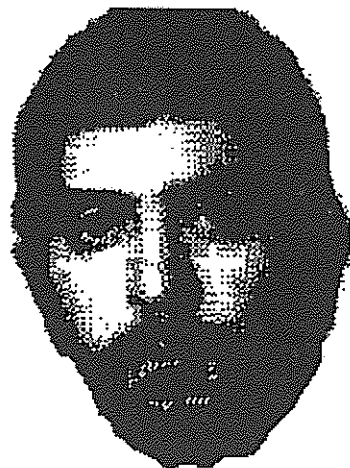
تصحیح و پوزش

در مطلب 'مصاحبه با خانم راضیه ابراهیم زاده' مربوط به شماره ۴۸: اتحاد کار، دو تصحیح از طرف ایشان تذکر داده شده است که در اینجا می آید. صفحه ی ۲۱ ستون اول سطر ۱۲-۱۱ 'تشکیلات دموکراتیک زنان' نادرست و صحیح آن 'بیک سعادت نسوان' است. همان صفحه سطر ۱۸-۱۷ 'و بعد از اینها را اعدام کردند، شوکت روستا و اختر کامبخش' اشتباه است. خانم راضیه بعدها حضوراً با ایشان آشنا شده است.

گزارشی از کنفرانس درباره سیاست توطئه و نفوذ فرهنگی جمهوری اسلامی در خارج از کشور و راه های مقابله با آن

سمیناری پیرامون موضوع فوق به دعوت تلاش - کانون حمایت از مبارزات مردم ایران در شهر کلن در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۷ برگزار گردید که سیروس ملکوتی (آهنکساز و گیتاریست)، بصیر نصیبی (سینماگر)، ایرج جنتی عطایی (ترانه سرا و کارگردان تئاتر) و فرهاد مجدآبادی (کارگردان و بازیگر تئاتر) سخنرانان این برنامه بودند. با وجود محدودیت زمان جلسه و گستردگی موضوع، سخنرانان موفق گردیدند که گوشه هایی از نظرات خود را طرح نمایند. خانم فرانزه تائیدی (بازیگر سینما) که توانسته بود در این جلسه حضور بهم برساند نامه ای خطاب به جلسه ارسال داشته بود که در شب برنامه توزیع گردید. شاعر گرانقدر آقای اسماعیل خوبی نیز خواسته بود که نامه وی به سیروس ملکوتی که در سال ۱۹۸۸ در جریان اعتصاب غذای سیروس نوشته بود در این جلسه توزیع گردد. لازم به یادآوریست که در جریان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، سیروس ملکوتی به اعتراض به این جنایت یک اعتصاب غذای تک نفره را در برلین شروع نموده بود.

سیروس ملکوتی طی صحبتهایش مطرح کرد: 'رژیم جمهوری اسلامی ایران به کمک این هنرمندان با صدور برنامه های هنری و موسیقی به خارج از کشور شرایط ضیافت آشتی کان را با قربانیان خود فراهم می آورد'. بصیر نصیبی سخنران دیگر ابراز داشت: 'تمامی فیلم هایی که در خارج در نقاط مختلف و محلهای مختلف به نمایش در می آید از طریق سفارت جمهوری اسلامی پخش و توزیع می شوند و کسی که در این برنامه ها شرکت می کند در حقیقت به سفارت جمهوری اسلامی رفته و این فیلم ها را می بیند. حالا اگر من این فیلم ها را بگویم بنیید باید از من بخواهند که خودم چنان فیلم هایی بسازم و یا وقتی که به کنسرت سینما بینا می گویم نیروم خودم باید مانند او بخوانم. من که مسلماً نمی توانم. من حرفم اینست که چرا کلاه شرعی را قبول دارید؟ چرا به سفارت نمی روید؟ اما به سینما 'تک' و امثال آن که در حقیقت همان سفارت اجرا و خط دهنده آن است می روید؟ ایرج جنتی عطایی در گوشه ای از سخنانش گفت: '۱۸ سال است که یکی از درخشانترین هنرمندان موسیقی نوین مان صدایش قدغن است و در ایران است و همه شادمان می شوند که خانمی از ایران می آید بیرون و اجازه دارد بخواند. پس آزادی وجود دارد ولی ما یادمان می رود که گوکوش که در کارش نه تنها چیزی از اینها کم ندارد بلکه در زمینه کاری که می کند همانیست که فروغ در شعر کرده است و یا بزرگواران دیگری در زمینه کار خودشان، در بازیگری و یا در نقاشی انجام می دهند. هیچکس چنین سانسور وحشتناکی را در پایان قرن بیستم که در زادگاه ما انجام می شود با جای دیگری نمی تواند مقایسه

گرامی باد خاطره رفیق شهید
منصور نورمحمدی

اقلیت - اکثریت، منصور به 'اکثریت' پیوست و فعالیت هایش را در شهر اصفهان ادامه داد و در این دوره نیز چند بار دستگیر شد. هنگام انشعاب در ۱۶ آذر ۶۰، وی فعالیت خود را در سازمان فدائیان خلق ایران ادامه داد. به علت وضعیت خاص امنیتی، رفیق منصور در سال ۱۳۶۲ به تهران منتقل شد و در شهر فردیس کرج سکونت کرد و یک هسته انتشاراتی راه انداخت و مسئولیت های بیشتری به عهده گرفت. او در سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد که ثمره آن پسری بود که او را (به یاد رفیق شهید بهروز سلیمانی) بهروز نامیدند.

در آغاز پاییز سال ۱۳۶۲، بر سر قراری که لو رفته بوده، توسط ماموران رژیم دستگیر و به کمیته مشترک منتقل شد. در جریان بازجویی های طولانی، زیر شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت ولی از همه آنها سربلند بیرون آمد. در سال ۱۳۶۴ او را به زندان اوین بردند که در آنجا، در اتاق ۶۸ سالن ۳ اوین، با رفیق شهید همایون (هبت معینی) در یک اتاق قرار گرفتند. در عید سال ۱۳۶۵، وی را به همراه همایون، به منظور گرفتن مصاحبه، به کمیته مشترک بردند و آن دو را زیر شکنجه های وحشیانه قرار دادند. همه فکر می کردند که این دو رفیق را برای اعدام برده اند، اما بعد از یک ماه که آنها را بازگرداندند، ضمن آن که همه خوشحال بودند از دیدن آنها واقعا یکه خوردند. چون که این رفقا بسیار ضعیف و ناتوان شده بودند.

در آن زمان، ما در زندان به مناسبت های گوناگون جشن و مراسمی برگزار می کردیم. در مهرماه ۱۳۶۵ نیز، به پیشنهاد رفیق همایون، قرار شد جشن کوچکی به مناسبت مهرگان بگیریم. روز ۱۶ مهر بود و همه مشغول تهیه کارت تبریک و تزئین اتاق ها و... بودیم که ناگهان در باز شد و صدای 'مامور مرگ' آمد که نام منصور و اسماعیل (رفیق شهید اسماعیل حسینی) را خواند و گفت که ملاقات حضوری دارند. این مامور، پاسداری به نام سرلک بود و هر وقت او به سراغ کسی می آمد همه می دانستند که وی اعدامی است. همه بند چند لحظه خاموش شد. بعد منصور با خنده گفت 'بالاخره نوبت ما هم رسید!... دو رفیق ریش شان را زدند و بهترین لباسهایشان را پوشیدند و پس از آن در جمع همه بچه های بند قرار گرفتند. فقط منصور چند جمله ای سخن گفت با این مضمون که همان طور که می بینید همه ی ما را، از مجاهد گرفته تا توده ای، یک نفر به قتلگاه می برد، پس کاری کنید کارستان! بعد هم افزود که این را بدانید که باید پرواز را به خاطر سپرد، اما پرنده هم هنوز نمرده است... (منظور رفیق از پرنده، سازمان ها، و جوابی اشاره وار به آنهایی بود که می گفتند باید دست از مقاومت کشید که پرنده مردنی است). بعد از این صحبت ها، رفقا با همه رویوسی کردند و با رویی خندان و روحیه ای عالی به سمت در رفتند و از آن به بعد دیگر کسی آنها را ندید. رفقا منصور و اسماعیل، در چهارشنبه شب ۱۶ مهر یعنی شبی که قرار بود جشن مهرگان را برگزار کنیم، از پیش - رفتند و جانشان را در راه آرمانشان اهدا نمودند. یادشان گرامی.

بقیه از صفحه ۱۹

مصاحبه با نویسنده یادهای.....

که این ها از یک چیزی رنج می برند بطور مثال سهیلا درویش کهن خیلی افسرده بود و نفردوم که بسیار جوان بود و سعی می کرد همیشه شادابی خود را حفظ کند. معلوم بود که یک چیزهایی او را رنج می دهد که غیرعادی است الان مشخص شده است که این پدیده خیلی زیاد بوده و در برخورد با کسانی که این نوع شکنجه ها را از سرگذرانده اند می خواهم بگویم علی رغم همه آگاهی که ما نسبت به هدف واحد همه ی انواع شکنجه ها داریم یعنی اینکه این فشارها برای درهم شکستن مقاومت زندانی بوده است اما به لحاظ فرهنگی و به دلیل آنکه این نوع شکنجه اساسا همراه با تحقیر بدلیل جنسیت صورت می گیرد قربانی رنج زیادی را متحمل می شود.

س- آیا سکوتی که در این رابطه می شود به همین دلیل است؟

ج- شاید می شود گفت شرم و حیا تاثیر زیادی دارد. روحیه خانواده زندانی را باید در نظر داشت. این تفکر از همان چیزی ریشه می گیرد که مثلا مادر من می گوید جای زن زندان نیست. و زندانی بودن من در او احساس سرشکستگی بوجود می آورد. در حالی که این مساله را در مورد برادر من ندارد. اما در آنجا یعنی در زندان ترس از تشدید فشار و شکنجه هم باعث سکوت در این زمینه می شد. من بعدها شنیدم که یک کسی که در زندان به او تجاوز شده بود را بدلیل آنکه آمده بود و در یک وضعیت روحی بحرانی برای هم بند خود داستان را گفته بود از طبقه هفتم پایین انداختند و جانسپرد. طبیعی است که زندانی نمی توانست بهای سنگین تری برای این افشاکاری خود در زندان بپردازد.

س- از سال ۶۳ تحولاتی در زندان بوجود آمد- اشاره ام به جریان آمدن نماینده منتظری و برداشتن حاج داود لشکری و لاجوردی است در این باره چه چیز گفتنی دارید؟

ج- درباره این تحولات وقتی با دید امروزی خودم به آن نگاه می کنم واقعی بود. درست توی همان سال بچه هایی را که سر موضعی بودند در یک جا انداختند، این دوره بهترین دوره من در زندان بود ما در زندان لااقل درون خودمان آزاد بودیم. همانموقع من خودم فرقی بین منتظری و خمینی قائل نبودم. وقتی نماینده منتظری توی بند می آمد هیچ علاقه ای به صحبت کردن با او نداشتم بارها وسوسه می شدم راجع به سحر با او صحبت کنم بعد به خودم می گفتم چقدر مسخره است و فکر می کردم او همان جوابی را به من می دهد که لاجوردی داده است. همین قدر بگویم که آن تحولات روحیه بچه ها را بسیار بالا برده بود وقتی تو برای نماز نخواندن زیر فشار قرار نمی گرفتی در عرصه های دیگری هم مقاومت می کردی و خواست هایی را هم عنوان می داشتی.

۶ مهرماه مصادف است با سالگرد شهادت رفیق منصور نورمحمدی نجفآبادی به وسیله رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی. به همین مناسبت، یکی از رفقای هم بند آن رفیق شرحی از زندگی وی به همراه خاطراتی از زندان نوشته و برایمان فرستاده است که، ضمن تشکر از ایشان، خلاصه ای از آن را در اینجا می آوریم. یاد او و همه جانبآختگان راه آزادی و عدالت گرامی باد.

منصور در سال ۱۳۳۵ در شهر نجفآباد به دنیا آمد. پدرش کارگر شرکت نفت در آغاچاری بود و در این شهر کار و زندگی می کرد. منصور که آخرین فرزند خانواده بود، به همراه دو برادر و یک خواهرش، تحت مسئولیت و سرپرستی مادرش زندگی و رشد کرد. بعد از پایان تحصیلات ابتدایی در نجفآباد، برای ادامه تحصیل به آبادان، نزد برادرش که دبیر فیزیک در دبیرستان های این شهر بود، رفت. شکل گیری شخصیت و رشد آگاهی منصور در این دوره از زندگی او نزد برادرش آغاز شده است. پس از اخذ دیپلم ریاضی در سال ۱۳۵۳، در رشته فیزیک دانشکده علوم دانشگاه اصفهان پذیرفته شد. اما به دلیل علاقه شدید به فعالیت سیاسی و این که قصد عزیمت به فلسطین را داشت، برای آن که بتواند گذرنامه بگیرد به سربازی رفت و تا سال ۱۳۵۵ در شهرهای جهرم و انزلی خدمت کرد. در این دوره وی ارتباط نزدیکی با مردم برقرار کرد. در این سال، به عنوان ادامه تحصیل، رهسپار آمریکا شد ولی به محض رسیدن به این کشور از آنجا رهسپار لبنان کردید.

در سال ۱۳۵۷، با آغاز حرکت های انقلابی در ایران، به میهن بازگشت و فعالانه در این حرکت ها مشارکت جست. مدتی در تهران در ارتباط با سازمان فعالیت داشت و سپس در نجفآباد (در کمیته سازمان در این شهر) فعالیت خود را ادامه داد. در سال ۱۳۵۸، همزمان با حمله رژیم به کردستان و کتاب سوزانی ها، رفیق منصور، در جریان حمله ی حزب اللهی ها به کتابفروشی، چاقو خورد که منجر به انجام عمل جراحی شد. پس از دو ماه بستری شدن در بیمارستان حال وی بهبود یافت. در جریان انشعاب

شماره ۴۳

آبان ۱۳۷۶

نوامبر ۱۹۹۷

ETEHAD KAR
NOVEMBRE. 1997
VOL 4. NO. 43

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود رابه آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217



چه گوارا مشعل دار انقلاب جهانی بود

۹ اکتبر ۱۹۶۷ ،

سی سال پیش، وقتی

ارنستو چه گوارا، به

اسارت یانکیها و مزدوران بولیویائی آنها درآمد و کشته شد ، آنان نمیدانستند که با مرگ وی
اسطوره سترگی زاده شد که تا فتح فردای روشنائی در قلب پر طپش رهروان آزادی انسان جاودان
می ماند.

حرکت اعتراضی در حمایت از زندانیان سیاسی

- به دنبال اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در زندان های ایران و مرگ تدریجی آنها و سکوت مطلق رسانه های کسرومی آلمان ، جمعی از
ایرانیان به دعوت تلاش- کانون حمایت از مبارزات مردم ایران در شهر کلن در تاریخ ۹۷/۷/۲۱ دست به اشغال دفتر مرکزی حزب سبزها
در شهر بن زدند تا بدینوسیله بتوانند گوشه ای از جنایاتی را که رژیم در زندان ها پیش می برد در افکار عمومی طرح کنند . در پی اشغال
دفتر حزب سبزها با تعداد زیادی از خبرنگاران رادیو- تلویزیون آلمان مصاحبه مطبوعاتی انجام شد که انعکاس خوبی آن در کانال های
تلویزیونی و مطبوعات توانست تا حدودی اخبار زندان ها را مطرح سازد ، مسئول سیاسی حزب سبزها نیز طی یک مصاحبه مطبوعاتی از
جنایاتی که در ایران می گذرد صحبت نمود . از این حرکت اعتراضی کانون نویسندگان ایران (در تبعید) ، انجمن مهاجرین و پناهندگان
ایرانی در ونکور کانادا ، مرکز سیاسی فرهنگی ایرانیان هانوفر ، کانون دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی پاریس ، نشریه قاصدک ، سازمان
اتحاد فدائیان خلق ایران- کمیته آلمان ، حزب دموکرات کردستان ایران- کمیته آلمان و برای چپ نو حمایت نمودند .
تلاش- کانون حمایت از مبارزات مردم ایران در شهر کلن همچنین برای بزرگداشت یاد زندانیان سیاسی اعتصابی که با مقاومت خویش به
استقبال مرگ رفتند و در دفاع از خواستهای زندانیان سیاسی شب همبستگی در تاریخ ۹۷/۷/۲۵ در شهر کلن برگزار نمود . هنرمند
ایرانی ، سیروس ملکوتی با نواختن قطعاتی زیبا و ماندگار با کیتار خویش ، قطعه اوین ، از ساخته های خود را برای حضار اجرا نمود . در
این برنامه خانم الیزابت نایمن ، ذبیح عباسی و گروه تیک نوازان سیروس ملکوتی را همراهی می کردند .